پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی



سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

نویسنده : فرامرز تمنّا
با مقدمه دکتر محمود سریع‌القلم

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

طرح خاور میانه بزرگ، دولت- ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم

نوشتهٔ فرامرز تمنا

با مقدمهٔ دکتر محمود سریع‌القلم

پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۳۸۷

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت – ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم / تألیف: فرامرز تمنا؛ با مقدمه محمود سریع‌القلم. -- تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
۲۰۲ ص.: (پژوهشکده مطالعات راهبردی)
ISBN: 978-964-9646-99-6 : ۲۷۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۱۹۶] – ۲۰۲.
عنوان اصلی:
۱. کتابنامه -- خاورمیانه -- روابط خارجی -- ایالات متحده. ایالات متحده -- روابط خارجی -- خاورمیانه. ایالات متحده -- روابط خارجی -- افغانستان. افغانستان -- روابط خارجی -- ایالات متحده. افغانستان -- تاریخ -- حمله ایالات متحده، ۱۳۸۰. الف. تمنا، فرامرز. ب. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ج. عنوان.
۱۳۸۷ ۸ ت ۹ الف /۲ / ۶۳ DS ۳۲۷/۷۳۰۵۶
کتابخانه ملی ایران ۱۲۵۸۵۵۸

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت - ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم

تألیف: فرامرز تمنا
ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
ویراستار: الهام رضانژاد
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
تیراژ: ۳۰۰۰
طراحی جلد: امور هنری سرمشق
صفحه‌آرایی: مرضیه خطیبی
چاپ و صحافی: مجمع جهانی اهل بیت
بها: ۲۷۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۹٦٤-٦۹٤٦-۹۹-٦ ISBN: 978-964-6946-99-6

نشانی: تهران- صندوق پستی ۱٤٥٥-٥۱۸۹

تقدیم به یگانه‌ای

که: با انگیزهٔ وصف‌ناپذیرش به آموختن؛
که: با مهر بی‌نظیرش به انسانیت؛
که: با عشق قلبی‌اش به زادگاهم افغانستان؛

پنجره‌ای نو در زندگی‌ام گشود.

فهرست مطالب

فصل دوم: ریشه‌های پیدایش طالبان و گسترش تروریسم در افغانستان

فصل سوم: مبانی تطبیقی طرح خاورمیانه بزرگ در افغانستان

بخش دوم: ایالات متّحدهٔ امریکا در افغانستان

فصل چهارم: پیشینهٔ روابط افغانستان و ایالات متّحده

نمودارها و جدول‌ها

****

سخن ناشر

تحولات افغانستان در دورهٔ جدید، واجد ملاحظات امنیتی و استراتژیک در حوزه پیرامونی جمهوری اسلامی ایران است که با منافع و امنیت ملی کشور مرتبط می‌باشد و چالشها و فرصتهایی را فراروی ما قرار می‌دهد. حضور آمریکا در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و جایگاه جدید افغانستان در سیاست خارجی آمریکا، از جمله تحولاتی است که مستقیماً با منافع ملی کشورمان پیوند وثیق دارد. پارادایم نوین امنیتی حاکم بر منطقه ناشی از حضور آمریکا هنگامی که با ملحوظات استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در منطقه پیوند بخورد، اهمیت نظری و تحقیقی بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا چنین حضوری بیش از هر کشوری می‌تواند دغدغه‌های امنیتی جمهوری اسلامی را برانگیزد.

کتاب سیاست خارجی آمریکا در افغانستان که به بررسی جنبه‌های مختلف سیاست خارجی آمریکا و راهبردهای آن در افغانستان می‌پردازد، از این حیث واجد اهمیت است که نویسنده از دیپلماتهای افغان و دانش آموخته جمهوری اسلامی است و از منظری علمی به تاریخ تحولات افغانستان می‌پردازد و چالشها و فرصتهای پیش روی کشور خود را با حساسیت به تصویر می‌کشد. پژوهشکده مطالعات راهبردی ضمن تشکر از نویسنده محترم از سایر متون علمی و ارزشمندی که در این زمینه تولید شود، استقبال می‌نماید و همه صاحب‌نظران را به ارزیابی و تأمل در چنین آثاری دعوت می‌نماید و امید که مطالعه این اثر مورد توجه اهل علم و سیاستمداران و تصمیم‌سازان قرار گیرد.

معاونت پژوهشی

مقدمه

در منظومهٔ جهانی که همهٔ ما در آن در زندگی می‌کنیم، یک اصل تعیین کننده برای رشد کشورها مورد اجماع عموم اندیشمندان و سیاستمداران قرار گرفته است. این اصل می‌گوید که به میزانی‌که یک کشور کمّیت و کیفیت تعاملات خود را با کشورهای دیگر و به‌ویژه کشورهای صنعتی و صاحب سرمایه و فناوری افزایش دهد به همان میزان ظرفیت افراد و نهادهای خود را برای رشد، رقابت، فکر و افزایش ثروت ارتقا خواهد بخشید. این اصل منطق ساده‌ای دارد. انسان‌ها و سیستم‌ها هنگامی‌که در معرض پدیده‌ها و شرایط متفاوتی از خود قرار گیرند شروع به فکر کردن می‌کنند، راه حل‌های نوینی طراحی می‌کنند و در عین حال وضعیت خود را تغییر می‌دهند. بدون ارتباط وحتّی تعارض نمی‌توان رشد کرد. صنعتی شدن فرانسه به خاطر رشد آلمان و انگلستان بود و رشد اقتصادی ایتالیا با تأخیر و به موجب وضعیت بسیار متفاوت و مثبت اقتصادی و اجتماعی در مجاورت ایتالیا در آلمان، فرانسه و اطریش تحقق پیدا کرد. اگر ژاپن نبود معلوم نبود چینی‌ها در تفکرات غلط اقتصادی و سیاسی خود تجدید نظر می‌کردند. معماری تحوّل در مالزی به واسطهٔ تجربه‌ای است که یک نفر به‌نام «ماهاتیر محمد» در دوران تحصیل خود در ژاپن بدست آورده است. ترکیه مدیون نزدیکی جغرافیایی به اروپاست. بنابراین، ملت‌ها، کشورها و افراد نباید از تعامل و تعارض، هراسی داشته باشند. معمولاً افراد و نهادهایی که ضعیف هستند از تعامل پرهیز می‌کنند چون نگران پیامدهای آن هستند. اشخاص و کشورهایی که اعتماد به نفس دارند در کوران حوادث و در کانون تعارضات رشد می‌کنند. هنگامی که هارمونی‌ها به نقطه‌های تعارض می‌رسند، فرصتی برای جهش پیدا می‌کنند. در واقع اگر درون یک فرد، یک نهاد و یک کشور بر پایه‌های استواری حاکم باشد می‌تواند چالش هر تعارضی را

بپذیرد. اصل در استحکام درون است؛ در نحوهٔ پردازش داده‌ها درون سیستم است؛ در وجود بدیل‌های تحلیلی در سیستم ارزیابی است. در عین حال، افراد و سیستم‌ها از تغییر موقعیت خود در شرایطی که با روش‌ها و مبانی معقول‌تری روبرو می‌شوند نگران هستند. چالش تعیین کننده در این چارچوب، زیرمجموعه قرار دادن افراد به سیستم‌هاست. مهمترین دستاورد تمدن جدید بشری، غیر فردی کردن سیستم‌هاست. افراد در خدمت سیستم‌ها انجام وظیفه می‌کنند.

با توجه به مقدمهٔ فوق، کشور افغانستان که با پیچدگی‌های قومی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی روبروست چالش قابل توجّهی در عرصهٔ ایجاد یک نظام اجتماعی منسجم دارد که به تدریج از حاکمیت فرد به استحکام سیستمی سوق پیدا کند. جغرافیا و فرهنگ افغانستان ایجاب می‌کند این کشور با مراکز قدرت متعدد جهان ارتباط بر قرار کند و از توازن میان این مراکز قدرت بهره برداری کند. افغانستان پس از سالها جنگ و تجاوز خارجی نیازمند آرامشی‌است تا بتواند با اتکا بر نیروهای داخلی و متنوع خود، سیستمی ایجاد کند که هم در آن امنیت ملّی تضمین شود و هم در تعامل منطقی با جهان قرار گیرد. هیئت حاکمهٔ معقول و علاقمند به وطن در افغانستان فعلی، سرمایه‌ای عظیم برای ملّت افغانستان است که ضمن حفظ ارزش‌های بومی در پی رشد و توسعهٔ این کشور است. تعامل با چین، هند، آمریکا و اروپا به موازات حفظ روابط دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مسلمان‌نشین، سیاست خارجی عقلانی افغانستان را هدایت خواهد کرد. نخبگان سیاسی فعلی افغانستان تصمیم مهمّی اخذ کرده‌اند و با مراکز ثروت، سرمایه و فناوری جهان ارتباط برقرار کرده‌اند و از آموختن از آنها هراسی ندارند. این روحیه و اعتماد به نفس قابل تقدیر است. با توجه به مشکلات وسیع افغانستان در عرصه‌های گوناگون، اینکه هیئت دولت و مدیران این کشور از جمله متخصّص‌ترین اقشار جامعهٔ افغانی در داخل و خارج این کشور هستند بسیار تقدیر آمیز است. شاید طبق سنّت در افغانستان می‌بایستی مدیران این کشور افرادی تابع و متوسّط می‌بودند، ولی تسلّط هیئت دولت و مدیران این کشور به مسائل جهانی و آشنایی همهٔ آنها با زبان‌های زندهٔ جهانی و تحصیلات کیفی آنها تحسین‌آمیز است. این مجموعه که مدیریت را یک وظیفه می‌داند و فراتر از غریزه عمل می‌کند سرمایه‌ای بزرگ برای ملت افغانستان است. تعامل معقول این هیئت حاکمه با جهان، ثمرات مثبتی برای رشد و توسعهٔ افغانستان همراه خواهد داشت.

کتاب **سیاست‌خارجی آمریکا در افغانستان** که به‌قلم دانش‌آموختهٔ جدی، توانمند و بااخلاق علم‌سیاست، جناب‌آقای **فرامرز تمنا** به رشتهٔ تحریر درآمده است با روشی عالمانه به تاریخ اخیر این کشور می‌پردازد و فرآیندها و چالش‌ها را با دلسوزی که نسبت به خاک و ملّت خود دارد به تصویر می‌کشد. این اثر از جمله آثار معدود علمی است که در مورد افغانستان چه در این منطقه و چه در خارج به چاپ رسیده است. امید است متون ارزشمند و ارزیابی‌های منصفانه و علمی آن مورد توجه اندیشمندان علاقمند به توسعه و دولت-ملت‌سازی قرار گیرد.

محمود سریع‌القلم
دانشگاه شهید بهشتی
آبان ۱۳۸۶
تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

طرح خاور میانه بزرگ، دولت- ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم

نوشتهٔ فرامرز تمنا

با مقدمهٔ دکتر محمود سریع‌القلم

پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۳۸۷

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت – ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم / تألیف: فرامرز تمنا؛ با مقدمه محمود سریع‌القلم. –– تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.

۲۰۲ ص.: (پژوهشکده مطالعات راهبردی)

ISBN: 978-964-9646-99-6 : ۲۷۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۱۹۶] – ۲۰۲.

عنوان اصلی:

۱. کتابنامه –– خاورمیانه –– روابط خارجی –– ایالات متحده. ایالات متحده –– روابط خارجی –– خاورمیانه. ایالات متحده –– روابط خارجی –– افغانستان. افغانستان –– روابط خارجی –– ایالات متحده. افغانستان –– تاریخ –– حمله ایالات متحده، ۱۳۸۰. الف. تمنا، فرامرز. ب. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ج. عنوان.

۱۳۸۷ ۸ ت ۹ الف /۲ / ۶۳ DS　　　　۳۲۷/۷۳۰۵۶

کتابخانه ملی ایران　　　　۱۲۵۸۵۵۸

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت – ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم

تألیف: فرامرز تمنا

ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی

ویراستار: الهام رضانژاد

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷

تیراژ: ۳۰۰۰

طراحی جلد: امور هنری سرمشق

صفحه‌آرایی: مرضیه خطیبی

چاپ و صحافی: مجمع جهانی اهل بیت

بها: ۲۷۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۹۴۶-۹۹-۶　　　　ISBN: 978-964-6946-99-6

نشانی: تهران– صندوق پستی ۵۱۸۹–۱۴۵۵

تقدیم به یگانه‌ای

که: با انگیزهٔ وصف‌ناپذیرش به آموختن؛

که: با مهر بی‌نظیرش به انسانیت؛

که: با عشق قلبی‌اش به زادگاهم افغانستان؛

پنجره‌ای نو در زندگی‌ام گشود.

فهرست مطالب

فصل دوم: ریشه‌های پیدایش طالبان و گسترش تروریسم در افغانستان

فصل سوم: مبانی تطبیقی طرح خاورمیانه بزرگ در افغانستان

بخش دوم: ایالات متّحدهٔ امریکا در افغانستان

فصل چهارم: پیشینهٔ روابط افغانستان و ایالات متّحده

نمودارها و جدول‌ها

سخن ناشر

تحولات افغانستان در دورهٔ جدید، واجد ملاحظات امنیتی و استراتژیک در حوزه پیرامونی جمهوری اسلامی ایران است که با منافع و امنیت ملی کشور مرتبط می‌باشد و چالشها و فرصتهایی را فراروی ما قرار می‌دهد. حضور آمریکا در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و جایگاه جدید افغانستان در سیاست خارجی آمریکا، از جمله تحولاتی است که مستقیماً با منافع ملی کشورمان پیوند وثیق دارد. پارادایم نوین امنیتی حاکم بر منطقه ناشی از حضور آمریکا هنگامی که با ملحوظات استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در منطقه پیوند بخورد، اهمیت نظری و تحقیقی بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا چنین حضوری بیش از هر کشوری می‌تواند دغدغه‌های امنیتی جمهوری اسلامی را برانگیزد.

کتاب سیاست خارجی آمریکا در افغانستان که به بررسی جنبه‌های مختلف سیاست خارجی آمریکا و راهبردهای آن در افغانستان می‌پردازد، از این حیث واجد اهمیت است که نویسنده از دیپلماتهای افغان و دانش آموخته جمهوری اسلامی است و از منظری علمی به تاریخ تحولات افغانستان می‌پردازد و چالشها و فرصتهای پیش روی کشور خود را با حساسیت به تصویر می‌کشد. پژوهشکده مطالعات راهبردی ضمن تشکر از نویسنده محترم از سایر متون علمی و ارزشمندی که در این زمینه تولید شود، استقبال می‌نماید و همه صاحب‌نظران را به ارزیابی و تأمل در چنین آثاری دعوت می‌نماید و امید که مطالعه این اثر مورد توجه اهل علم و سیاستمداران و تصمیم‌سازان قرار گیرد.

معاونت پژوهشی

مقدمه

در منظومهٔ جهانی که همهٔ ما در آن در زندگی می‌کنیم، یک اصل تعیین کننده برای رشد کشورها مورد اجماع عموم اندیشمندان و سیاستمداران قرار گرفته است. این اصل می‌گوید که به میزانی‌که یک کشور کمّیت و کیفیت تعاملات خود را با کشورهای دیگر و به‌ویژه کشورهای صنعتی و صاحب سرمایه و فناوری افزایش دهد به همان میزان ظرفیت افراد و نهادهای خود را برای رشد، رقابت، فکر و افزایش ثروت ارتقا خواهد بخشید. این اصل منطق ساده‌ای دارد. انسان‌ها و سیستم‌ها هنگامی‌که در معرض پدیده‌ها و شرایط متفاوتی از خود قرار گیرند شروع به فکر کردن می‌کنند، راه حل‌های نوینی طراحی می‌کنند و در عین حال وضعیت خود را تغییر می‌دهند. بدون ارتباط وحتّی تعارض نمی‌توان رشد کرد. صنعتی شدن فرانسه به خاطر رشد آلمان و انگلستان بود و رشد اقتصادی ایتالیا با تأخیر و به موجب وضعیت بسیار متفاوت و مثبت اقتصادی و اجتماعی در مجاورت ایتالیا در آلمان، فرانسه و اطریش تحقق پیدا کرد. اگر ژاپن نبود معلوم نبود چینی‌ها در تفکرات غلط اقتصادی و سیاسی خود تجدید نظر می‌کردند. معماری تحوّل در مالزی به واسطهٔ تجربه‌ای است که یک نفر به‌نام «ماهاتیر محمد» در دوران تحصیل خود در ژاپن بدست آورده است. ترکیه مدیون نزدیکی جغرافیایی به اروپاست. بنابراین، ملت‌ها، کشورها و افراد نباید از تعامل و تعارض، هراسی داشته باشند. معمولاً افراد و نهادهایی که ضعیف هستند از تعامل پرهیز می‌کنند چون نگران پیامدهای آن هستند. اشخاص و کشورهایی که اعتماد به نفس دارند در کوران حوادث و در کانون تعارضات رشد می‌کنند. هنگامی که هارمونی‌ها به نقطه‌های تعارض می‌رسند، فرصتی برای جهش پیدا می‌کنند. در واقع اگر درون یک فرد، یک نهاد و یک کشور بر پایه‌های استواری حاکم باشد می‌تواند چالش هر تعارضی را

بپذیرد. اصل در استحکام درون است؛ در نحوهٔ پردازش داده‌ها درون سیستم است؛ در وجود بدیل‌های تحلیلی در سیستم ارزیابی است. در عین حال، افراد و سیستم‌ها از تغییر موقعیت خود در شرایطی که با روش‌ها و مبانی معقول‌تری روبرو می‌شوند نگران هستند. چالش تعیین کننده در این چارچوب، زیرمجموعه قرار دادن افراد به سیستم‌هاست. مهمترین دستاورد تمدن جدید بشری، غیر فردی کردن سیستم‌هاست. افراد در خدمت سیستم‌ها انجام وظیفه می‌کنند.

با توجه به مقدمهٔ فوق، کشور افغانستان که با پیچدگی‌های قومی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی روبروست چالش قابل توجّهی در عرصهٔ ایجاد یک نظام اجتماعی منسجم دارد که به تدریج از حاکمیت فرد به استحکام سیستمی سوق پیدا کند. جغرافیا و فرهنگ افغانستان ایجاب می‌کند این کشور با مراکز قدرت متعدد جهان ارتباط بر قرار کند و از توازن میان این مراکز قدرت بهره برداری کند. افغانستان پس از سالها جنگ و تجاوز خارجی نیازمند آرامشی‌است تا بتواند با اتکا بر نیروهای داخلی و متنوع خود، سیستمی ایجاد کند که هم در آن امنیت ملّی تضمین شود و هم در تعامل منطقی با جهان قرار گیرد. هیئت حاکمهٔ معقول و علاقمند به وطن در افغانستان فعلی، سرمایه‌ای عظیم برای ملّت افغانستان است که ضمن حفظ ارزش‌های بومی در پی رشد و توسعهٔ این کشور است. تعامل با چین، هند، آمریکا و اروپا به موازات حفظ روابط دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مسلمان‌نشین، سیاست خارجی عقلانی افغانستان را هدایت خواهد کرد. نخبگان سیاسی فعلی افغانستان تصمیم مهمّی اخذ کرده‌اند و با مراکز ثروت، سرمایه و فناوری جهان ارتباط برقرار کرده‌اند و از آموختن از آنها هراسی ندارند. این روحیه و اعتماد به نفس قابل تقدیر است. با توجه به مشکلات وسیع افغانستان در عرصه‌های گوناگون، اینکه هیئت دولت و مدیران این کشور از جمله متخصّص‌ترین اقشار جامعهٔ افغانی در داخل و خارج این کشور هستند بسیار تقدیر آمیز است. شاید طبق سنّت در افغانستان می‌بایستی مدیران این کشور افرادی تابع و متوسّط می‌بودند، ولی تسلّط هیئت دولت و مدیران این کشور به مسائل جهانی و آشنایی همهٔ آنها با زبان‌های زندهٔ جهانی و تحصیلات کیفی آنها تحسین‌آمیز است. این مجموعه که مدیریت را یک وظیفه می‌داند و فراتر از غریزه عمل می‌کند سرمایه‌ای بزرگ برای ملت افغانستان است. تعامل معقول این هیئت حاکمه با جهان، ثمرات مثبتی برای رشد و توسعهٔ افغانستان همراه خواهد داشت.

کتاب **سیاست‌خارجی آمریکا در افغانستان** کـه بـه‌قلـم دانـش‌آموختـهٔ جـدی، توانمنـد و بااخلاق علم‌سیاست، جناب‌آقای **فرامرز تمنا** به رشتهٔ تحریر درآمده است با روشی عالمانـه بـه تاریخ اخیر این کشور می‌پردازد و فرآیندها و چالش‌ها را با دلسوزی که نسبت به خاک و ملّت خود دارد به تصویر می‌کشد. این اثر از جمله آثار معدود علمی است کـه در مـورد افغانـستان چه در این منطقـه و چـه در خـارج بـه چـاپ رسـیده اسـت. امیـد اسـت متـون ارزشـمند و ارزیابی‌های منـصفانه و علمـی آن مـورد توجـه اندیـشمندان علاقمنـد بـه توسـعه و دولـت-ملت‌سازی قرار گیرد.

محمود سریع‌القلم
دانشگاه شهید بهشتی
آبان ۱۳۸۶
تهران

طرح موضوع

پایان جنگ سرد و برون آمدن ایالات متّحده امریکا به عنوان قدرت بلامنازع جهانی، تهدیدها و فرصت‌هایی برای این کشور و دیگر کشورهای جهان فراهم کرد. ایالات متّحده که در عرصه‌های مختلف علمی، اقتصادی، تکنولوژی و تسلیحاتی سهم عمده‌ای در جهان به خود اختصاص داده است، اینک به صورت یک‌جانبه قدرت جهانی را به عنوان یک هژمون بی‌رقیب در اختیار دارد. در عصر پسا جنگ سرد و فقدان پدیده کمونیسم که با فرو پاشی نظام سیاسی-اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی از عرصه رقابت ایدئولوژیک با امپریالیسم خارج گردید، ایالات متّحده با بحران معنادهی به سیر سیاستگذاری خارجی خویش مواجه شد. سیاست خارجی فعال بالاخص برای کشور قدرتمندی بسان ایالات متّحده به انگیزه‌ای نیاز دارد که بر قدرت مبتنی باشد. اما پایان جنگ سرد، سیاست خارجی این کشور را منفعل کرد.

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی اتفاقی غیرمنتظره ناخواسته به یاری تئوری‌پردازان سیاست خارجی ایالات متّحده آمد. این حمله که بعد از پایان جنگ جهانی دوم، بزرگ‌ترین حمله علیه امریکا و آن هم در خاک این کشور محسوب می‌شود، با تهدید بزرگ خود فرصت نمایش مجدد قدرت امریکا را در سطح بین‌الملل فراهم کرد. سیاست خارجی جدید ایالات متّحده به سرعت با محوریت مبارزه با تروریسم دوباره امریکا را در نقش سکان دار تحولات جهانی در مرکز توجه جهانیان قرارداد. بن‌لادن و القاعده تحت حمایت طالبان با مدیریت و اجرای حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب شدند امریکا با حمله به پایگاههای آنها در افغانستان به تثبیت هر چه بیشتر نفوذ خود در منطقه نایل آید. واقعیت این است که بحران معنا در سیاست خارجی ایالات متّحده با وقوع حوادث تروریستی یازده سپتامبر به پایان رسید و پدیده

«تروریسم» توانست این خلأ را پر نماید. با این توضیحات سوال اصلی مورد بحث در این پژوهش این است که: **سیاست خارجی ایالات متّحدهٔ آمریکا پس از حضور این کشور در افغانستان، چگونه در جهت مبارزه با تروریسم شکل گرفته است؟**

ایالات متّحده با توجه به مبانی **طرح خاورمیانه بزرگ** مبنی بر ایجاد تحولات گسترده در سطح دولتهای منطقه به عنوان راهی برای مقابله با تحرکات تروریستی، مراحل دولت- ملت‌سازی در افغانستان را در صدر اهداف خود قرار داد. گسترش دموکراسی، حمایت از حقوق بشر و حقوق زنان،گسترش تحصیلات عالی وخدمات اجتماعی و رشد جامعهٔ مدنی در کنار حرکت اقتصادی این کشور به سمت بازار آزاد طرحی بود که توسط ایالات متّحده قبل از طرح ایده خاورمیانه بزرگ در فردای ۱۱سپتامبر در افغانستان در حال اجرای آن بود و این همان تلفیق بعد سخت و نرم قدرت در چارچوب ایده‌ای است که بعداً کالین پاول وزیر خارجه وقت ایالات متّحده امریکا آن را به نام طرح خاورمیانه بزرگ در ۱۲سپتامبر ۲۰۰۲م ارائه کرد.

تئوری جنگ پیشگیرانه در افغانستان اجرا شد و از آنجا که منشاء تروریزم در فقدان دولت کارآمد و پاسخگو، فقر اقتصادی، نبود آموزش، فقدان حکومت مقتدر، جهل، بی‌عدالتی و نارضایتی از وضع موجود تشخیص داده شد، دولت – ملت‌سازی در افغانستان در چارچوب مفاهیم مندرج در طرح خاورمیانه بزرگ بعد از پیروزی نیروهای ایالات متّحده و دولت اسلامی افغانستان بر طالبان و القاعده، درسه عرصه بازسازی امنیتی، بازسازی سیاسی و بازسازی اقتصادی در محور سیاست‌های ایالات متّحده قرار گرفت.

این مباحث در کنار عوامل و نیز منشاء پیدایش و گسترش تروریسم در افغانستان و حضور قوای ائتلاف و ناتو در جهت تحکیم امنیت و ثبات در این کشور به منظور پاسخگویی به سؤال اصلی پژوهش تدوین یافته است.

سؤالات فرعی

در این نوشتار برای دستیابی به اهداف پژوهشی فوق و در جهت پاسخ به سوال اصلی، سؤالات فرعی زیر نیز طراحی شده‌اند و در ادامه پژوهش حاضر و در فصل‌های جداگانه بدانها پاسخ داده خواهد شد:

۱. ماهیت سیاست خارجی ایالات متّحده امریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چیست؟

۲. عوامل و سرمنشاء پیدایش طالبان و گسترش تروریسم در افغانستان کدام است؟

۳. "طرح خاورمیانه بزرگ" و مبانی تطبیقی آن در افغانستان چیست؟

٤. پیشینهٔ روابط افغانستان با ایالات متّحده امریکا چگونه بوده است؟

۵. حضور ایالات متّحده در افغانستان چه فرصتها و چالشهایی در تعامل با قدرتهای منطقه‌ای این حوزه فراهم کرده است؟

٦. استراتژی ایالات متّحده آمریکا و سازمان ناتو برای تحکیم ثبات و استقرار امنیت در افغانستان چیست؟

۷. استراتژی ایالات متّحده آمریکا در جهت دولت- ملت‌سازی در افغانستان چیست؟

فرضیه

برای پاسخگویی به سؤال اصلی پژوهش، فرضیه زیر آزمون خواهد شد:

"**سیاست خارجی** ایالات متّحده امریکا در افغانستان؛ تحکیم قدرت حکومت مرکزی افغانستان، دولت- ملت سازی و تعمیق نفوذ در این کشور و منطقه در جهت طرح «خاور میانه بزرگ» است."

مفاهیم و متغیرها

در فرضیه، متغیرهای اصلی زیر به تعریف نیاز دارند:

تحکیم قدرت حکومت مرکزی، دولت- ملت سازی، طرح خاورمیانه بزرگ و تعمیق نفوذ در افغانستان ومنطقه به عنوان ***متغیرهای«الف»*** و سیاست خارجی ایالات متّحده امریکا در افغانستان به عنوان ***متغیر «ب».***

متغیرهای «الف» با شاخص‌هایی چون: صلح دموکراتیک، رشد نهادهای اجتماعی، انتخابات، آزادی، ثبات سیاسی- اقتصادی، گسترش امنیت، بسط حاکمیت دولتی، فقرزدایی، ایجاد زیر ساختهای اقتصادی و بسط لیبرالیزم می‌توانند عملیاتی شوند.

شاخص‌هایی که متغیر «ب» پژوهش را عملیاتی می‌کنند عبارتند از:

سیاست خارجی، قدرت تسلیحاتی، امنیت، جنگ پیشگیرانه، یکجانبه‌گرایی، تفکر هژمونیک، نومحافظه‌کاری و جنگ سرد.

روش تحقیق

روشی که در این پژوهش بکار گرفته شده است، اسنادی و میدانی است. هم از منابع مکتوب استفاده برده‌ایم و هم سعی کرده‌ایم تا از طریق مشاهده و جمع‌آوری اطلاعات میدانی، مراحل پژوهش را انجام دهیم.

در این نوشتار کوشش کرده‌ایم نظریه‌ای که قابلیت توجیه بیشتر سیاست خارجی و اقدامات نظامی ایالات متّحده را که بر افکار و اندیشه‌های نومحافظه‌کاری (NEOCONSERVATISM) مبتنی است، به عنوان مبنای تئوریک این مباحث ارائه کنیم. حضور ایالات متّحده امریکا در افغانستان، اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراتیزه کردن منطقه و همچنین ایجاد تحولات اساسی در دولت‌های این حوزه در چارچوب رویکرد نئولیبرالیسم قابل تبیین است، اما دستیابی به قدرت به مفهوم نئورئالیستی آن با استفاده از ابزارهای نئولیبرالیسم (بسط دموکراسی) یا برعکس، استفاده از قدرت نظامی برای بسط لیبرالیسم، ما را به رهیافتی بینا پارادایمی بین این دو نظریه علمی سوق می‌دهد؛ یعنی پارادایمی به نام «***نئولیبرالیسم واقعگرایانه***».

سازماندهی تحقیق

این پژوهش در دو بخش کلی و یک بخش مربوط به نتیجه‌گیری نهایی تدوین یافته است. **بخش اول** به «مبانی نظری سیاست خارجی ایالات متّحدهٔ امریکا ؛ طرح خاور میانهٔ بزرگ و تروریسم» که مبنای تئوریک بحث را نیز تشکیل می‌دهد اختصاص یافته است و در فصل اول کتاب، سیاست خارجی ایالات متّحده و تفکرات نومحافظه‌کاران حاکم بر آن مورد کنکاش قرار گرفته و تحولات آن در دورهٔ بعد از یازدهم سپتامبر ارزیابی شده است. در این فصل، دیدگاههای نظری نومحافظه‌کاران که در سیاستگذاری ایالات متّحده بعد از ۱۱ ستپامبر جایگاه خاصی به خود اختصاص داده‌اند به صورت مفصل بررسی شده است. در فصل دوم به منطقهٔ

جنوب آسیا و زمینه‌های پیدایش و رشد طالبان در افغانستان پرداخته می‌شود. فصل سوم به طرح خاورمیانه بزرگ و مبانی قابل تطبیق آن در افغانستان در جهت مبارزه با تروریسم تعلق یافته است، در این فصل کوشش کرده‌ایم ضمن بررسی مبانی طرح خاورمیانهٔ بزرگ وتاریخچهٔ آن، ارتباط این طرح را در مبارزه نرم با ریشه‌های پیدایش تروریسم در این منطقه بررسی کنیم.

در **بخش دوم** رساله، حضور ایالات متّحده امریکا در افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر در چهار فصل بررسی شده است. فصل چهارم پژوهش به بررسی پیشینهٔ تاریخی روابط افغانستان و ایالات متّحده اختصاص یافته است و در فصل پنجم به تعامل ایالات متّحده با قدرتهای منطقه‌ای حوزه افغانستان بویژه با کشورهای قدرتمندی مثل روسیه، چین و هند پرداخته شده و کوشش کرده‌ایم مواردی گفته شود که می‌تواند در امر مبارزه با تروریسم و حضور امریکا در افغانستان، نقطه عطفی در روابط متقابل این قدرتهای منطقه‌ای با امریکا باشد.

در فصل ششم پیرامون نقش امریکا و ناتو در روند تحکیم صلح و استقرار امنیت در جهت حمایت از حکومت مرکزی افغانستان مباحثاتی، ارائه کرده و با توجه به سیاست نوین امنیت ملی امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، نقش موافقت نامه بن در تحکیم ثبات در افغانستان و سیر مقابله با شبه نظامیان باقیمانده از دوران جنگهای داخلی و خلع سلاح گروه‌های مسلح غیرقانونی (DDR) در این کشور را مورد بحث قرار داده و به پروسه‌های خلع سلاح، ادغام مجدد و انحلال شبه نظامیان و همچنین انحلال گروه‌های مسلح غیرقانونی (DIAG) به طور اخص اشاره کرده‌ایم. در فصل هفتم نقش امریکا در دولت- ملت‌سازی را در افغانستان بررسی و به اقدامات امریکا در بازسازی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان در جهت طرح خاورمیانه بزرگ مبنی بر خشکاندن منشاء تروریزم یعنی فقر، بی‌سوادی، عدم وجود نهادهای مدنی و اجتماعی، اشاره و شماری از اقدامات اجرایی امریکا در سه عرصه فوق ذکر کرده‌ایم. در فصل هشتم نیز با جمع‌بندی یافته‌های پژوهشی، کوشش می‌کنیم تا نتیجه‌گیری مطلوبی ارائه کنیم.

در آخر می‌خواهم از همهٔ آنانی‌که سهمی در تدوین این اثر داشته‌اند سپاسگزاری کنم. اما آیا حق آن همه بزرگواری، کرامت و فضیلت استادان ارجمندم با نگارش این چند سطر به جا خواهد آمد؟ به یقین نه. با این پیش‌فرض، فرصت را مغتنم می‌دانم تا از استادان فرزانه‌ام جناب

آقای دکتر محمود سریع‌القلم، جناب **آقای دکتر عبدالعلی قوام**، جناب **آقای دکتر محمدعلی فردانش** و جناب **آقای دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی** که با راهنمایی‌های علمی خود مرا در نگارش این اثر یاری داده‌اند سپاسگزاری کنم. به‌ویژه از استاد دانشمند و فرهنگ‌پرورم جناب آقای دکتر سریع‌القلم به‌خاطر همه آن‌چه از دانش، اخلاق، منش نیک و رفتارهای فوق‌العاده عقلایی ایشان آموخته‌ام و در نهایت به‌خاطر نگارش مقدمه این کتاب امتنان فراوان به‌جای می‌آورم. بدون شک مقدمه‌ای که به قلم توانمند ایشان نگاشته شده است گران‌بارترین زینت این اثر خواهد بود. همچنین عنایت فرهیختهٔ فرهمند جناب آقای دکتر موسوی رئیس محترم پژوهشکده مطالعات راهبردی و همکارانش در معاونت پژوهشی و بخش تألیف و ترجمه و واحد انتشارات آن پژوهشکده درخور تقدیر است و نیز بر خود واجب می‌دانم تا سپاسی صمیمانه از آقای دکتر جعفر حق‌پناه به جای بیاورم، گرانمایه‌ای که این ثر بدون مشورت و مساعدت ایشان اقبال چاپ نمی‌یافت.

نیک می‌دانم که این چند سطر، به پای دانش و محبت همه استادانی که مرا در نگارش این کتاب یاری رسانده‌اند بسان «قطره‌ای است در پای دریا»، به‌پای همه آنان سر تعظیم فرود می‌آورم و ماندگاری‌شان را آرزو می‌کنم.

بدیهی است هرگونه کاستی در این اثر از آن نویسنده خواهد بود.

بخش اول

سیاست خارجی امریکا
خاور میانه بزرگ و تروریسم

فصل اول

نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی نوین ایالات متّحده امریکا

مقدمه

اقدامات اخیر ایالات متّحده در سطح جهانی و به تبع آن حضور در افغانستان، ماحصل تفکری است که اهداف کلان و منافع ملی آمریکا را در سطح جهانی تعریف می‌کند. باور این نوشته این است که حضور امریکا در افغانستان ناشی از استراتژی سیاست خارجی مبتنی بر دیدگاه *نئومحافظه‌کاران* حاکم بر آن کشور است. لذا برای مطالعه و تحلیل استراتژی و سیاست خارجی امریکا در افغانستان، لازم است در بدو امر ماهیت سیاست خارجی ایالات متّحده و جایگاهی که افکار *نئومحافظه‌کاری* در آن دارد، بررسی شود تا بتوان به درکی بهتر از اهداف امریکا و تمایل به حضور در افغانستان و منطقه دست یافت.

سیاست خارجی نوین ایالات متّحده از نگرش تاریخی- فرهنگی مردمان و دولت‌های این کشور به مقوله گسترش نفوذ و توسعه‌طلبی مستثنی نیست و آبشخوری به ژرفای تاریخ حیات سیاسی این سرزمین دارد؛ یعنی همان تفکری که دهها سال پیش از اعلام استقلال این کشور

در مقوله‌هایی مانند میل به توسعه ارضی و فتح دنیا، به صورت مشخصی خود را نشان داد و اینک در محور تفکر نومحافظه‌کاران قابل مشاهده است. چنان که امریکایی‌ها، طی یک قرن از اقیانوس اطلس تا آرام را در نوردیدند و پس از فتوحات فراوان هرگز این توسعه‌طلبی را متوقف نکردند و پس از تکمیل استقرار و حاکمیت خود بر مناطق فوق، توجه خود را به خارج از خاک امریکا معطوف کردند و بدین ترتیب تلاش برای گستردن بیشتر نفوذ امریکا برای تسلط سیاسی، اقتصادی و نظامی بر سراسر کره زمین متولد شد. آنچه در این جا بررسی می‌شود این است که نقش این مبانی فکری در تبلور سیاست خارجی چگونه می‌تواند اقدامات ایالات متّحده در افغانستان را تبیین کند.

چرخش اساسی در سیاست خارجی امریکا را به خوبی می‌توان در قالب تئوری نئورئالیسم توضیح داد. رویکرد نئورئالیسم بر مفروضات دولت محوری، بقا و خودیاری بنیان نهاده شده که با رویکرد محوری out side in، سطح تحلیل کلان را مبنا قرار داده است.[1] در این میان، در سطح تحلیل کلان به خوبی می‌توان اهمیت مؤلفه گسترش نفوذ امریکا در سیاست خارجی نوین این کشور را که متأثر از تفکر نومحافظه‌کاری است در سطح جهان به خوبی مشاهده کرد. از آنجا که مطالعه سیاست خارجی به درک و شناخت دقیق فرصتها، ابزارها، چالش‌ها و استراتژی‌هایی برای تأمین منافع و امنیت ملی دولتها اشاره می‌کند، در این میان شکل‌گیری سیاست خارجی دولتها تابع متغیرهای مستقل ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این فصل کوشش می‌شود این مؤلفه‌ها برای فهم و تبیین ماهیت سیاست خارجی ایالات متّحده بررسی شود.

الف) یازده‌سپتامبر و تغییر در سیاست‌خارجی‌ایالات‌متّحده امریکا

با نگاهی به تاریخ دیپلماسی ایالات متّحده امریکا در قرن بیستم، سرشت دوگونه‌ای قابل مشاهده است، بدین ترتیب که تا قبل از جنگ جهانی دوم سیاست خارجی این کشور بیشتر به قاره امریکا محدود بود و ما نشانه‌ای از حضور این کشور در برون از این حیطه را سراغ نداریم، این دورهٔ انزواگرایی نسبی با وقوع جنگ جهانی دوم پایداری خود را از دست داد. دوره نوین شاهد حضور و نفوذ ایالات متّحده در خارج از قاره امریکا (اروپا و آسیا) است. این چرخش در سیاست خارجی، ماحصل توجه خاص سیاستمداران این کشور به گسترش

نفوذ در سایر مناطق جهان جهت کسب منافع ملی بوده و از جایگاه این کشور در معادلات بین‌المللی تعریفی نوین ارایه کرده است.

تحلیل‌گران روابط بین‌الملل برای تبیین عوامل مؤثر در نظام بین‌الملل و چارچوب روابط کشورها و عوامل مؤثر بر آن، نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند که هر یک بخشی از واقعیت روابط بین‌الملل را به آزمون می‌گذارد. مک کله‌لند، تئوریسین روابط بین‌الملل معتقد است صرف وجود یک بحران، نظام بین‌الملل را بحرانی نمی‌کند، بلکه وجود بحران‌های متراکم و مستمر آن را به بحران می‌کشاند و از این دیدگاه با آنکه از ۱٦٤٨م (تشکیل نظام دولت- ملت) تا سال ۱۹۹۱ (سقوط اتحاد جماهیر شوروی) بحرانهای مختلفی وارد نظام بین‌الملل شده است، به دلیل عدم استمرار، نبود پشتوانه توجیهی فلسفی، ذهنی و فرهنگی تنها در چند مورد به بحران و به تبع آن تغییر در نظام بین‌الملل منجر شد.(۲)

اگر چرخش در سیاست خارجی ایالات متّحده از این دیدگاه یک بحران تلقی نشود لااقل موجب شده است سامانهٔ امنیت بین‌الملل دگرگون شود. از این‌رو تبیین سیاست خارجی نوین ایالات متّحده بدون بررسی تاریخی سیر تطوّر آن از زمان جنگ سرد و بعد از آن با کمی نارسایی مواجه خواهد بود. اما با توجه به اینکه نوشتهٔ حاضر به طور اخص به تحولات سیاست خارجی امریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر می‌پردازد، مطالعهٔ مباحث مربوط به سیاست خارجی این کشور در دوران جنگ سرد تا ۱۱ سپتامبر و دو تئوری بنیانی پایان تاریخ فوکویاما[1] و برخورد تمدنهای ساموئل هانتیگتون[2] که در تدوین طرح خاورمیانه بزرگ اثر گذار بوده‌اند برای خوانندگان مفید خواهد بود. مطالعه متون یادشده ما را در فهم و تشریح سیاست خارجی نوین که بر تفکر نومحافظه‌کاری مبتنی است، یاری خواهد داد.

حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله تروریستی به برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون در نیویورک و واشنگتن نمادی از حمله به دو سنبل جهان غرب یعنی **سرمایه‌داری** (کپیتالیسم) و **نظامیگری** (میلیتاریسم) محسوب می‌شود. این حادثه، نقطهٔ عطفی است که

---

1. Francis Fukuyama

2. Samuel Huntington

جهان قبل از خود را از دنیای بعد از خود متمایز می‌کند. در حقیقت این واقعه تاریخی باعث شد زمینه پویایی مجدد سیاست خارجی قدرت محور ایالات متّحده بازنمود یابد و تعابیر و مفاهیم جدیدی را در استنباطات بین‌المللی سیاستمداران این کشور از جهان وارد کند. به نظر می‌رسد سیاست جدید امنیت ملی ایالات متّحده در راستای تثبیت موقعیت هژمونیک این کشور بعد از ۱۱ سپتامبر باشد و این یعنی تبدیل «تهدید» به حداکثر «فرصت».

۱) مبانی فکری سیاستگذاری خارجی در ایالات متّحده

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب شد دشمنی جدید با خطر آفرینی متفاوت، مورد توجه صاحبان ثروت و قدرت جهان بویژه ایالات متّحده قرار گیرد. این دشمن قدیمی و آشنا با شیوه‌ای نوین به صورت غیرمنتظره معادلات سیاسی جهان را تغییر داد. این حادثه را باید نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل دانست. ده سال پیش از این واقعه، جنگ سرد به پایان رسیده بود، اما آن طور که ویلیام زارتمن می‌گوید، هنوز نظمی که بتواند بر جهان غالب شود، وجود نداشت. حادثه ۱۱ سپتامبر در حقیقت نقطه آغازی برای نظم جدید است. نظمی که نشانه‌های نیرومندی از خود بروز می‌دهد. بی‌جهت نیست که به گمان بسیاری از تئوری‌پردازان روابط بین‌الملل بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جهان در حال تغییری سترگ بوده است. در چنین تغییری تنها بازیگران عوض نمی‌شوند، بلکه در همان حال قواعد بازی و حتی عرصه بازی نیز تغییر می‌کند[۳] و این همان بحثی است که رویکرد نئورئالیسم آن را خاطرنشان کرده است.

یازدهم سپتامبر را در واقع می‌توان فریادی علیه امپراطوری رو به تزاید ایالات متّحده امریکا برشمرد که می‌رفت روز به روز به نقاط بیشتری از جهان تسری یابد. این را شاید بتوان پاسخی به نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل دانست، بدین دلیل که *"قدرت هژمون، مقابله را برمی‌انگیزد."* واقعه مذکور این اصل بدیهی و تجربه شده را دوباره برای امریکاییان زنده کرد که *"امنیت مطلق تحت هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست."* این تهدید موجب شد فرصت‌هایی فراوان و در خور توجه برای ایالات متّحده بروز کند که می‌توان آن را عامل مهمی جهت گسترش هژمونی و توجیهی برای حضور ایالات متّحده در کشورهای خارج از حوزه امنیتی امریکا یعنی افغانستان دانست.

از رهیافتی دیگر امریکا یک خصلت مسیحایی نیز داشته است. این کشور همواره سیستم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را «استثنایی و ممتاز» و شایسته رشک و غبطه تلقی کرده است. در دوره‌های گوناگون تاریخ امریکا، رهبران و توده مردم آن کشور، شیفته هدف خویش مبنی بر بازسازی جهان براساس تصورات امریکایی بوده‌اند. اصول چهارده گانه ویلسون،[1] آزادی‌های چهارگانه فرانکلین روزولت و پیام ترومن به کنگره در ۱۳ مارس ۱۹۴۷ (مبتنی بر ملزم نمودن امریکا در کمک به یونان) و طرح مفهوم جنگ سرد از سوی وی، همه نشان دهنده پایبندی و موضع مصرانه امریکا در قبال گسترش دموکراسی در سراسر جهان است. این هدف نیز برای بیش از یک قرن، از مضامین اصلی سیاست خارجی امریکا و از جمله جوانب بارز آن در دوران بعد از جنگ جهانی دوم بوده است.[(۴)] همچنین بعد از ۱۱ سپتامبر، در پناه سیاست گسترش نظم لیبرال‌دموکراسی در واقع این فرصت نیز برای ایالات متّحده فراهم شد تا الگوهای قدرت را که بعد از فروپاشی کمونیسم قوام یافته بودند مشروعیت دهد و در سایهٔ آن، اهداف سیاست‌خارجی خود را که در بطن نظم‌نوین‌جهانی پا گرفته بودند عملیاتی کند.

توسعه‌طلبی‌های ایالات متّحده در خارج از قاره امریکای شمالی که از سال ۱۸۹۸ آغاز شده بود امروزه در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر با توجه به ماهیت متمایز ساختار نظام بین‌الملل، شکل تازه‌ای به خود گرفته است(همان گونه که در نظریه نئورئالیسم نیز گفته می‌شود، تغییر ساختار نظام بین‌الملل و فشار سیستمیک آن بر ساختار دولتها تأثیر می‌گذارد). اما بر مبنای تعریفی که جناح لیبرال امریکا از منافع ملی می‌کنند، دنبال می‌شود، چرا که آمریکا خواهان احترام به ارزش‌های نظم لیبرال است تا در بستر آن منافع اقتصادی خود را در منطقه تامین یافته بیابد.[(۵)]

حادثه یازدهم سپتامبر این فرصت را نیز برای ایالات متّحده فراهم کرد تا قدرت فزاینده خود را دوباره نمایان کند و این یعنی یک گام قوی به سمت هژمونی، نه‌تنها در ابعاد امنیتی که در ابعاد اقتصادی؛ چراکه اکنون با گذشت زمان، یک جانبه گرایی امریکا از موضوعات امنیتی و سیاسی فراتر رفته و به عرصه اقتصاد نیز پا گذاشته است. ما به یاد داریم که در گذشته نیز نقش این

---

1. Woodrow Wilson

کشور در معادلات اقتصاد جهانی مهم بوده است، هنگامی که در آگوست ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون[1] - رئیس‌جمهور امریکا پس از یک دوره مذاکرات طولانی و بی‌ثمر چند جانبه اعلام کرد امریکا قابلیت تبدیل دلار به طلا را به حال تعلیق در خواهد آورد، به صورتی کاملا موثر به سیستم ثابت نرخ مبادلات ارزی که در مفاد موافقت نامه صندوق بین المللی پول نیز گنجانده شده بود، پایان داد و این اقدام امریکا موجب اجبار در پذیرش یک سیستم شناور ارزی شد. ایالات متّحده مصمم بود جایگاه توازن پرداخت خود را حفظ کند. از زمانی که مذاکرات چند جانبه در امر دست‌یابی به یک راه حل ناکام ماند ایالات متّحده تصمیم گرفت یک جانبه اقدام کند[۶] و این تعامل منافع اقتصادی و سیاسی ایالات متّحده در جهت نیل به هژمونی است؛ چرا که اگر این فرض واقع‌گرایانه را بپذیریم که قدرت ذاتاً میل به گسترش دارد می‌توان گفت *هژمونی بالاترین مرحله گسترش قدرت در سطح جهانی است.*[۷] اینک به بررسی تأثیر این مبانی فکری در مراحل سیاستگذاری دفاعی ـ امنیتی ایالات متّحده بعد از ۱۱ سپتامبر می‌پردازیم:

۱- ۱) سیاست اضطرار، تهدید و اجبار:

فضایی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به وجود آمد موجب شد پویش سیاست خارجی اضطرار و اجبار در فضای سیاسی ایالات متّحده شکل بگیرد. یعنی همان فضایی که موجب شد سیاست اضطرار و اجبار امریکا در قبال ژاپن با بمباران اتمی آن کشور در جنگ دوم جهانی، بمباران شدید بلگراد توسط امریکا و ناتو در سال ۱۹۹۹، حملات شدید هوایی و زمینی علیه القاعده و طالبان در اکتبر ۲۰۰۱ و اقدام به حملات هوایی و موشکی علیه صدام حسین طی سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ تحقق یابد.

دیوید بالدوین تئوری اضطرار و اجبار را دارای ماهیت نرم و سخت می‌داند. مفهوم نقاط فشار در این تئوری بیشتر شامل فشارهای نرم سیاسی- اقتصادی و فشارهای سخت نظامی- امنیتی به شکل پنهان و آشکار است. وی شرط موفقیت یا شکست تئوری مذکور را بیشتر در مدل هزینه و فایده می‌بیند. یکی دیگر از مفاهیم بنیادین این تئوری مفهوم سلطه و برتری

---

1. Richard Nikson

است. کشور متولّی سیاست خارجی مذکور با برتری اجبار و اضطرار سیاسی- اقتصادی- نظامی و امنیتی سلطه خود را برای موفقیت در شرایط تهدید و اجبار پیش می‌برد. برای مثال سیاست خارجی اضطرار و اجبار امریکا در قبال طالبان دارای عنصر برتری و سلطه نسبت به متّحدین سنتی و استراتژیک واشنگتن در دو سطح دو جانبه و چندجانبه بوده است. به عبارت دیگر، تئوری اضطرار و اجبار از اجبار و تهدید نرم و سخت تشکیل شده است.(۸) به این معنا که این قدرت گذشته از اینکه بر قدرت "سخت افزاری" یعنی قدرت نظامی مبتنی است امروزه بیشتر از همیشه بر قدرت نرم افزاری آمریکا تکیه دارد که همان چارچوبهای دموکراسی امریکایی و مفاهیم اقتصاد بازار است. قدرت نرم افزاری که کمتر ملموس است، توانایی کسب نتایج مورد نظر از طریق داشتن گیرایی به جای استفاده از اجبار است.(۹)

مفهوم تئوریک مقوله اضطرار و اجبار با نگاهی عمل‌گرایانه در سیاست خارجی نوین ایالات متّحده علیه تهدیدات غیرمتقارن هم به منزله سیاستگذاری خارجی و هم به منزله دیپلماسی است. این سیاست پس از ۱۱ سپتامبر بیشتر به مفهوم تهیه و ترتیب اهداف، وسایل، چالش‌ها و استراتژی مقابله با وقوع غیرمترقبانه تهدیدات غیر متقارن نه فقط در حوزه جغرافیای ملی کشور امریکا بلکه حفظ منافع حیاتی آن کشور و متّحدان واشنگتن در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است. در این زمینه است که ما شاهد افزایش بودجه نظامی در عرصه‌های نظامی از جمله نیروی زمینی و بویژه هوایی یا طرح دفاع ملی موشکی، گسترش و ارتقاء تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطاتی، احداث وزارت امنیت داخلی و از همه مهمتر نشر **سند جدید امنیت ملی امریکا**[1] در قرن ۲۱ هستیم که به منظور پیشبرد سیاستگذاری دفاعی این کشور برای مقابله با تهدیدات به وجود آمده در هر زمان و هر نقطه از جهان است. در این فضای امنیتی- سیاسی بود که حملات برق‌آسا علیه طالبان و القاعده در افغانستان (در اکتبر ۲۰۰۱) شروع و تا حدودی با موفقیت اجرا شد.

راه یابی جورج دبلیو بوش[2] به کاخ سفید سبب شد تلاش برای بر پایی سیستم دفاع موشکی به یک باره در صدر مباحثات سیاسی قرار گیرد و از حمایت کاخ سفید برخوردار

---

1. NSS (National Security Strategy)
2. George W. Bush

شود. تیم جدید در کاخ سفید اعلام کرد به یک استراتژی جدید برای امریکا نیاز است چرا که هر چند بعضی از متّحدان در اروپا آن را درک نکنند که "چه طور دنیا عوض شده است و چطور ما باید در باره آینده نگران باشیم"، این یک واقعیت است که جغرافیای امنیت ملی به سبب تحولات در چین، روسیه و جهان سوم دگرگون شده است.[۱۰] این طرح، اکنون با تولید نسل جدید سلاحهای تاکتیکی هسته‌ای، ایجاد تیپ‌های نظامی ضد تروریستی در نیروی دریایی امریکا و تولید هواپیماهای بدون سرنشین به مرحله تکامل خود رسیده است. بدیهی است که سیاست خارجی اضطرار، تهدید و اجبار امریکا پس از ۱۱ سپتامبر با سیاست خارجی این کشور پس از فروپاشی نظام دوقطبی کاملاً متفاوت است.

بی‌دلیل نیست که سیاست خارجي اضطرار، تهدید و اجبار دارای ماهیت، دینامیسم و پویایی است. بسیاری از متفکران سیاست خارجی و همچنین استراتژیست‌ها معتقدند قواعد و چارچوب‌های بعد از جنگ سرد و تسلیحات غیرمتعارف کشتارجمعی مهمترین تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی به حساب می‌آید. با نگاهی به اثرات داخلی و بین المللی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر می‌توان عمق این خسارات غیر مستقیم را دریافت. ایجاد ترس و ناامنی در بین شهروندان امریکا، به کارگیری خشونت علیه شهروندانی که با متهمین عملیات تروریستی از نظر قومی، نژادی و مذهبی مشترک هستند و افزایش بی‌اعتمادی شهروندان به رهبران سیاسی خود از تبعات داخلی این عملیات است. در سطح بین‌المللی نیز می‌توان به تأثیر آن در فعالیت‌های امریکایی‌ها در خارج ازکشور، افزایش حضور نظامی در خارج، افزایش ریسک پذیری سرمایه گذاری بخش خصوصی در خارج، تضعیف روند صلح در خاورمیانه، شعله‌ور شدن منازعات منطقه‌ای، ترس دیگر کشورها برای همکاری با کشوری که مورد هدف قرار گرفته و بی‌ثباتی دولتهای دوست و حامی امریکا در منطقه اشاره کرد.[۱۱]

در ادبیات سیاسی روابط بین‌الملل، مفهوم اضطرار، تهدید و اجبار به معنی به‌کارگیری همزمان نیروهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و امنیتی دوجانبه و چندجانبه، شکل‌های آشکار و پنهان برای مقابله با تهدیدات نوظهور و نیز اعمال فشار به دشمن برای تغییر رفتار تهدیدآمیز اطلاق می‌شود. بدون شک اجرای این سیاست از سوی یک قدرت برتر نظام بین‌الملل با پشتوانه سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی امکان‌پذیر

است. لذا ایالات متّحده این سیاست را پس از جنگ سرد و به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر اتخاذ کرده است. این سیاست در حمایت از متّحدین ایالات متّحده در سطوح مختلف نیز بکار گرفته می‌شود. نمونه‌های زیر در جهت گسترش و تعمیق سیاست خارجی اضطرار، تهدید و اجبار امریکا بر شمرده می‌شود:

" تشکیل ائتلاف بین‌المللی به رهبری امریکا برضد تروریسم، همکاری ناتو با ایالات متّحده در جهت تحکیم صلح و استقرار امنیت در افغانستان، مشارکت استراتژیک متّحدین ایالات متّحده در مناطق حساس از قبیل خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز، اروپای شرقی سابق و شرق شاخ آفریقا."

به‌رغم گستره بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست خارجی و دیپلماسی اضطرار، تهدید و اجبار ایالات متّحدهٔ امریکا (به شکل‌های آشکار و پنهان در زمینه‌های سیاسی، نظامی و امنیتی در سطوح دوجانبه و چند جانبه علیه تهدیدات نوظهور و مهلک)، انتقاداتی در خصوص یکجانبه‌گرایی سیاست خارجی مذکور ارائه کرده است. این در حالیست که مقامات ارشد سیاست خارجی ایالات متّحده معتقدند سیستم بین‌الملل، مبهم و مملو از تهدیدات نوظهور و غیرمتقارن کاملاً ناشناخته است، سیاست بازدارندگی کارایی خود را از دست داده است و دیپلماسی اضطرار، تهدید و اجبار برای امنیت ملی دولت ایالات متّحده جدی تلقی می‌شود.[۱۲] اینجاست که به این اصل مهم در تئوری نئورئالیسم می‌رسیم که سیاست بین‌الملل به رفتار دولتها شکل می‌بخشد.

استراتژی اضطرار، تهدید و اجبار، نخستین و تنهاترین گزینه ممکن برای سیاستمداران و استراتژیست‌ها در مقابله جدی با تهدیدات دشمن است. یکی از عناصر متحول پویش تصمیم‌گیری اضطرار، تهدید و اجبار سیر تحول و تکامل ابزارهای پیشرفته نظامی تحت عنوان انقلاب در امور «سخت‌افزار» و «نرم افزار» نظامی بویژه سخت افزار نظامی شامل موشکی و هوایی برای انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات نوظهور در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است. چرا که از نظر امریکایی‌های جمهوریخواه و تیم بوش و تئوری‌پردازان نئورئالیستی مثل "کنت والتز"، قدرت، دولت را قادر می‌کند که از امنیت خود دفاع کند و تهدید علیه امنیت خود را مانع شود، دفع کند یا شکست دهد.[۱۳]

در تئوری اضطرار، تهدید و اجبار، مفاهیمی چون زور و اجبار و نقاط فشار بیشتر دیده می‌شود. ریچارد اورلی در این تئوری، به ابزارهای زور و اجبار و نیز تصمیم‌گیری در شرایط اضطراری بیشتر توجه می‌کند. مثلاً هدف ایالات متّحده از بمباران اتمی ژاپن اعمال تهدید و اجبار و وادار کردن ژاپنی‌ها، تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی و اضطراری بود. همچنین بمباران بلگراد در ۱۹۹۹ برای وادار کردن میلوسویچ و تصمیم‌گیری در شرایط اضطراری بود.(۱٤)

مفهوم سلطه و برتری تهدید کننده نیز یکی دیگر از مفاهیم بنیادین این تئوری است. بدین منظور که کشور تهدیدکننده سعی می‌کند تا با برتری اجبار سیاسی، نظامی و امنیتی، سلطهٔ خود را برای موفقیت در شرایط تهدید و اجبار پیش برد و خواهان آن است با حفظ «توانایی مطلق»، اهداف خود را با حداقل زیان بدست آورد. به عنوان مثال این امر را نیز می‌توان در جنگ دوم خلیج فارس علیه صدام حسین و جنگ ناتو علیه میلوسویچ در کوزوو شاهد بود که توانایی مطلق با حداقل زیان، هدف مورد نظر ایالات متّحده و ناتو بود.

تئوری اضطرار، تهدید و اجبار که مبنای سیاست خارجی ایالات متّحده امریکا پس از ۱۱ سپتامبر به حساب می‌آید از دو بخش تهدید و سپس اجرای آن یعنی اجبار تشکیل شده است. بعد اجرایی تهدید نیز بیشتر ضمانت قوی برای بخش دیگر آن است. در این روند از هر دو بعد سخت و نرم قدرت استفاده می‌شود. مفهوم اضطرار نیز در یک سو به ایجاد شرایط تصمیم‌گیری اضطراری برای دشمن و نیز به اتخاذ تصمیم تهدید و اجبار در شرایط اضطراری برای کشور تهدید کننده معطوف است.

توماس شلینگ برای تبیین تئوری اضطرار، تهدید و اجبار در سیاست خارجی و امنیت ملی کشورها، بعد سخت قدرت را **بعد عریان** و نیز ضامن قدرتمند اجرایی برای بعد نرم قدرت ذکر می‌کند و می‌گوید قدرتهای بزرگ، سیاست خارجی اضطرار، تهدید و اجبار را در گسترهٔ وسیع جغرافیائی شامل منطقه‌ای و بین‌المللی علیه منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات جدی بکار می‌گیرند. اما این تواناییها در حیطه سیاست‌های قدرتهای بزرگ می‌گنجد چون آنها توانایی تشکیل ائتلاف بین‌المللی و منطقه‌ای علیه تهدیدات نوظهور به ویژه پس از فروپاشی سیستم دوقطبی را دارند.

بعد پنهان سیاست اضطرار، تهدید و اجبار در ایالات متّحده پس از ۱۱ سپتامبر را می‌توان در جنگ پشت پرده اطلاعاتی علیه منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات نوظهور و غیرمتقارن دانست. همچنانکه یادآوری کردیم امریکا این سیاست را بعد از ۱۱ سپتامبر در دو بعد سخت و نرم اتخاذ کرده است تا بدین طریق، سلطه و برتری آن کشور در تداوم توانایی مطلق در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی و فرهنگی حفظ و تداوم داشته باشد. حوادث ۱۱ سپتامبر و سیاست‌های جورج دبلیو بوش به دنبال این واقعه، بازتاب اجتناب‌ناپذیر تفوّق حیات دهنده این امپراتوری است. حملهٔ امریکا به طالبان در افغانستان و نتایج آن بهره‌های آغازین اقداماتی است که در آینده در جهت اعمال سیاست تفوّق در پیش گرفته خواهد شد.[۱۵] حمله‌های ***پیشدستانه و پیشگیرانه*** که در این نوشتار بحث خواهد شد نیز ضامن قدرتمند این دیپلماسی در ایالات متّحده خواهد بود. ارکان این نوع سیاست خارجی نیز بعد از ۱۱ سپتامبر، تغییر رژیم‌های منطقه خاورمیانه با اتخاذ استراتژی دموکراتیزه کردن و تغییرات منطقه‌ای مثل تغییر رژیم طالبان، در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ است.

۲- ۱) ایالات متّحده و نظامیگری

یکی دیگر از مقولاتی که ایالات متّحده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به آن توجه کرد این بود که تنها چیزی که کماکان موجب می‌شود بقای ایالات متّحده در سطح بین‌الملل مشروعیت یابد، قدرت بی‌رقیب و فزاینده این کشور است. این منطق نئورئالیستی از قدرت، پس از ۱۱ سپتامبر موجب شد تقویت نظامیگری دوباره در کانون توجه وزارت دفاع و امور خارجه امریکا قرار گیرد. بدین‌منظور بود که بحث‌های **انقلاب در امور نظامی**[1] را ارائه کردند، به این معنا که هر چقدر جهش‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در امور نظامی مدرن‌تر و به هم پیوسته‌تر باشد بهره‌وری سیستم نظامی نیز بیشتر خواهد بود. این امر دارای سیر تطور و تکامل تاریخی در سطح استراتژی، تاکتیک و تکنیک‌های نظامی است.

---

1. RMA

طراحان مسائل نظامی ایالات متّحده از دهه ۱۹۸۰ تاکنون با استفاده از انقلاب اطلاعـات و اینترنت، فرماندهی واحد و سایر منابع مادی، تحـولات شـگرفی در امـور نظـامی خـود ایجـاد کردند و این یعنی زمینه‌سازی حرکت به‌سمت هژمـونی و از آنجـا کـه تفـوّق، زمـانی حـادث می‌شود که ماهیت ساختارهای زیربنایی و هویت نهادهای روبنایی آبـشخوری همگـون داشـته باشند می‌بینیم که اینک تفوّق امریکا شکل گرفته است چرا که این همگـونی آشـکار و مبـرهن است.(۱٦) این امر بویژه بعد از ۱۱ سپتامبر موجب این شده است که توجه خـاص پنتـاگون بـه ایجاد ارتش حرفه‌ای،[1] تولید نرم‌افزار و سخت‌افزارهای جدیـد نظـامی و اسـتفاده از الگوهـای جدید در سیستم‌های جدید جنگی معطوف شود. زیرا بـه گفتـه چـارلز کـرات هـامر *«ایـالات متّحده باید قدرت خود را تثبیت کند و به پیروزی برساند؛ زیرا در غیر این صـورت، خطـرات زیادی- ماورای جنگ با تروریسم- امریکا را تهدید خواهد کرد.»*(۱۷)

به هرحال ایالات متّحده کشوری است که بعد از پایان جنگ سرد به عنوان یگانـه قـدرت برتر جهان توانمندی‌های فراوانی در عرصه نظامی دارد. فناوری تسلیحاتی نیز بزرگترین موتور حرکت اقتصادی این کشور است. لذا با توجه به اینکه اصـل بقـا بـه یکـی از اصـول محـوری رویکرد نئورئالیسم، مورد توجه هر دولتی است، در این شرایط بـا اسـتفاده از فـضایی کـه بـه وجود آمده، قدرت نظامی به عنوان یکی از عناصر پایدار برای بقای دولت، مورد توجه خـاص سیاستمداران امریکایی قرار گرفته است. شایان ذکر است که مجموعـه اتحادیـه اروپـا، حـدود ۱۳۰ میلیارد دلار بودجه نظامی در اختیار دارد و در حال حاضر، اختلافات زیادی میان اعـضای این اتحادیه در نحوه بهره‌برداری از آن وجود دارد. ایـن در حـالی اسـت کـه امریکـا در سـال ۲۰۰۳، بودجه نظامی ۳٤۰ میلیارد دالری را تصویب کرده است، طی سه سال آینده چنین رقمی را صرف بودجه جاری نظامی، تحقیقـات علمـی- تـسلیحاتی و گـسترش فعالیتهـای نظـامی- امنیتی در سطح جهانی می‌کند(۱۸) و در سال جاری نیز بودجه ٥۱٦ میلیارد دلاری خود را بـرای مسائل نظامی به تصویب رسانده است.

---

1. Special Army

۲) نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی نوین ایالات متّحده

فهم ابعاد مختلف سیاست خارجی نوین ایالات متّحده در فردای حادثه ۱۱ سپتامبر بالاخص در مبارزه با تروریزم مشکل است، مگر اینکه به واکاوی جنبه‌های مختلف تاریخی و اندیشه‌های نومحافظه‌کاران حاکم بر عرصه قدرت و سیاست امریکا در این برهه از تاریخ پرداخت.

به قدرت رسیدن جمهوریخواهان در سال ۲۰۰۰ میلادی و انتخاب جورج واکر بوش به عنوان رئیس جمهوری ایالات متّحده، استیلای تفکر طیفی از سیاستمداران نومحافظه‌کار را در پی داشت. نومحافظه‌کاران که دیدگاههای خاصی در حیطه سیاست خارجی، قدرت، اقتصاد و مسائل نظامی دارند به زودی فرصت یافتند تفکرات خویش را در فضایی که در سطح جهانی به وجود آمده است، عملی سازند. منشاء سیر تفکّرات مبتنی بر قدرت یکجانبه‌گرا و هژمون‌محور ایالات متّحده که محافظه‌کاران جدید آن را پیگیری می‌کردند، فرهنگ تاریخی مردمان ایالات متّحده است، نگاه این طیف سیاسی به **مذهب** و **برتری تمدن غرب** بر سایر تمدنهای جهانی، **تأکید بر اقتصاد بازار آزاد و لیبرال دموکراسی** و حمایت از **جهانی کردن ارزشهای امریکایی** که نشان‌دهنده تلفیق بین مؤلفه‌های دو تئوری نئورئالیسم و نئولیبرالیسم است، راهی پنداشته می‌شود که از نظر اینان قدرت آمریکا را افزایش می‌دهد و زمینهٔ تسلط این کشور بر نقاط استراتژیک و منابع انرژی دنیا را فراهم می‌کند.

تفکر نومحافظه‌کاری با تکیه بر دیدگاه نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، رسیدن به امنیت ملی ایالات متّحده و **بقای** هژمونی این دولت را از هر طریقی روا می‌داند حتی از طریق تحرکات نظامی. لذا به تعبیر فوکویاما نویسنده کتاب مشهور "پایان تاریخ" نومحافظه‌کاران به هیچ وجه طرفدار حفظ نظم موجود نیستند و نمی‌خواهند نظمی که بر سلسله مراتب و سنت مبتنی است، برجا بماند. نومحافظه‌کاران براساس رویکرد نئولیبرالیسم، گسترش همکاریهای بین‌المللی بین دولتهای دموکرات را امکان‌پذیرتر می‌دانند، لذا به ارزش‌های جهان شمول دموکراسی امریکایی باور دارند و می‌خواهند به وضع موجود که به گمان آنان دچار رخوت، سستی و ضعف شده است، پایان دهند، چرا که چنین وضعیتی همواره در تاریخ غرب برای دموکراسی خطر آفرین بوده است. از این لحاظ آنها به«سیاست» به مثابهٔ «روش تغییر امور» باور دارند؛[۱۹] لذا حادثه ۱۱ سپتامبر در حیات سیاسی نومحافظه‌کاران نقطه عطف مهمی به

حساب می‌آید؛ چرا که مجالی ارزشمند برای آنان فراهم کرد تا از«تهدید» به وجود آمده، حداکثر «فرصت» را نصیب ایالات متّحده کنند.

۱-۲) ظهور نومحافظه‌کاری در بستر تاریخی ایالات متّحده

بنجامین فرانکلین[1] نخستین کسی است که الگو بودن امریکا برای سایر ملتها و مستثنی بودن آن را طرح می‌کند. منظور وی از ملت، ملتی است که بعد از انقلاب نمود پیدا کرده است و با آزادی شناخته می‌شود: «آزادی پاک که امریکا را از آلودگیهای جهانی دور می‌کند.» مطابق این تفکر، امریکا الگوی دیگران و فراتر از آن، محافظ و هادی آنان است. این رسالت جهانی همان چیزی است که خمیرمایه تفکرات محافظه‌کاران سنتی را شکل می‌داد.

به طور علمی منشاء خط‌مشی سیاسی «محافظه‌کاری» در سنّت سیاسی بریتانیای کبیر است؛ یعنی خاستگاه آن «حزب محافظه‌کار انگلستان» است[۲۰] که در تاریخ بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۸۵۰ میلادی و در پاسخ به سلسله تغییرات سریع و چشم‌انداز تغییراتی که جوامع اروپایی را جنباند، واکنش نشان داد. این واکنش مبنای تفکرات محافظه‌کاری را رقم زد. از این منظر تاریخی و فکری است که می‌توان سلطنت‌طلبان روحانی، واپس‌گرایان، فردگرایان لیبرال و واقع‌گرایان را جزو «محافظه‌کاران» برشمرد. در کل می‌توان ویژگیهای عمدهٔ ایدئولوژی محافظه‌کاری را چنین ذکر نمود: سنت‌گرایی، گذشته‌گرایی،[2] احترام به مذهب و مالکیت، تأکید بر فضای اخلاقی سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی، نخبه‌گرایی، مخالفت با بدعت، نوآوری و نواندیشی.[۲۱]

اینان (محافظه‌کاران سنتی) معتقد بودند که رفاه داخل امریکا و سلامت اقتصادی این کشور حیات خود را باید در حضور گسترده‌تر امریکا در سرتاسر جهان برای دفاع از آزادی، دموکراسی و سرمایه‌داری بیابد. به همین جهت در خارج از اروپای شرقی امریکا به‌هر شکل و وسیله‌ای و بدون توجه به هزینه‌های مالی آن می‌بایستی حضور خود را نشان دهد. البته این

---

1. Benjamin Franklin
2. Archaism

رفتار تقلیل‌گرایانه، امروزه در پهنه سیاست‌های بین‌الملل گرایانه باقیمانده از عصر ترومن تغییر یافته است.[۲۲]

«محافظه‌کاری» در دهۀ ۱۹۷۰ با حفظ اصول اصلی و محورهای مرکزی و فکری، با تأکید بر **اصول اقتصاد بازار آزاد** که از اصول بنیادین نظریه نئولیبرالیسم نیز است، به «نومحافظه‌کاری» تبدیل شد. شعار اصلی محافظه‌کاران جدید، **بازار آزاد** و **دولت نیرومند** بود. این تفکرات در پایان دهه ۱۹۷۰، تأثیر فراوانی بر دولت رونالد ریگان[۱] در ایالات متّحده گذاشت.

منشاء تفکرات نومحافظه‌کاری و محافظه‌کاری در ایالات متّحده را می‌توان در واکنش به «سیاست جدیدی» دانست که فرانکلین روزولت[۲] در دهه ۳۰ م اعلام کرد. اما به طور مشخص نومحافظه‌کاری از دهه ۹۰ میلادی و با قدرت گرفتن نومحافظه‌کاران در امریکا مجال ظهور بیشتری یافت و با به قدرت رسیدن بوش پدر و سپس بوش پسر و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر توانست موتور حرکت فکری سیاست خارجی ایالات متّحده در ابتدای قرن ۲۱ به حساب آید.

امروزه رابرت کیگان، بیل کریستول، چارلز کرات هامر، مایکل مدود، فرنک گفنی در حیطه سیاست خارجی و دیوید هوروویتز، مایکل بارون، جان لئو، لیندا شاوز و مونا چرون در مسائل داخلی، از محافظه‌کاران شاخص هستند که نقش اساسی در حیات روشنفکرانه امریکا بازی می‌کنند و در واقع رهبران «افکار عمومی» و روندی هستند که کاملاً در تاریخ امریکا بی‌سابقه است. چرا که برای اولین بار از دهه نود به بعد شاهد هستیم که این محافظه کاران صاحب قلم، شکل دهنده سیاست‌ها، اولویت‌ها و جهت دهنده تفسیرها در حیات روشنفکرانه هستند. این نظریات در سطح ملی از طریق کانال‌های ارتباط جمعی، مانند: وال استریت جورنال، واشنگتن تایمز، ویکلی استاندارد و کانال‌های تلویزیونی، مانند فاکس و تا حدودی سی ان ان به مردم عادی انتقال می‌یابند و از این طریق نگرش‌ها و جهت فکری آنان شکل می‌گیرند.[۲۳] این به آن معناست که تفکر نومحافظه‌کاری در عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد ایالات متّحده تا چه اندازه نفوذ آکادمیک خود را بر جای گذارده است و اکنون این تفکرات

1. Ronald Reagan
2. F. Roosevelt

در این کشور به یک فرهنگ رفتاری در تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی تبدیل شده است و بر همین مبنا به این نتیجه می‌رسیم که با توجه به جنبه معنا ساز فرهنگ است که منطقی جلوه می‌کند که چرا امریکا تسلط در حیطه فرهنگی را اجتناب‌ناپذیر می‌یابد. چرا که همسویی ارزشی به معنای تفسیر واحد از پدیده‌هاست و زمانی که ارزش‌های همسو با امریکا در سایر نقاط جهان رخنه کند به دنبال آن تفاسیر همسو با استنباط‌های دولت‌مردان و نخبگان امریکا در ارزیابی پدیده‌ها به وجود می‌آید و این به مفهوم یکپارچگی ارزشی و به دنبال آن از بین بردن ارزشهای بومی و محلی است که خود موید طلوع یک اقتدار همه گیر جهانی است که سلطه خود را بر همسویی ارزش‌ها قرار داده است.[۲۴]

۲- ۲) مبنای اندیشه و اصول فکری نومحافظه‌کاران

دیدگاههای فلسفی نومحافظه‌کاران بیشتر از اندیشه‌های فیلسوف محافظه‌کار آلمانی‌الاصل و استاد دانشگاه شیکاگو یعنی «لئو اشتراوس»[1] گرفته شده است. دیدگاههای اشتراوس در خصوص مسائل مختلف را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

«دفاع از فلسفه و حقیقت مطلق، جامعه‌شناسی حقیقت، نقد فلسفه سیاسی مدرن، نقد علوم اجتماعی مدرن به ویژه نقد نسبی گرایی، تجربه گرایی، جامعه‌شناسی معرفت و پوزیتیویسم و نقد تاریخ‌گرایی».[۲۵]

اشتراوس که با تفکر نازیسم مخالف بود با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان به ایالات متّحده امریکا مهاجرت کرد. وی بر سه اصل «حکومت غیراخلاقی نخبگان»، «مخالفت با سکولاریسم» و «ملی‌گرایی ستیزه‌جویانه» تأکید می‌کرد. از منظر فلسفی، دو ایده، مقوّم نظریهٔ فلسفی نومحافظه‌کاران است که اتفاقاً منشاء هر دو مسئله، تفکرات لوئی اشتراوس، فیلسوف یهودی آلمانی الاصل است. منشاء ایدهٔ اوّل تجربهٔ تاریخی غرب در قرن بیستم است. ضعف دموکراسی در آلمان باعث شده بود نازیسم و مارکسیسم هر دو، آن را مورد چالش قرار دهند. این وضعیت، لوئی اشتراوس را به این نکته سوق داد که دموکراسی اگر ضعیف باشد،

---

1. Leo Strauss

نمی‌تواند پابر جا بماند، ***دموکراسی باید قادر باشد تا به مقابله با مستبدهای خود کامه و فراگیر حتی با توسل به زور برخیزد، عدالت بدون زور تحقق نمی‌یابد.***

دومین ایدهٔ لوئی اشتراوس که مدّنظر نومحافظه کاران قرار گرفته این است که طبیعت رژیم‌های سیاسی، بسیار بیشتر از نهادها و توافق‌های بین‌المللی در حفظ صلح جهانی موثر هستند. بزرگترین تهدید، تهدید از ناحیه دولت‌هایی است که ارزش‌های دموکراسی امریکا را نپذیرفته‌اند. تغییر این رژیم‌ها و استقرار ارزش‌های دموکراتیک بهترین وسیله تامین امنیت امریکا است.[۲۶] (این همان ایده‌ای است که بعدها چنانچه خواهد آمد در طرح **خاورمیانه بزرگ** تحقق یافت.) در اینجاست که فرق اساسی بین محافظه‌کاران سنتی و نومحافظه‌کاران که همانا برخورد آنها با ارزش‌های مخالف لیبرالیسم کلاسیک و نهادهای متعارض با سرمایه‌داری است مشخص می‌شود.

از دیگر کسانی که در اندیشه‌های نومحافظه‌کاری تأثیر گذاشته است فرانسیس فوکویاما، دانشمند امریکایی ژاپنی تبار است. نظریهٔ «پایان تاریخ» او که در سال ۱۹۸۹ در مجله «منافع ملی» منتشر شد، تحول عظیمی در روابط بین‌الملل و اندیشه‌های سیاسی اواخر قرن بیستم به حساب می‌آید. وی معتقد است با شکست مارکسیسم و کمونیسم آنچه در جهان باقی مانده ایدئولوژی لیبرالیسم غربی است. پس باید با الهام از این ایدئولوژی، راههای سعادت بیشتر را جست و جو کرد. این اندیشه موجب شد ارزش‌های لیبرالیستی امریکا به عنوان الگوی پیشرفت جهانی جلوه داده شود و این همان اندیشه‌ای است که مورد الهام نومحافظه‌کاران قرار گرفته است.

با این الگوبرداری‌ها استنباط می‌شود تم اصلی حاکم بر دیدگاههای خارجی محافظه کاران جدید این است که امریکا می‌بایست قدرت خود را در تمامی اشکال آن، چه نرم افزاری و چه سخت افزاری، به گونه‌ای افزایش دهد که بتواند قواعد حاکم بر رفتارهای بین المللی به دنبال سقوط شوروی را به گونه‌ای بازسازی کند که کاملاً در چارچوب منافع امریکا باشد.[۲۷]

ساموئل هانتینگتون نیز که در برهه بعد از جنگ سرد، تز معروف خود به‌نام «برخورد تمدنها» را ارایه کرد، تحولی شگرف در اندیشه‌های سیاسی قرن ۲۰ ایجاد کرد. نگاه فرهنگ‌محور وی به روابط سیاسی - اقتصادی جوامع و نتیجه حاصله از تئوری وی که پیروزی

نهایی تمدن غرب بر سایر تمدنهای موجود در جهان (از جمله تمدن اسلامی و کنفوسیوسی) را نشان می‌داد مورد استقبال اکثر امریکائیان و جوامع علمی غرب قرار گرفت. رجحان تمدن غرب از نوع امریکایی آن همان چیزی است که نومحافظه‌کاران ابراز می‌کنند و (البته نه به شدت هانتینگتون) دنبال آن هستند.

هانتینگتون معتقد است که بعد از فروپاشی جهان دوقطبی، ایالات متّحده به عنوان تنها ابرقدرت، دارای منافع جهانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان تلاش می‌کند و این کشور در هرم قدرت جهانی در بالاترین سطح آن قرار دارد. قدرت‌های متوسط و کوچک در مرحله بعد قرار دارند و این امریکاست که با همکاری یا بدون همکاری قدرتهای دیگر که کوچک و متوسط هستند می‌تواند مسائل بزرگ بین‌المللی را حل و فصل کند، بدون اینکه سایر قدرتهای نظام مانعی برایش ایجاد کنند. این مسئله یادآور این اصل تئوری نئورئالیسم است که توزیع تواناییها بین دولتها موجب می‌شود جایگاه آنها در ساختار نظام بین‌الملل تعیین شود.

یکی دیگر از منابع تفکر نومحافظه‌کاری در ایالات متّحده را می‌توان تأثیرپذیری آن از مذهب دانست. بسیاری از نومحافظه‌کاران امریکا (از جمله شخص جورج دبلیو بوش) به لحاظ دینی، مسیحی پروتستان به شمار می‌آیند و از نظر کارشناسان سیاسی به راست مسیحی گرایش دارند.[۲۸] تفکیک بین خیروشر، رسالت الهی امریکا برای نجات جهان، باور داشتن به نوعی همخوانی بین دین و سیاست، الهام از انجیل و حمایت از یهودیت و تشکیل اسرائیل (که زمینه‌ساز رجعت حضرت مسیح (ع) است)، اعطای یارانه‌های فدرال به سازمان‌های خیریه مذهبی و تأمین مالی برنامه‌های مذهبی در مدارس نشانه‌هایی از گرایش نومحافظه‌کاران به مذهب است. همچنین بیشتر نومحافظه‌کاران یهودی هستند و خط مشی خاصی را در امور سیاسی دنبال می‌کنند، از این افراد می‌توان ریچارد پرل، داگلاس فیث (مبدع عبارت «محور شرارت») الیوت ابرامز، و ویلیام کریستول را نام برد که تأثیر فراوانی در مراحل سیاست‌گذاری ایالات متّحده و دولت جورج دبلیو بوش دارند.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت ایدئولوژی‌ایی که در نسل اخیر نومحافظه‌کاران از جمله ولفوویتز، پرل و کاگان ریشه دوانیده است، بر برتری تمدن غرب به خصوص نوع امریکایی آن همراه سرمایه‌داری لیبرال و دموکراسی جفرسونی اعتقاد دارد که با نوعی تعصب مسیحی

ممزوج شده است.[۲۹] به هرحال محافظه‌کاری جدید یک فلسفه سیاسی است که به سنت‌گرایی فرهنگی در شکل پویای آن متعهد است و سرمایه‌داری دموکراتیک و سیاست خارجی‌ایی ترویج می‌کند که آزادی و منافع آمریکا را (که طبیعتا در هم تنیده‌اند) تأمین کند.[۳۰]

همانطور که آمد و با توجه به خصوصیات ماهیت حیات فکری و خصلت‌های سیاسی محافظه‌کاران جدید که در قالب تلفیق دو تئوری نئورئالیسم و نئولیبرالیسم تبیین می‌شود، می‌توان گزاره‌های آن را چنین بیان کرد:

۱- **امنیت مطلق** از طریق کمک به فرایندهای **دموکراتیزه کردن** فزون‌تر می‌گردد.

۲- آن چه **امنیت** را امکان‌پذیر می‌کند، داشتن قدرت محض نیست؛ بلکه آنچه در تحلیل نهایی اهمیت زیادی دارد اراده و **میل به استفاده از قدرت** در جهت اشاعهٔ **آرمان‌های دموکراتیک و دفاع از منافع امریکا** است.

۳- **جهان‌گرایی - بین‌الملل‌گرایی** یک فضیلت است. این وظیفه اخلاقی و تعهد امریکا است که می‌بایست جهت اشاعه ارزش‌های امریکایی از قبیل سرمایه‌داری و لیبرالیسم در سرتاسر جهان حضوری گسترده و همه‌گیر داشته باشد.

٤- **صلح از طریق توازن قوا ایجاد نمی‌شود،** بلکه بیشترین میزان **صلح** از طریق **تفوّق** به وجود می‌آید. وظیفهٔ رهبران، شکل دادن به شرایطی است که مطلوب تفوّق است. تفوّق است که هزینهٔ تجاوز را آنچنان سهمگین می‌کند که کشورهای مخالف منافع امریکا، ضرورتاً گرایش‌های صلح‌طلبانه پیدا می‌کنند.

٥- **توجیه ارزشی** در بعضی از موارد، برتر از ضرورت‌های ژئوپولیتیک است.

٦- **تمایز بین خیر و شر الزامی است،** به این مفهوم که بعضی از گروه‌ها یا کشورها سیاست‌هایی دنبال می‌کنند که از نظر اخلاقی و انسانی با ارزش‌های انسانی از قبیل عدالت، برابری و آزادی در تضاد است.

۷- **اصول دموکراتیک، هیئت انقلابی دارند** و بدین روی ضروری است که از پرداخت بالاترین هزینه‌ها برای تداوم و حفظ این اصول خودداری نشود.

۸- **تأکید نباید بر کاستی‌های اخلاقی متمرکز شود،** بلکه توجه می‌بایست به تجدید حیات اخلاقی معطوف باشد.

۹- **فقر فی نفسه طبیعی است** اما می‌بایست شرایط مناسب برای کسب ثروت در اختیار افراد قرار گیرد.

۱۰- **دموکراسی (به تعبیر نئولیبرالیستی آن) در بطن اقتدار و قدرت نظامی (به مفهوم نئورئالیستی آن)** امکان تحقق می‌یابد، پس این یک الزام است که طرفداران دموکراسی و کشورهای حامی مفاهیم دموکراتیک، بالاترین میزان قدرت را در رابطه با کشورهای دیگر داشته باشند تا برای نیروهای دموکراسی‌ستیز به منظور تخریب خصلت‌های دموکراتیک فرصتی ایجاد نشود.

۱۱- **استبداد در تمامی شکل‌های آن توسعه‌طلب است.** رژیم‌های غیردموکراتیک مانعی در برابر توسعه سرمایه‌داری هستند و بدین روی ضروری است که متّحدین مستبد و اقتدارگرا را به سوی ایجاد فضای دموکراتیک سوق داد.

۱۲- **سنت‌ها فی نفسه بد نیستند.** سنت‌های غیر پویا می‌بایست فرصت حیات نیابند.

۱۳- **انسان‌ها ذاتاً خیّر یا شرور نیستند،** آنچه آنها را به سوی انتخاب یکی از این دو گزینه هدایت می‌کند میزان قدرتی است که حامی خیر یا شر از آن برخوردار است.

۱٤- **دولت‌ها می‌توانند عامل خیر در جامعه باشند،** یعنی دولت‌ها باید از طریق **نهادهای مدنی و غیردولتی** نقش فعالی در حل معضلات حاکم بر اجتماع داشته باشند.

۱۵- **تغییرات و دگرگونی‌ها می‌توانند مطلوب و مفید باشند.**(۳۱)

چنانچه آمد ملاحظه می‌کنیم که محافظه‌کاری جدید یک پاسخ فلسفی به ماهیت خشن طبیعت انسان و ضرورت **پیش‌قدمی امریکا** در صحنه بین‌المللی است. سیاست «معادله جدید» فرانکلین روزولت و سیاست «سدّ نفوذ» هری ترومن[1] موجب شد در سالهای نیمه دوم دهه‌های چهل و پنجاه اجماع لیبرال شکل بگیرد و در این فضا بود که فلسفهٔ سیاسی محافظه‌کاری جدید براساس منطق دیالکتیک، نضج گرفت.

در حال حاضر، مهمترین بنیادها و مؤسسات پژوهشی مولّد افکار نومحافظه‌کاری عبارتند از: مؤسسه هریتج، انستیتوت هادسن و مؤسسه اینتر پرایز که به عنوان مراکز اخلاق و

---

1. Harry S. Truman

سیاست‌گذاری عمومی، مرکز سیاست‌گذاری امنیتی و مرکز مطالعه فرهنگ عامه ایالات متّحده شناخته شده‌اند.

۳- ۲) نومحافظه‌کاری پس از ۱۱ سپتامبر

یازده سپتامبر به عنوان سر منشاء یک تحول بزرگ در معادلات سیاسی جهان از هر منظری قابل بررسی است، تبعات و اثرات شگرفی که این حادثه در حیطه سیاست خارجی ایالات متّحده و از آن طریق در جهان ایجاد کرد موجب شد در برخی پارادایم‌های جهانی تغییر ایجاد شود و مفاهیم عمده روابط بین‌الملل از جمله امنیت و قدرت بازاندیشی شوند.

درون ایالات متّحده این تغییرات مشهودتر بود. تحولات اخیر، مهره‌های بازی را آنطوری چید که نومحافظه‌کاران می‌خواستند. چند روز پس از این حادثه، رئیس جمهور حلقه تصمیم‌گیری در اطراف خود را تکمیل کرد. در اولین اقدام، تام ریج، نومحافظه‌کار با سابقه را عهده‌دار وزارت جدیدالتأسیس امنیت داخلی کرد، کاخ سفید از این پس، محلی شد تا تندروان نومحافظه‌کار در آن جولان دهند. نقش‌آفرینی **نومحافظه‌کار افغان، «زلمی خلیلزاد»** در تعیین معادلات سیاسی افغانستان جدید در همین زمینه قابل ارزیابی است.

فرصتی که در فضای پس از ۱۱ سپتامبر به وجود آمد زمینهٔ عملی کردن تفکرات نومحافظه‌کاری و اشاعه جهانی آن را فراهم کرد. نگاه خاص آنها به هژمونی امریکا، امنیت بین‌الملل، فرهنگ امریکایی، اقتصاد جهانی و قدرت نظامی، اینک در استراتژی سیاست خارجی جدید ایالات متّحده گنجانده شد و آقای بوش خواسته و ناخواسته به سمت نظامیگری حرکت کرد. با اشاعه تفکر نومحافظه‌کاری در سطح داخلی ایالات متّحده و سپس گردش سیاست نخبگان آن به سمت تغییر در سیستم حاکم بر نظام بین‌الملل در جهت مبارزه با تروریسم این نتیجه حاصل می‌شود که این تحول با رویکرد کلان نئورئالیسم مبنی بر تغییرات در سطح خرد جهت نیل به منافع بین‌المللی در سطح کلان قابل توجیه است.

نومحافظه‌کاران دیگری نیز پا به عرصهٔ سیاست عملی جدید ایالات متّحده گذاشتند. افرادی از قبیل پل ولفوویتز، ریچارد پرل، داگلاس فیث، ویلیام کریستول، الیوت آبرامز، چارلز کراث هامر (و زلمی خلیلزاد)، دوستانی هستند که با یکدیگر رابطهٔ تنگاتنگی داشته‌اند و به این

نکته ایمان دارند که اندیشه درست سیاسی، نیروی اصلی پیش برنده تاریخ است. آنها معتقدند اندیشه درست سیاسی موجب ترکیب شدن اخلاقیات و فشار، حقوق بشر و جرات می‌شود. مردان جدید سیاست خارجی امریکا چندان هم شبیه سلف خود نیستند. از منظر آنان دوره کیسینجر،[1] برژینسکی[2] و دیگران سپری شده است، هم چنان که دوران جنگ سرد سپری شده است. به گمان آنان، امریکا در حادثه ۱۱ سپتامبر به اطراف خویش نگاه کرد و دریافت جهان آن چیزی نیست که آنها می‌دیدند. دنیا یک محل ناامن شد و در چنین موقعیتی طرح محافظه کاران نوین مورد اقبال قرار گرفت. این نومحافظه‌کاران در حقیقت طراحان نوین جنگی امریکا به حساب می‌آیند.(۳۲)

از نظر نومحافظه‌کاران، ارزش‌های جهانی با منافع ایالات متّحده همسانی دارد. این همان دیدگاهی است که در امریکا به جکسونیزم مشهور است. در این دیدگاه «منافع ملی»، سکان سیاست و روابط خارجی ایالات متّحده را به حرکت در می‌آورد. مداخله ایالات متّحده در سایر نقاط جهان نیز بر همین مبنا توجیه‌پذیر است. این مداخله اگر چه ممکن است ملاحظات بشردوستانه یا اهداف انسانی مبتنی بر اخلاق را نداشته باشد، همین که در جهت منافع ایالات متّحده باشد کافی است. این فهم رئالیستی، از مفهوم قدرت و منافع ملی نشأت گرفته از اندیشه‌های نومحافظه‌کاران حاکم بر سیاست خارجی این کشور بعد از ۱۱ سپتامبر است. محافظه‌کاران جدید در بستر قدرت، خواهان کسب احترام هستند و بدین روی است که استفاده از زور مشروعیت می‌یابد؛ چرا که از نظر اخلاقی قابلیت توجیه پیدا می‌کند.(۳۳)

قدرت در ایالات متّحده در سه محور در هم تنیدهٔ **نفت**، **صهیونیسم** و **تسلیحات** تعریف‌پذیر است، مرکز ثقل این سه محور بر تفکرات نومحافظه‌کاران استوار بوده و بعد از ۱۱ سپتامبر نیز این سه پرده قدرت در وجود طیف فکری نومحافظه‌کاری [و طرح خاورمیانه بزرگ] تبلور یافته است.(۳۴) تفکر دیگر نومحافظه‌کاری مبنی بر اینکه حفظ و گسترش موقعیت امریکا به عنوان یک ابرقدرت اهمیت کلیدی دارد، بعد از یازده سپتامبر پیوند بیشتری با مفهوم

---

1. Henry Kissinger

2. Zbigniew Brzezinsky

«عدالتی» که سایر رهبران ایالات متّحده از جمله تئودور روزولت ارائه کردند، برقرار نمود. روزولت گفته بود «عدالت آبکی بدون قدرت، بدتر از قدرت بدون عدالت است.»[۳۵]

سیاست خارجی مبتنی بر قدرت در جهت تأمین منافع ایالات متّحده، برای مداخله امریکا در نقاط مختلف جهان محرکی قوی بوده است. حضور نومحافظه‌کاران معروفی چون رامسفلد در منصب وزیر دفاع و پاول و سپس کاندالیزا رایس در سمت وزیر امورخارجهٔ ایالات متّحده جهت‌دهی سیاست برونگرایانه این کشور را به سمت و سویی سوق داد که در فصول آتی مورد بحث قرار خواهد گرفت. این را باید پذیرفت که واکنش‌های جهانی از تفوّق استدلال رهبران امریکا در توجیه سیاست‌های خود حکایت می‌کند. واقعیت این است که محافظه‌کاران جدید در ارزیابی‌های خود از قدرت و نقش امریکا در چگونگی استفاده از این قدرت برای تأمین منافع امریکا و توجیه این اقدامات برای کشورهای قدرتمند نظام موفق بوده‌اند.[۳۶]

اقدامات اخیر ایالات متّحده در چارچوب «طرح خاور میانهٔ بزرگ» و در زمینه دموکراتیزه کردن این منطقه است که به منظور مبارزه با تروریسم و خشکاندن ریشه‌های آن صورت گرفته و به طور کل گسترش دموکراسی- با تعریفی که امریکا از آن دارد- منطق جدید جهان از منظر نومحافظه‌کاران است. این تفکر است که سیر عملی اقدامات اخیر ایالات متّحده در افغانستان را به خوبی نشان می‌دهد. چنانچه آمد چنین گسترشی حتی با استفاده از نیروی نظامی نیز خوشایند و توجیه‌پذیر است. این موضوع قابل ملاحظه است که محافظه‌کاران جدید پس از یازده سپتامبر توسل به زور را جهت امحای مصائب و مشکلات ناشی از اقتدارگرایی امری شایسته و حتی ضروری می‌پندارند و معتقدند این وظیفه‌ای است که تاریخ بر سر راه امریکا قرار داده است.

اقدامات امریکا در حمله به گروه القاعده و نیروهای طالبان در افغانستان که زمینهٔ حضور این کشور در منطقه استراتژیک آسیا یعنی «هارتلند» را در پی داشت تبعات منطقه‌ای و بین‌المللی فراوانی آفرید. تئوری «صلح دمکراتیک» در جهت تأمین منافع امریکا همان راهی است که نومحافظه‌کاران به دنبال آنند و ترویج فرهنگ سیاسی دموکراتیک در خاورمیانه و از جمله افغانستان از همین نوع است. همچنین از پیامدهای یازدهم سپتامبر این بود که مواضع نومحافظه‌کاران و دولت بوش در جهت ایجاد جهان تک‌قطبی و تثبیت رهبری هژمونیک این

کشور بر منطقه و جهان، شکل جدیدی به خود گرفت. این «امکان بزرگ» زمینه ائتلاف امریکا و متّحدان اروپایی‌اش را در شکل‌دهی حرکتی «ضدتروریستی» فراهم کرد. به طور کل، سیطره نومحافظه‌کاران و افکارشان بر ایالات متّحده تبعاتی برای این کشور و جهان داشته است. اهم این تأثیرات اجمالاً به قرار زیر است:

۱- ۳- ۲) گسترش تجارت تسلیحات:

متوسط افزایش سالانه هزینه‌های نظامی در بین سالهای ۱۹۹۵ تا ۲۰۰٤ برابر با ۲/٤٪ ارزش واقعی بود. که ایالات متحده بیشترین هزینه را به میزان ٤۷٪ صرف کرده است.

طی سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰٤ هزینه نظامی آمریکا در نتیجه «جنگ علیه تروریسم» و به خصوص عملیاتهای نظامی در افغانستان و عراق به شدت افزایش یافت. تدارکات بعدی این عملیات‌ها برای دوره ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ به ۲۳۸ میلیارد دلار رسید که بیش از کل هزینه‌های نظامی تمام کشورهای در حال توسعه (۲۱٤ میلیارد دلار) است.[۳۷] اکنون کنگرهٔ آمریکا در تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۰۰۷ طرح اختصاص مبلغ ۵۱٦ میلیارد دلار را در این زمینه برای سال ۲۰۰۸ میلادی تصویب کرد.

میزان فروش اسلحه ۵ شرکت بزرگ اسلحه‌سازی دنیا (به جز چین) در سال ۲۰۰۳	
لاکهید مارتین (ایالات متّحده)	۲٤/۹ میلیارد دلار امریکا
بوئینگ (ایالات متّحده)	۲٤/٤ میلیارد دلار امریکا
نورتروپ گرومان (ایالات متّحده)	۲۲/۷ میلیارد دلار امریکا
باء سیستمز (انگلستان)	۱۵/۸ میلیارد دلار امریکا
ریتیون (ایالات متّحده)	۱۵/۵ میلیارد دلار امریکا

منبع: تسلیحات خلع سلاح و امنیت بین‌المللی (چکیده کتاب سال ۲۰۰۵) مؤسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم، تهران: نشر اندیشه ناب، ۱۳۸٤، ص ۲٤.

همچنین باید یادآور شد در دوران حکومت نومحافظه‌کاران بر ایالات متّحده، بین سالهای ۲۰۰۴-۲۰۰۰م. ۳۱ درصد صادرات سلاحهای متعارف بزرگ در جهان به ایالات متّحده اختصاص داشته است.

۲-۳-۲) تأکید بر هژمونی و یکجانبه‌گرایی

در پی حادثه ۱۱ سپتامبر اندیشه مداخله‌گرایی ایالات متّحده به قصد تفوّق بر نقاط استراتژیک جهان جهت احیای پرستیژ ملی این کشور نضج گرفت. حرکت‌های یکجانبه‌گرایانه‌ای که به قصد تثبیت موقعیت هژمونیک امریکا در جهان رخ داد نتیجه افکاری بود که در استراتژی اجرایی سیاست خارجی نومحافظه‌کاران می‌گنجید.

مواردی از قبیل حضور نظامی در افغانستان، گسترش ایدهٔ جنگ با تروریزم به حوزه خاورمیانه بزرگ و جنوب شرق آسیا، تهدید ایران، کره شمالی و لیبی به عنوان «محور شرارت»، مخالفت با پیمان کیوتو و خروج از این پیمان، فاصله گرفتن از معاهدات و رژیم‌های کنترل تسلیحات، گسترش حضور نظامی در آسیای مرکزی، و حمله به عراق بدون دریافت مجوزهای بین‌المللی همه نشان‌دهنده برخی اصول نئورئالیسم همانند توجه به قدرت به منظور تأمین امنیت و اصل **خودیاری** این دولت در عرصهٔ نظام بین‌الملل و دلیلی بر تأکید نقش یکجانبه‌گرایی ایالات متّحده در پهنه تفکرات نومحافظه‌کاری است و آنچه در این وضعیت شاهد هستیم، عدم شکل گرفتن اتحادیه‌های معارض با هژمونی امریکا است که این خود بیش از آنچه بازتاب قدرت امریکا باشد بیان کننده این واقعیت است که کشورهای برتر نظام بین‌الملل که قابلیت چالش با امریکا را دارند، عملکرد امریکا را در قالب هنجارها و ارزش‌هایی می‌دانند که در بستر آن، منافع خود را تأمین می‌کنند.(۳۸)

۳-۳-۲) مبارزه با تروریزم، مبنای سیاست خارجی

با حملات ۱۱ سپتامبر، تروریزم مقوله‌ای بین‌المللی شد و تهدید داخلی امریکا نیز تهدید جهانی تلقی شد. این پدیده (تروریسم) که جایگزین کمونیسم شد، دوباره سیاست خارجی ایالات متّحده را که نیاز به پویایی داشت، با حمله به نیروهای القاعده و طالبان در افغانستان به

تحرک واداشت. بدین ترتیب چنانچه در مباحث پیشین آمد پدیده تروریسم موجب شد برخی از مفاهیم سیاست خارجی ایالات متّحده با در نظر گرفتن دشمن جدید به صورتی نوین تعریف و تبیین شوند. این امر از چند دیدگاه موجب شد حوزه سیاست داخلی و خارجی امریکا تغییر کند:

اول: بحران معنا در دستگاه سیاست خارجی امریکا را حل کرد.

دوم: زمینه و دلیل بسیار خوبی شد تا اقدامات جهانی ایالات متّحده توجیه شود.

سوم: معیارهای دوستی و دشمنی ایالات متّحده با سایر کشورها براساس نگاه آنها به پدیده تروریسم تعریف شد.(هر کس با ما نیست علیه ماست.)

چهارم: زمینهٔ بهره‌گیری از قدرت فراوان نظامی و تسلیحاتی ایالات متّحده را فراهم کرد، چون اگر از قدرت استفاده نشود خواهد مرد.

پنجم: در ائتلاف بین‌المللی علیه تروریزم، بار دیگر بر رهبری هژمونیک ایالات متّحده تأکید شد.

ششم: این حادثه موجب شد ایالات متّحده زمینه فشار بر دشمنان خود (ایران، لیبی، کره شمالی و عراق) را هموار کند.

هفتم: این عملیات زمینهٔ تسلط بر منابع نفت و انرژی خاورمیانه و آسیای مرکزی را مهیّا و راهکارهای اجرایی برای طرح خاورمیانه بزرگ را در سالهای بعد فراهم کرد.

هشتم: حضور در منطقهٔ خاورمیانه و آسیای مرکزی موجب اعمال نفوذ بلامعارض ایالات متّحده در حوزه نفوذ روسیه، چین، هند و ایران شد.

نتیجه‌گیری

در فصل حاضر بررسی کردیم که روابط دو قدرت وقت (اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متّحده امریکا) در دوران جنگ سرد موجب شد موتور سیاست خارجی ایالات متّحده به حرکت در آید. قدرت این کشور روز به روز در یک رقابت سنگین اما سرد، تقویت می‌شد. چنانچه در امر مبارزه با کمونیسم و سد نفوذ شوروی، ایالات متّحده نیز با گسترش فناوری، فروش تسلیحات و بازتولید اقتصادی نزدیک به ۵۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب کرد، و این به

این معناست که ایالات متّحده قدرت تبدیل هر تهدید را به فرصتی برای ارتقای منافع ملی خود دارد. با فروپاشی شوروی و شکست ایدئولوژی کمونیسم، هانتینگتون، بوش پدر و فوکویاما تئوری جنگ تمدنها، نظریهٔ نظم نوین جهانی و پایان تاریخ را ارائه کردند اما همه اینها نتوانست در آن برهه موجب شود سیاست خارجی رو به رکود ایالات متّحده پویا شود.

با روی کار آمدن جمهوریخواهان در سال ۲۰۰۰م نیز با اندکی تغییر در سیاست خارجی، تحول جدیدی شاهد نبودیم. سیاست خارجی نوین ایالات متّحده را که در این سال جمهوریخواهان ارائه کردند، مبنی بر دخالت نکردن ایالات متّحده در امور داخلی سایر کشورها بود. چنانچه کاندالیزا رایس، مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری، قبل از ۱۱ سپتامبر گفته بود "*ما دیگر به‌دنبال دولت- ملت‌سازی نیستیم و همچنین نقش پلیس جهانی را هم نداریم که هر دولت و کشوری در موقع نیاز به ما رجوع کند.*" این موارد دستورالعمل دولت جورج دبلیو بوش در فضای اولیه دولت جدیدش بود. واقعه ۱۱ سپتامبر به ناگاه موجب شد در این سیاست چرخش عمیق ایجاد شود. امریکا پی برد که باید در سایر نقاط جهان دخالت نظامی کند و از دور دست بر آتش گرفتن، منافع ملی امریکا را خدشه‌دار می‌کند. لذا می‌بایست به عنوان یک دولت مقتدر با اتکاء به خود، بقای هژمونی خویش را بیش از پیش تضمین کند. در این فضا بود که طرح «خاور میانهٔ بزرگ» را در سپتامبر ۲۰۰۲م برای توجه بیشتر به این منطقه بحران ساز ارائه کرد.

۱۱ سپتامبر موجب شد افکار نومحافظه‌کاری که بر قدرت نظامی ایالات متّحده (از بعد نئورئالیستی آن) و رسالت جهانی این کشور مبنی بر گسترش آزادی و دموکراسی (از بعد نئولیبرالیستی آن) تأکید داشتند، تقویت شود. سیاست خارجی جدید مبتنی بر بعد سخت‌افزاری قدرت و به کارگیری تئوری اضطرار، تهدید و اجبار به معنای تصمیم در حالت اضطراری و تهدید دشمن با شدیدترین امکانات و تسلیحات به منظور مجبور کردن او به کاری که مطابق میل امریکا باشد، شکل گرفت. در همین زمینه حمله‌های پیشدستانه (در عراق) و پیشگیرانه (علیه طالبان و القاعده در افغانستان) نیز برای خنثی سازی هر گونه اقدام احتمالی یا به حداقل رساندن خطرات آن، مبنای عمل امریکا قرار گرفت. اکنون دولت- ملت‌سازی در افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر به عنوان یکی از راههای مبارزه با تروریسم در

جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ در محور سیاست خارجی ایالات متّحده قرار گرفته است. چنانچه بررسی خواهد شد تمامی این تحرّکات سیاسی و نظامی بر افکاری مبتنی است که نومحافظه کاران مولّد آنند.

واقعه ۱۱ سپتامبر این تفکر را که ایالات متّحده در نقطه‌ای دور واقع شده است و دور از دسترس دشمنان قرار دارد تغییر داد. بدین معنا دیگر امریکا بین دو اقیانوس امن قرار ندارد و ضربه‌پذیر شده است. همچنین دوستی و دشمنی با ایالات متّحده براساس همراهی کردن و همراهی نکردن سایر کشورها با ایالات متّحده در امر مبارزه با تروریسم معنی می‌شود. در این عصر است که «مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی» جانشین «جنگ سرد با کمونیسم» و مهمترین اصل در سیاست خارجی این کشور شده است. لذا مقتضی است در فصول آتی مسائل مربوط به طرح خاورمیانه بزرگ در جهت مبارزه نرم‌افزاری با تروریسم در افغانستان را به عنوان زمینه‌ای که مطالب این فصل را عملیاتی می‌کند بررسی کنیم.

یادداشت‌ها

۱. عبدالعلی قوام، **روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸٤، ص ۸۹

۲. مسعود سوری، «ورودی آشوب‌ساز تروریسم و آینده نظام بین‌الملـل»، **حیات نـو سیاسـی** (ضـمیمه)، ص۲۳.

۳. **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، جلـد چهارم، ص۱۱.

۴. هارولد کی. جاکوبسن، «ایالات متّحده آمریکا و سیستم سازمان ملل؛ تعامـل سـلطه بـا متعلقـات آن»، **رئالیسم نو، چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی**،رابرت دبلیو کاکس، ترجمه مهدی رحمـانی، تهـران: نـشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۲٦۹.

۵. حسین دهشیار، **نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا**، تهران: نشر سرایی،۱۳۸۳، ص ۱۵۸.

۶. هارولدکی.جاکوبسن، پیشین، ص ۲۷۷.

۷. محمود شوری، «مفهوم‌بندی وضعیت جهانی پس از جنگ سرد:هژمـونی و ضـد هژمـونی»، **فـصلنامه راهبرد**،شماره ۲۷، ص۱۵۱.

۸ حمید هادیان، «سیاسـتگذارای خـارجی و دفـاعی امریکـا پـس از ۱۱ سـپتامبر»، **دانـشنامه حقـوق و سیاست**، سال اول، شماره ۳، ص۵۳.

۹. حسین دهشیار، **سیاست خارجی آمریکا و هژمونی**، تهران، نشر خط سوم، ۱۳۸۱، ص ۸.

۱۰. کتاب آمریکا (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، پیشین، صص ۲۵- ۲٤.

۱۱. ناصر فرشادگهر، «سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، **فصلنامه مطالعـات منطقـه‌ای**، ۱۳۸۱، جلد ۱۲، صص ۲۲۵- ۱۹۷.

12. Lawrence Freedom, "Introduction: Strategic Coercive", **Strategic Coercion**, Edited by Lawrence Freedom, Oxford University Press, 1998- 2001.

۱۳. حسین دهشیار، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی، پیشین، ص ۲۷.

14. Paniel L. Batman and Mathew C. Waxman "Kosovo and Greate Airpower Debate", **international Security**, vol. 26, No 4, 2000.

۱۵. حسین دهشیار، پیشین، ص ۱۸۷.

۱۶. همان، ص ۱٤٦.

۱۷. ناصر فرشادگهر، پیشین، ص ۲۰۱.

۱۸. محمود سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش،» **فصلنامه مطالعـات منطقـه‌ای**، جلـد سیزدهم، سال ۱۳۸۱، ص ۳.

۱۹. **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، پیشین، ص ۱۷.

۲۰. **مهدی مطهرنیا**، «محافظه‌کاری در خدمت لیبرالیسم،» **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کـاران در امریکـا)، نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۸٤.

۲۱. همان، ص ۲۱۲.

۲۲. حسین دهشیار، پیشین، ص ۱٤۰.

۲۳. حسین دهشیار، **نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا**، پیشین،ص ۲۵.

۲۴. حسین دهشیار، **سیاست خارجی آمریکا و هژمونی**، پیشین، ص ۸۳

۲۵. حسین بشیریه، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، جلد دوم، صص ۲٦٦- ۱۷٤.

۲۶. **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، پیشین، ص ۱۷.

۲۷. حسین دهشیار، **نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا**، پیشین، ص ۳۳.

۲۸. روزنامه **کیهان**، ۲٤ شهریور ۱۳۸۲، ص ۱۰.

۲۹. **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، پیشین، ص ۱٦.

۳۰. حسین دهشیار، پیشین، ص ۱۷.

۳۱. همان، صص ۵۳- ۵۰.

۳۲. **کتاب امریکا** (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، پیشین، ص ۱۵۰.

۳۳. حسین دهشیار، پیشین، ص ۳۵.

۳۴. ناصر فرشاد گهر، پیشین، ص ۱۷۷.

۳۵. مهدی مطهرنیا، پیشین، ص ۲۳۳.

۳۶. حسین دهشیار، **سیاست خارجی آمریکا و هژمونی**، پیشین، ص ۱٤۲.

۳۷. حسین قربانی، **تسلیحات خلع سلاح و امنیت بین‌المللی**، چکیده کتاب سال ۲۰۰۵، تهران: نشر اندیشه ناب، ۱۳۸٤، ص ۲۱.

۳۸. حسین دهشیار، **نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا**، پیشین، ص ۱۵۹.

فصل دوم

ریشه‌های پیدایش طالبان و گسترش تروریسم در افغانستان

مقدمه

با توجه به ذکر عوامل متعدد داخلی در امر پیدایش و رشد تروریسم در آثار مختلف و فقدان نگاهی فراملی و منطقه‌ای به این پدیده، فصل حاضر درصدد است ضمن پرداختن به مؤلفه‌های امنیتی جنوب آسیا و عواملی چون «ناتوانی مجاهدین در تشکیل یک دولت فراگیر و قدرتمند»، «اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان»، «ناکامی جنبش‌های اسلامی پاکستان در تشکیل حکومت فراگیر اسلامی در اسلام‌آباد» و «رقابت استراتژیک پاکستان با هند»، این مسئله را به صورت بنیانی مورد توجه قرار دهد که اهداف پاکستان از نفوذ بر افغانستان و نقش آن در پیدایش طالبان و گسترش تروریسم (که بدون کمک تسلیحاتی پاکستان ناممکن بود) جدا از منافع تاریخی این کشور در افغانستان، به نحوی در ادامهٔ رقابت‌های استراتژیک در منطقه جنوب آسیا و به عنوان یک اهرم برای ایجاد توازن قدرت در مقابل نفوذ هندوستان در منطقه ارزیابی می‌شود. بدین منظور، این فصل برآن است با نگاهی وثیق به مطالعات امنیتی

مکتب‌سازه‌انگاری[1] جنبه‌های مختلف سامانهٔ‌امنیتی[2] جنوب آسیا را به‌عنوان دلایل اصلی گسترش تروریسم در افغانستان بررسی کند.

در یک بررسی تاریخی می‌بینیم که تراژدی‌ایی که اتحاد جماهیر شوروی با اشغال افغانستان ایجاد کرد (دسامبر ۱۹۷۹م) و سپس شروع جنگهای داخلی پس از خروج این نیروها (فوریه ۱۹۹۰) بین مجاهدین و دولت کمونیستی دکتر نجیب‌الله که بالاخره با پیروزی مجاهدین (آوریل ۱۹۹۲) به پایان رسید، سرنوشت تازه‌ای برای کشور رقم زد. پایان جنگ سرد و خروج ابرقدرت‌ها از بازی افغانستان موجب شد بازیگران مهم منطقه‌ای مدیریت تحولات آتی افغانستان را در جهت منافع خویش به‌دست گیرند، لذا جنگ داخلی‌در مرحله بعدی بین مجاهدین آغاز شد و جناح‌های مخالف برای سهم‌گیری بیشتر در قدرت سیاسی و مناصب دولتی به مدت حدود یک دهه موجب بروز نابسامانی در کشور شدند.

در خلال این جنگ‌های داخلی به طور ناگهانی در خزان سال ۱۳۷۳ شمسی (نوامبر ۱۹۹۴م) طالبان به صورت گروهی خودجوش ولی کوچک در قندهار ظاهر شدند. اعضای آن که طلبه‌های مذهبی خوانده می‌شدند اظهار کردند که «در مقابل اعمال رهبران مجاهدین که برای کسب قدرت جنگیدند، احساس هتک حرمت و اهانت می‌کردند و تصمیم گرفتند، به کارهای این احزاب فاسد که از اسلام برای توجیه اعمال خود سوءاستفاده می‌کردند، پایان دهند.»(۱) اشراف سریع آنها بر قندهار، هلمند، فراه، هرات، مزار شریف و سپس فتح کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ و شکست دادن اکثر گروه‌های مجاهدین نشان دهنده رشد سریع و قدرت فزایندهٔ این گروه در افغانستان بود، تا آنجا که سه کشور پاکستان، عربستان سعودی و امارت متّحده عربی را بر آن داشت، این گروه را در سطح بین‌المللی شناسایی کنند.(۲) رشد سریع و غیرقابل تصور گروه طالبان و تبدیل زود هنگام آن به یک جریان سیاسی قدرتمند، با توجه به ماهیت ایدئولوژیک آنها، دخالت عوامل بیرونی و حمایت عناصرخارجی از این گروه شبه نظامی را به ذهن متبادر می‌کند. به راستی چه عواملی موجب شد یک گروه کوچک و انسجام نایافته، در مدت کوتاهی بتواند به یک گروه منظّم و سازمان یافته تبدیل شود و بر بیش از ۹۰ درصد خاک افغانستان مستولی و از جانب برخی کشورها به رسمیت شناخته شود؟

---

1. Constructivism

2. Security System

برای پرورش مطالب، با توجه به مباحث تئوریک موجود در رویکرد سازه‌انگاری به عنوان یکی از تئوری‌های مهم روابط بین‌الملل که در فهم و تبیین مسائل امنیتی جهان سوم و به ویژه روابط فیمابین کشورهای افغانستان، پاکستان و هند و همچنین شناخت مسائل هویتی و فرهنگی- هنجاری طالبان توانمندی بیشتری به ما می‌دهد، تطبیق مولفه‌های هستی شناختی و معرفت شناختی مطالعات امنیتی سازه‌انگاران در این فصل، اساس تحلیل تئوریک بحث را سامان می‌دهد.

الف) تبارشناسی تحولات سیاسی-اجتماعی افغانستان و پیدایش تروریسم:

برای تبیین دقیق‌تر بحث، لازم است تبارشناسی تاریخی سیر تحولات سیاسی- اجتماعی افغانستان پس از خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی تا برآمدن طالبان و گسترش نفوذ آنها به صورت اجمالی بررسی شود:

خروج نیروهای شوروی از افغانستان (١٥ فوریه ١٩٩٠) موج تازه‌ای از خشونت‌های داخلی را در پی داشت. نبرد نیروهای مجاهدین با دولت دست نشانده و کمونیستی دکتر نجیب‌الله در آوریل ١٩٩٢ با پیروزی مجاهدین پایان یافت. هم‌زمان با رقابت بین‌منطقه‌ای و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ شهری که بین جناح‌های مختلف مجاهدین در گرفته بود، مناطق شهری، به خصوص کابل را ویران کرد، تجارت طبیعی و کشاورزی را از بین برد و درخشش اولیه واژه «سلحشور مقدس» (تعبیر غربی واژه مجاهد) را کدر نمود. با پایان یافتن سال ١٩٩٤، نسل جدیدی از جنگجویان افغان در مکتب‌خانه‌ها و مدارس (دینی) آوارگان در پاکستان تعلیم دیدند و در نهایت پرورش و ظهور یافتند تا رهبری را با تلاش برای حفظ دوباره دولت بدست گیرند.[٣]

جنبش طالبان که بی‌وقفه در سراسر استان‌های جنوب غربی گسترش یافته بود، داوطلبان بسیاری گردآوری کرد، نیروهای مسلحی را تجهیز و اتحاد کلیه استان‌ها را با تحریک جزئی احساسات مردم به‌دست آورد. در پاکستان، جمعیت علمای اسلام حمایت خود را (از طالبان) اعلام و پیوستن جنبش طالبان از مدارس اسلامی جمعیت علمای اسلام[1] را در پاکستان به برادران

---

1. JUI

افغانستانی تسهیل کرد. در واقع آنها مدارس مرزی را بستند و بیان کردند که تمام طالبان می‌بایستی وارد جهاد تازه در افغانستان شوند.[٤] همچنین فتح قندهار در نوامبر ۱۹۹٤، سقوط غزنی در همان سال، سقوط هرات در سپتامبر ۱۹۹۵، سقوط کابل در سپتامبر ۱۹۹٦، تسلط بر مزار شریف در ۱۹۹۷ و بالاخره تسلط این گروه شبه نظامی بر بیش از ۹۰ درصد خاک افغانستان موجب شد پاکستان، عربستان سعودی و امارات متّحده عربی طالبان را به رسمیت بشناسند.[٥]

بیان مختصری از **تبارشناسی طالبان** در افغانستان موجب می‌شود ادامه بحث آسان شود؛ چهرهٔ طالب در جبههٔ شمال غربی افغانستان چهره‌ای نسبتاً آشنا است. در سال ۱۸۹۸، وینستون چرچیل یادداشت‌هایی راجع به «دسته‌ای از طالب العلم‌های سرگردان که شبیه دانشجویان علوم دینی بوده‌اند و با کمک و خرج مردم زندگی می‌کردند» نوشته است. علاوه بر آن مدارس دینی دولتی و خصوصی نیز برای آموزش‌های دینی وجود داشت. ظهور جنگ در افغانستان در دهۀ ۱۹۸۰م طالب‌ها را به میدان‌های نبرد کشاند. «اولیویه روایه» آنها را در سال ۱۹۸٤ در ارزگان، زابل و قندهار مشاهده کرده بود. سایر طلبه‌ها از مدارس دینی حزب جمعیت علمای اسلام، به رهبری مولانا فضل الرحمن بر آمدند. آموزش مذهبی این دانش‌آموزان تا حد بسیار زیادی تحت نفوذ مکتب «دیوبندی» بود که از دارالعلمای دیوبند نشأت گرفته و در سال ۱۸٦۷ در هند تأسیس شده بود. مکتب دیوبندی مبلّغ نوعی از [دیدگاه‌های] ارتودوکسی محافظ‌کارانه بود و مدارس تحت نفوذ آن، محل تعلیم اکثر علمای افغانی شد. گروه طالبان از افراد زیر تشکیل یافته بود:[٦]

۱. کادر رهبری این جنبش از میان مجاهدین سابق برخاسته‌اند (اکثر آنها از حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی محمدی بودند).

۲. گروهی از پشتون‌های با سابقه آشکار غیرمذهبی (کمونیست‌ها) و برخی از حامیان قدیمی ظاهرشاه.

۳. بخشی از کتله پای لوچان قندهار که یک جامعه سرّی با یونیفورم متمایز هستند.

٤. پشتونهای مسلّحی که از سایر گروه‌ها به طالبان پیوسته‌اند.

برای شناخت بهتر ماهیت و جنبه‌های مختلف رشد تروریسم یا به‌عبارت روشن‌تر «جنبش طالبان» در افغانستان، می‌بایست مؤلفه‌های این پدیده بررسی شود:

۱. مؤلفه‌های نظامی- سیاسی طالبان

۱-۱) تحرکات نظامی

تصرف قندهار (۱۳۷۳ ش)، هرات (۱۳۷٤)، کابل (۱۳۷۵)، مزار شریف (۱۳۷۷) و همینطور تصرف جلال آباد، غزنی، دلارام و سایر مناطق یکی پس از دیگری نشان‌دهنده گسترش روزافزون نفوذ طالبان در افغانستان بود. امنیت ناشی از حضور طالبان در افغانستان به اسلام‌گرایان بنیادگرا در سایر کشورها نیز این فرصت را داد که برای مبارزه با دولت‌های خود در افغانستان گردهم آیند. حضور طیف وسیعی از اعراب عضو گروه القاعده و پناهنده شدن بن‌لادن به طالبان، زمینه ظهور طیف جدیدی از مبارزات بنیادگرایانه را در افغانستان مساعد کرد. پیوستن طلاب مدارس دینی پاکستانی به‌این گروه (به‌ویژه از حزب جمعیت علمای اسلام پاکستان) و همچنین حضور اسلام گرایان بنیادگرای آسیای میانه (از چچن، تاجیکستان و ازبکستان) در محلی به نام «نقطهٔ صفر» در هرات، نشان دهنده گسترش بی‌وقفه تفکر طالبان در منطقه و تبدیل شدن افغانستان به یک پایگاه تروریسم بنیادگرایانه اسلامی بود.

۱-۲) تعارضات قومی - مذهبی

طالبان از بدو ظهور، تفکرات قوم‌گرایی و ضد تشیع را در افغانستان دامن زدند. جنگ آنها با حزب وحدت در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹٦)، کشتن دیپلمات‌های ایرانی در مقر سرکنسولگری ایران در مزار شریف، ممنوع قرار دادن خرید و فروش کتب چاپ ایران و قتل گستردهٔ شیعیان در مزار شریف نشان دهنده عزم راسخ آنها برای تحدید نفوذ ایران در افغانستان بود.

۱-۳)رابطه با کشورهای عربی

مولانا فضل الرحمن(رهبر جمعیت علمای اسلام پاکستان) با دعوت از شیوخ عرب برای شکار در قندهار در سال ۱۳۷۳ زمینه ارتباط طالبان را با اعراب فراهم کرد. به زودی آنها توانستند پول‌های هنگفت برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس را برای مصارف تسلیحاتی خود به‌دست آورند و همچنین از حمایت رسمی و دیپلماتیک دو کشور امارات متّحده عربی و عربستان سعودی در مجامع بین‌المللی بهره‌مند شوند.

٤-١) باور به اسلام سیاسی سلفی‌گرا

تفکرات سلفی‌گرایانهٔ طالبان و نوع زندگی افراد این گروه در روستاهای پاکستان و مناطق مرزی افغانستان، آنها را بسیار بدوی بار آورده بود، بنابراین نگاه آنها به دین نیز بسیار ابتدایی و سطحی بود. از این نظر آنها به نوعی نظام سیاسی باور داشتند که چهارده قرن پیش در صدر اسلام برقرار بود. این فهم ناقص که تناسبی با زمان و مکان فعلی نداشت موجب شد نظام اسلامی سنتی و عقب مانده و سیستم سلفی‌گرای مبتنی بر امارت «امیرالمومنین» ملّا محمد عمر بر تمام امور کشور بر پا شود. ملامحمد عمر، رهبر طالبان در اجتماعی فرمایشی در قندهار، از علمای دینی افغانستان بیعت گرفت و نظام اسلامی مبتنی بر سلفی‌گری و شبه وهابیت را بنیان گذاشت.

۲. مؤلفه‌های اقتصادی طالبان

۱-۲)تجارت مواد مخدر

در زمان طالبان، به‌رغم آنکه آنان از مصرف مواد مخدر منع شده بودند اما تجارت مواد مخدر و کشت کوکنار به میزان زیادی در افغانستان افزایش یافت. طالبان از اهرم فشار قاچاق و کشت مواد مخدر برای مجاب نمودن جامعهٔ بین‌المللی برای کمک به افغانستان بهره می‌بردند و همچنین هزینه‌های سنگین تسلیحاتی و عملیات نظامی خود را از این طریق تأمین می‌کردند.

۲-۲) قاچاق کالا

مردم ایالت‌های هم مرز با افغانستان در پاکستان نیز به صورت سنتی به کار قاچاق کالا به افغانستان و آسیای میانه مشغول بودند. دولت طالبان این زمینه را برای آنها فراهم می‌کرد تا از این راه، درآمد سرشاری بدست آورند. کمک‌های اقتصادی این گروه به طالبان و حمایت‌های مردمان سرحد از آنان از علل بزرگ موفقیت طالبان به حساب می‌آید.

۳-۲) انتقال انرژی آسیای میانه

نصرالله بابر، وزیر کشور وقت پاکستان از طراحان اصلی انتقال منابع انرژی آسیای میانه از طریق افغانستان به پاکستان بود. هرچند شرکت‌های نفتی «یونوکال» امریکا، «دلتای» عربستان

سعودی و «بریداس» آرژانیتن نیز در این خط لوله گاز سهیم بودند، امّا پاکستان بیشترین سود را از این امر می‌برد. لذا طالبان در عقد قراردادی با پاکستان، ترکمنستان و شرکت‌های مذکور می‌توانستند ضمن بهره گیری اقتصادی از این طرح، متقابلاً در جهت تحقق این خط انرژی، تسهیلاتی ایجاد کنند.

٤-٢) فقرفراگیر

فضای اختناق ناشی از حضور طالبان، موجب شده بود بیش از ٤/٥ میلیون افغان که اکثراً نیروهای فکری و علمی افغانستان بودند به سایر کشورها مهاجرت کنند. همچنین پیش‌بینی می‌شد در افغانستان بیش از یک میلیون نفر در پایان سال ٢٠٠١ بی‌خانمان باشند.[٧] ناکارآمدی سیستم خدماتی افغانستان و ناتوانی بانک‌ها موجب شده بود فقر اقتصادی شدید در بین مردم بروز کند. نداشتن انگیزهٔ لازم برای مقاومت در برابر مصایب، فرصت تلاش و تکاپو را از مردم گرفته و نبود فرصت‌های کاری، معیشت مردم را با مشکل مواجه کرده بود.

٣. مؤلفه‌های فرهنگی- اجتماعی طالبان

١-٣) تحجّر

داشتن ریش بلند، نماز خواندن اجباری، منع موسیقی، الزامی بودن عمامه، مجبور نمودن دانش‌آموزان به فراگیری قرآن، حدیث، تفسیر و فقه از سطوح ابتدایی و پرسیدن دعای قنوت از مردم رهگذر، همه توسط وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان اجرا می‌شد. سنگسار، قصاص، قطع‌دست و سایر مجازات‌های اسلامی نیز به راحتی اجرا می‌شد. اینها همه ناشی از باور طالبان به **نگاهی متصلب از اسلام** بود.

٢-٣) دگماتیزم مذهبی

طالبان در باورهای خود **مخالف شیعیان** بودند و از لحاظ قومی با هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها خصومتی وصف ناپذیر داشتند. قتل گسترده‌شیعیان در سال١٣٧٦ در مزارشریف‌و ظلم آنان بر غیر پشتون‌ها چیزی نیست که به راحتی در این اثر قابل تفصیل باشد.

۳-۳) نقض حقوق زنان و حقوق بشر

دستورات ملا عمر مبنی بر منع تردد زنان بدون همراهی محرم شرعی، حرام بودن رفتن آنها به حمام عمومی، پوشش اجباری سر و صورت با برقع و شنیده نشدن صدای کفش آنها هنگام راه رفتن از جمله مسائلی بود که در کنار منع زنان از تحصیل و کار موجی از بازتاب‌های جهانی را در پی داشت. همچنین موارد فراوان نقض حقوق بشر در قتل عام دشمنان، لت و کوب افراد خاطی از قوانین اسلامی، هتک حرمت بی‌نمازان، گشتاندن خاطیان با روی سیاه در شهر، سلب آزادی مردم و ممنوع قرار دادن آنها در استفاده از امکانات معیشتی مثل تفریح خانوادگی و تجلیل مراسم فرهنگی مثل نوروز از موارد نقض حقوق بشر طالبان محسوب می‌شود. داشتن ریش، عمامه، کلاه و لباس ملی بلند برای مردان و برقع برای زنان، چیزی نبود که برای فرهنگ افغانی بیگانه باشد؛ اما اجبار نمودن این پوشش روستایی و بدوی در شهرهای متمدن و بزرگی چون کابل، هرات و مزار شریف نشان دهنده عقب‌ماندگی مفرط این گروه بود.

ب) جنبش طالبان: بسترها و ریشه‌های پیدایش

پیرامون منشاء پیدایش طالبان و تروریسم در افغانستان نظریات مختلفی وجود دارد. آقای پیتر مارزدن می‌نویسد تبدیل طالبان از نیرویی کوچک به نیرویی بزرگ و قدرتمند احتمالاً با حمایت برخی از عوامل خارجی همراه بوده است که آنان را برای منافع خود مفید تشخیص دادند و تصمیم گرفتند کمک‌های ارزشمندی برای آنان فراهم کنند. پاکستان، ایالات متّحده و عربستان سعودی، همه در این قضیه درگیر هستند. هرچند وی مجموعه عوامل متعددی نظیر حمایت احزاب بنیادگرای اسلامی پاکستان از طالبان، پشتیبانی مردمان سرحد دو کشور، استفاده از سلاح‌های باقیمانده از زمان اشغال افغانستان توسط روس‌ها و کمک دولت‌های حاشیه خلیج فارس را عوامل مهم گسترش نفوذ طالبان در افغانستان می‌داند، به نظر می‌رسد پشتون بودن این گروه و باورهای به ظاهر اسلامی آنان علت عمده جذب جامعه پشتون و حمایت احزاب بنیادگرا بوده است.[۸] برخی نیز در یافتن منشاء تروریسم در افغانستان طالبان را فرزندان پاکستان می‌خوانند و رقابت منطقه‌ای بر سر منابع سرشار از انرژی آسیای میانه و

حوزه دریای خزر را بزرگترین عامل حمایت پاکستان، ایالات متّحده و عربستان سعودی از آنها می‌دانند. از آنجا که این کشورها دولت مجاهدین را مانع عمده برای اجرای چنین سیاستی در افغانستان می‌دیدند با به‌وجود آوردن و حمایت از گروه طالبان که می‌توانست با کسب قدرت در کابل منافع اقتصادی آنها را تأمین نماید، می‌خواستند تا از راه افغانستان به بازارهای انرژی آسیای میانه دسترسی پیدا کنند.(۹)

یک نویسنده افغان بر این عقیده است که توانمند نبودن مجاهدین برای تشکیل یک دولت اسلامی قدرتمند موجب شد مردم افغانستان از احزاب اسلامی بیزار شوند و یک صدا از محمدظاهر شاه که در واقع رهبر ملی گرایان، اصلاح طلبان، روشنفکران و دموکرات‌ها بود طرفداری کنند. این موضوع نگرانی پاکستان را برانگیخت، زیرا این بی‌طرفی و ثبات در افغانستان به نفع اعراب و پاکستان نبود. لذا جنبش طالبان بر اساس این مفکوره و اتحاد تمام حلقه‌های مذهبی منطقه به‌وجود آمد. بدین طریق، عربستان سعودی با حمایت مالی از طالبان (که بزرگترین دلیل موفقیت زود هنگام آنها بود) توانست جلوی نفوذ ایران را در افغانستان بگیرد. همچنین پاکستان نیز برای نفوذ بر افغانستان حمایت نیروهای بنیادگرای اسلامی خود را به این سمت معطوف داشت.(۱۰) برخی از نویسندگان غربی، بسترهای ناشی از فقدان کارآمدی مجاهدین در تشکیل یک دولت فراگیر و قدرتمند را به‌ویژه در مناطق جنوبی افغانستان از عوامل رشد طالبان می‌دانند. همچنین تطابق نگاه اسلامی طالبان با بنیادگرایان پاکستانی موجب شد تعداد زیادی از طلبه‌های مدارس دینی حزب جمعیت علمای اسلام[1] پاکستان به طالبان بپیوندند. این نیروهای تازه نفس در گسترش نفوذ طالبان در افغانستان نقش برجسته‌ای ایفا کردند.(۱۱)

اما یک نویسنده پاکستانی به نام احمد رشید در مقاله‌ای تحت عنوان «پاکستان و طالبان» متذکر می‌شود که با باور به نقش پاکستان در پیدایش و رشد طالبان باید در نظر داشت که حقیقت بسیار پیچیده‌تر از این است. وی با استناد به سخنان «نجم‌الدین شیخ»، وزیر امورخارجه وقت پاکستان در سازمان ملل متّحد در نوامبر ۱۹۹۶ بر این باور است که : «پدیده

1. JUI

طالبان واکنشی است به هرج و مرج در افغانستان. علت موفقیت آنها نه ایدئولوژی‌ایی بود که خود طالبان اعلام کرده بودند و نه علائق مذهبی مردم؛ بلکه خستگی عمومی از جنگ بود که مردم را آماده کرده بود از هر نیرویی که وعده خلع سلاح دستجات مسلح، استقرار صلح و ایجاد یک دولت صدیق را بدهد، استقبال کنند، صرف‌نظر از این که نظام قضایی آن تا چه حد خام اما مؤثر باشد.»[۱۲] وی در ادامه، حمایت جمعیت علمای اسلام پاکستان به رهبری مولانا فضل الرحمن از طالبان را در کنار حمایت مالی و تسلیحاتی مافیای حمل و نقل و قاچاق کالا و مواد مخدر مستقر در پیشاور پاکستان را از این گروه عامل مهمی در گسترش نفوذ آنها در افغانستان می‌داند.

یک نظر دیگر نیز وجود دارد که پیدایش طالبان را یک فرآیند خودجوش و مبتنی بر تئوری «پرخاشگری ناشی از محرومیت»[۱] می‌داند. طبق این دیدگاه، حمایت پاکستان و گروه‌های بنیادگرای این کشور و همراهی سازمان اطلاعات ارتش پاکستان[۲] با این گروه از عوامل پیشروی‌های بعدی آنها برشمرده می‌شود. آنتونی دیویز علت اصلی حمایت پاکستان از پیشروی‌های طالبان را دستیابی این کشور به منابع انرژی آسیای میانه می‌داند. به‌ویژه سیاست‌های اقتصادی دولت «بی‌نظیر بوتو» مبنی بر اتصال اقتصادی پاکستان از طریق شهر کویته در مرز با افغانستان تا ترکمنستان و آسیای مرکزی از طریق «قندهار» و «هرات»از عواملی بود که عزم پاکستان برای ایجاد یک دولت فرمانبردار را در کابل تقویت می‌کرد.[(۱۳)]

۱. پاکستان؛ بستر پیدایش طالبان

نزدیکی بیش از حد طالبان به پاکستان و رهبران گروه‌های اسلامگرای این کشور همانند «قاضی حسین احمد» و «مولانا فضل الرحمن» از جماعت اسلامی و جمعیت علمای اسلام پاکستان و نفوذ سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در بین طالبان به وضوح در عملکرد و

---

1. Frustration Aggression
2. ISI = Inter Servies Intelegence

باورهای دینی و سیاسی شان قابل مشاهده بود. چرا که طالبان و گروه‌های اسلامی پاکستان در باورهای دینی و کنش‌های سیاسی و حکومت داری اشتراک‌نظر دارند و نقش طالبان پاکستانی در مبارزات طالبان نیز انکارناپذیر است.

باید دقت کرد که ارتباط سازمان ISI با جماعت اسلامی پاکستان و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در افغانستان، به مدت یک دهه ابزار اصلی سیاست دولت (پاکستان) بود که به عنوان مثال باعث می‌شد سلاح‌های ارسالی ایالات متّحده و کشورهای عربی (از زمان جهاد با اتحاد جماهیر شوروی) عمدتاً به دست پشتون‌های «غلجایی» برسد که در مرکز و شمال شرق افغانستان زندگی می‌کردند. اما بعد از به قدرت رسیدن تاجیک‌ها در کابل، پاکستان نفوذ خود را در افغانستان از دست داد[١٤] و این امر می‌توانست سبب شود موقعیت پاکستان در مقابل رقیب دیرینهٔ منطقه‌ای‌اش یعنی هند خدشه‌دار شود.

بعد از استقلال پاکستان در اوت ١٩٤٧م. همواره امنیت ملی این کشور در جنوب آسیا از مرزهای افغانستان و هند تهدید شده است. نگرش امنیتی بین پاکستان و هند، بازی با حاصل جمع صفر است، از این‌رو پاکستان همواره کوشش کرده است با نفوذ بر دولت کابل و ایفای نقش فعال در معادلات سیاسی افغانستان، نداشتن عمق استراتژیک خود را در مقابل هند جبران کند. به این دلیل طالبان که بیشتر از قوم پشتون بودند و مشترکات فرهنگی و رفتاری فراوانی با قبایل مرزنشین پاکستانی داشتند تا حد زیادی می‌توانستند موجب تقویت جایگاه پاکستان در منطقه شوند.

٢. ریشه‌های تکوینی جنبش طالبان

با دقت در مؤلفه‌های امنیتی داخلی و منطقه‌ای موجود که با پیدایش طالبان ارتباط دارد، عواملی چون «ناتوانی مجاهدین در تشکیل یک دولت فراگیر و قدرتمند»، «اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان» و «ناکامی جنبش‌های اسلامی پاکستان در تشکیل حکومت فراگیر اسلامی در اسلام آباد» پیش از شرح عمده‌ترین عامل یعنی **«رقابت پاکستان با هند»**، در این مقاله درخور بر شمردن‌اند. اینک به تبیین روابط علّی- تکوینی هر کدام از این سه عامل با پدیداری «تروریسم» در افغانستان می‌پردازیم:

۱-۲) ناتوانی مجاهدین در تشکیل یک دولت فراگیر و قدرتمند

پیروزی مجاهدین در اپریل ۱۹۹۲ و عزم آنها در تشکیل دولت در کابل در بدو امر بسیار امیدوار کننده بود. اما به زودی گروه‌های مختلف جهادی برای کسب سهم بیشتری از قدرت به رویارویی با یکدیگر پرداختند. مهمترین این نزاع‌ها میان فرمانده احمدشاه مسعود با نیروهای حزب وحدت و نیز با نیروهای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بود. مازاد بر آن مخالفت جنرال عبدالرشید دوستم از حزب جنبش ملی افغانستان با دولت آقای ربانی و احمدشاه مسعود باعث شد خیلی زود در اکثر نقاط افغانستان جنگ، ناامنی، غارت و چپاول تسرّی یابد و شیعه و سنی و پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک به جان هم بیفتند. از این رو پدید آمدن یک گروه با شعار اسلامی و نفی گرایش‌های قومی، حتی به ظاهر، موجب شد مردم افغانستان برای رهایی از موج جنگ‌های داخلی، از گروه طالبان حمایت کنند و برای دستیابی به امنیت با آنان در پیروزی‌های آتی و رشد سریع، هم‌نوایی و همکاری کنند.

۲-۲) اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان

از سال ۱۸۹۳م که قسمت‌هایی از خاک افغانستان در مناطق هم‌مرز با هند بریتانیایی در قرارداد تحمیلی «دیورند» از سرزمین اصلی جدا شد، این مسئله همچنان برای دولت افغانستان از اهمیت به سزایی برخوردار است. پس از تشکیل پاکستان در اوت ۱۹۴۷م این مسئله یکی از مسائل مهم مورد اختلاف و همچنین عامل سرد کننده روابط دو کشور بوده است. دولت افغانستان همواره توانمندی آن را داشت تا با تحریک پشتون‌های ساکن این مناطق علیه دولت اسلام‌آباد، نظم داخلی این کشور را به‌هم بزند. برخی از دولتهای افغانستان داعیه استقلال خواهی پشتون‌های این مناطق و عزم تشکیل پشتونستان بزرگ را تشویق و تحریک کرده‌اند. همواره هر دولتی که در کابل، به این اختلاف ارضی دامن زده پس از مدتی به نحوی از قدرت ساقط شده است. پیروزی مجاهدین (تاجیک‌ها) در افغانستان (۱۹۹۲) می‌توانست بزرگترین خطر را در این زمینه برای پاکستان فراهم کند، از این رو ایجاد یک گروه نظامی مبتنی بر گرایش‌های قومی پشتونوالی و تحریک آن علیه دولت مرکزی افغانستان تا اندازه زیادی می‌توانست از بحران احتمالی ارضی در سرحدات پاکستان با افغانستان جلوگیری کند و این گروه طالبان بود که می‌توانست این منافع پاکستان را تأمین کند.

۳-۲) ناکامی گروه‌های اسلام‌گرا در تشکیل حکومت اسلامی‌در پاکستان

پس از اینکه اصلاح‌طلبان دینی در شبه قاره هند، در یک مرحله از مراحل مبارزات دینی- اصلاحی خود به موفقیت بزرگی که همانا اخراج استعمار و تأسیس دولت‌های جدید مبتنی بر خواست‌های استقلال خواهانه مسلمانان در نواحی مسلمان نشین شبه قاره (پاکستان و بنگلادش کنونی) در سال ۱۹٤۷ بود، دست یافتند، اما در مرحله دیگری از مبارزه که ایجاد تغییرات اساسی دینی و ملی همه جانبه در نظام سیاسی و اجتماعی و تأسیس دولت‌های اصیل اسلامی باشد کاملاً ناموفق بودند. درصدی از علل این ناکامی به ضعف ساختاری و ناکار آمدی استراتژی جنبش‌های اسلامی این کشور مربوط می‌شود و درصد دیگر به تمایل نداشتن دولت مرکزی در سهیم کردن این تعداد مسلمان بنیادگرا در قدرت مرکزی برمی‌گردد. از این رو این گروه‌های اسلامی ضمن اینکه مجال نمی‌یافتند توانمندی خود را در رقابت‌های سیاسی صرف کنند دولت هم به آنها اجازه نمی‌داد به چنین بازی وارد شوند. در اینجا بود که بحث صدور این توانمندی‌ها و استفاده از نیروی بنیادگرایان اسلام‌گرا در خارج از مرزهای پاکستان (افغانستان و کشمیر) اصلح دانسته شد. لذا پاکستان با هدایت همه‌جانبه این گروه‌ها برای حمایت از بنیادگرایی، به طالبان این فرصت را داد تا به یک نیروی سازمان یافته تبدیل شوند و نفوذ خود را در افغانستان بسط دهند.

خصوصیات برجسته جنبش اسلامی در پاکستان را می‌توان چنین برشمرد:

«رجعت به اسلام اصولی و بنیادی، تحجرگرایی و بدویت، مبارزه با فرهنگ غربی، ساختار ناهمگون درونی، احیای نظام اسلامی مبتنی بر خلافت، مبارزه با استبداد و استعمار، همگرایی با ساختار سیاسی و باور به قانون.» همچنین**علل ناکامی** جنبش اسلامی پاکستان در تشکیل دولت اسلامی فراگیر نیز علل مختلفی دارد از قبیل: «توسعه‌ناپذیری ساختارهای فرقه‌ای، تعارض ایدئولوژی فرقه‌ای با واقعیت عملکرد سیاسی، تنش‌های درونی، رکود در اندیشه‌های سیاسی، فقدان رهبری سیاسی کار آمد، نا کارآمدی استراتژی گروه‌های اسلام‌گرا».

مؤلفه‌های **ناکارآمدی راهبردی** گروه‌های اسلامی در پاکستان را می‌توان چنین برشمرد:

«ناهمگونی راهبرد گروه‌های اسلامی با ماهیت انقلاب اسلامی، مشروعیت‌دهی به نظام غیراسلامی و راهبرد انتخاباتی، دگرگونی فرهنگ و رفتار سیاسی جنبش اسلامی در فرایند مبارزات انتخاباتی، بهره‌کشی احزاب قدرتمند سیاسی از گروه‌های اسلامی».

ج) سامانهٔ امنیتی جنوب آسیا: مؤلفه‌ها و رویکردهای رقابت پاکستان با هند

بر اساس آنچه در مکتب کپنهاگ در مورد امنیتی سازی مفهومی همهٔ کنش‌ها و تعاملات آمده است، در فرهنگ امنیت ملی پاکستان نیز هر مسئله‌ای در پیوند با تهدید از جانب هند تعریف می‌شود. بعد از استقلال پاکستان (۱۹٤۷م) همواره این کشور در مقابل قدرت زیاد هند احساس ضعف می‌کرده است. این منازعه چه در رقابت میان مسلمانان و هندوها ابعاد ایدئولوژیک داشته باشد و چه نگرانی جدی پاکستان از وسعت سرزمینی، قدرت نظامی - اقتصادی یا اظهارات مقامات هندی مبنی بر وحدت شبه قاره و نپذیرفتن حیات مستقل پاکستان باشد، در هر صورت موجی از بی‌اعتمادی را بین دو کشور رقم زده است. از این‌رو، نفوذ پاکستان در افغانستان می‌تواند بخشی از کاستی‌های پاکستان در مقابل هند را جبران کند و طالبان به عنوان یک گروه پشتون متمایل به پاکستان می‌توانست موجب شود جایگاه پاکستان تقویت و توان این کشور برای ایجاد توازن قدرت در جنوب آسیا افزایش یابد.

مشکلات روابط خارجی پاکستان با هند اگرچه ماهیتاً به اختلافات مذهبی بین مسلمانان و هندوها در سیر تاریخ شبه قاره هند قبل از استقلال پاکستان در ۱۹٤۷ باز می‌گردد، اما مسائلی مختلف نیز وجود دارد که روابط دو کشور را از ۱۹٤۷ تاکنون خصومت‌آمیز کرده است. موجی از رقابت‌های تسلیحاتی، اقتصادی و همچنین رقابت دو کشور در تسخیر کشمیر تاکنون موجب شده است چند درگیری نظامی بین دو کشور به وجود آید. ضعف پاکستان در مقابل هند و فقدان عمق استراتژیک نظامی پاکستان باعث شده است دولت اسلام‌آباد همواره بکوشد به هر نحو ممکن با نفوذ بر دولت کابل به توازن قدرت خویش در مقابل هند دست یابد. همچنین افغانستان می‌تواند دستیابی پاکستان به منابع انرژی آسیای میانه را آسان کند و موقعیت این کشور را در منطقه ارتقا دهد.

به طور مجموع می‌توان مؤلفه‌های موجود در «**رقابت پاکستان با هند**» را که اصلی‌ترین عامل در تعیین و تکوین معادلات امنیتی در منطقه «جنوب آسیا» برشمرده می‌شود چنین ذکر نمود:

۱. مؤلفه‌های نظامی- سیاسی

۱-۱) بحران کشمیر

بعد از جدایی پاکستان از شبه قاره (۱۹٤۷م) و تصمیم سران هر دو کشور به تقسیم سرزمین‌های مورد اختلاف، بر مبنای تعداد جمعیت مسلمان و هندوی این مناطق، مسئله کشمیر به عنوان یک معضل بین‌المللی به سازمان ملل ارجاع داده شد. طی این مدت، میان دو کشور هند و پاکستان سه جنگ شدید درگرفت که دو جنگ در سال‌های ۱۹٤۸ و ۱۹٦٥ بر سر کشمیر بوده است. طی شصت سال بعد از استقلال هند و پاکستان، عمده‌ترین مانع برقراری روابط عادی میان دو کشور، مسئله کشمیر بوده است.(۱٥)

۱-۲) بازدارندگی هسته‌ای

آزمایش اتمی چین (۱۹٦٤م) و سپس اتمی شدن هند (۱۹۷٤) در رقابت تسلیحاتی با آن کشور، پاکستان را در جایگاه پایینی در رقابت با هند قرار داد. تا اینکه در ۱۹۹۸ پاکستان نیز به سلاح اتمی دست یافت و در ایالت بلوچستان آزمایش اتمی انجام داد که متعاقب آن هند نیز در منطقه راجستان به آزمایشات هسته‌ای دست زد. با این رقابت هسته‌ای، نظام امنیتی مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای در جنوب آسیا و در روابط دو کشور هند و پاکستان ایجاد شد.(۱٦)

۱-۳) فقدان عمق استراتژیک پاکستان

در رقابت بین پاکستان با هند، پاکستان از مسائل دیگری نیز متأثر است؛ عرض جغرافیایی کم و طول جغرافیایی زیاد، سرزمین‌های پست و هموار، و فقدان فضا و ارتفاعات کافی پاکستان، توان یک جنگ طولانی با هند را از این کشور سلب کرده(۱۷) و این همان فقدان عمق استراتژیک در رقابت با هند است. چنانچه فاصله شهر صنعتی و بزرگ لاهور تا مرز هند حدود ۲۰۰ کیلومتر بیشتر نیست. لذا پاکستان از نظر جغرافیایی و سوق‌الجیشی موقعیت بسیار تهدیدپذیری در مقابل هند دارد.

٤-۱) تعارض اسلامیزم و هندوئیزم

از بدو تجزیه شبه قاره و استقلال دو کشور پاکستان و هند، بین آنها اختلاف وجود داشت. در ۱۹٤۷ این منازعه بر مبنای ایدئولوژی بود. وقوع دو جنگ در سال‌های ۱۹٦٥ و سپس در ۱۹۷۱ (بعد از استقلال بنگلادش یا پاکستان شرقی) و همچنین واقعه کارگیل در ۱۹۹۹، به ایجاد فضای خشونت‌آمیز بین دو کشور منجر شد. جنگ ۱۹۷۱ که محدود هم بود باعث تحقیر پاکستان شد.حضور ۹۳۰۰۰ اسیر جنگی پاکستانی در هند باعث شد پیمان «سیملا» در زمان ذوالفقارعلی‌بوتو میان دو کشور منعقد شود. تعارضات خشونت‌بار میان مسلمان و هندوها طی تاریخ تعاملات این دو فرقه در شبه قاره نشان دهنده عمق تفاوت و تنش‌های ایدئولوژیک در این منطقه از جهان است.

٥-۱) جدایی بنگلادش

استقلال پاکستان شرقی یا بنگلادش نیز در سال ۱۹۷۱ و بعد از سقوط رژیم ایوب خان، از مسائل دیگر اختلاف آفرین در روابط دو کشور بوده است. با محبوبیت ذوالفقار علی بوتو بعد از سقوط ایوب خان، زمینه انتخابات عمومی فراهم و جنجال‌های مبارزات انتخاباتی به قدرت یافتن احزاب اسلامی در بنگلادش و سپس داعیه استقلال خواهی آنها منجر شد. پاکستانی‌ها حمایت هند از استقلال طلبان بنگلادشی را بزرگترین عامل جدایی پاکستان شرقی می‌دانند. جنگ ۱۹۷۱ میان دو کشور بر سر همین موضوع بود که موجب شد روابط چین و پاکستان تقویت شود.

۲. مؤلفه‌های اقتصادی

هند و پاکستان همواره برای تقویت جایگاه اقتصادی خود در جنوب آسیا و همچنین در آسیای مرکزی با یکدیگر رقابت می‌کردند. تلاش هر دو کشور به منظور جلب توجه غرب برای استفاده از بنادر تجاریشان جهت دستیابی به منابع انرژی آسیای میانه از مؤلفه‌های این رقابت است. نیاز هر دو کشور به منابع انرژی نفت و گاز آسیای مرکزی موجب شده است تنش‌هایی میان این دو بروز کند. قراردادهای احتمالی اخیر گازی میان هند – ایران موسوم به

خط لوله صلح و تلاش پاکستان برای گذر خط لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان از راه افغانستان برای رقابت با هند و ایران یعنی دو رقیب منطقه‌ای پاکستان در همین زمینه قابل ارزیابی است.

۳. مؤلفه‌های فرهنگی - اجتماعی

از زمانی که مسلمانان و هندوها در شبه قاره با هم می‌زیستند، همواره اختلافات ایدئولوژیک میان آنان باعث بروز تنش می‌شد. تسلط چند قرنهٔ مسلمانان بر دستگاه اداری و مدیریتی شبه قاره به دلیل تسلط آنها بر زبان فارسی، به عنوان زبان رسمی و اداری هند، موجب شده بود پس از ورود انگلیس به شبه قاره در قرن هجده، آنها از این اختلاف ریشه‌ای میان مسلمانان و هندوها استفاده و مسلمانان را به تدریج منزوی کنند. لذا با رسمی کردن زبان انگلیسی به جای فارسی، آهسته آهسته مسلمانان را به حاشیه راندند. توهین‌ها، تحقیرها و بی‌تفاوتی‌ها بالاخره باعث شد مسلمانان فکر تشکیل یک حکومت اسلامی و جدایی از هندوها را در سر بپرورانند. پس از تشکیل پاکستان نیز همواره پاکستانی‌ها این ترس را داشتند که مبادا هند، استقلال آنها را به رسمیت نشناسد. لذا این بی‌اعتمادی بر فضای روابط دو کشور تاکنون سایه افکنده است.

د) فهم کانستراکتیویستی «سامانهٔ امنیتی در جنوب آسیا» و «تروریسم در افغانستان»

اینک پس از طرح موضوعات تحلیلی و از آنجا که تبیین معادلات امنیتی جهان سوم و به ویژه منطقه جنوب آسیا و مؤلفه‌های موجود در رشد تروریسم بنیادگرایانه اسلامی در افغانستان که بر مؤلفه‌های قومی، نژادی، هویتی، دینی و فرهنگی (که هم در رقابت بین پاکستان با هند و هم در روابط بین پاکستان و طالبان و هم در سیاق حکومتی طالبان قابل مشاهده است) مبتنی است، لازم است تا با سیری نظری در مطالعات امنیتی مکتب «سازه‌انگاری»[1] به تطبیق **مؤلفه‌های هستی شناختی و معرفت شناختی** این مکتب جهت تبیین مسائل امنیتی مطرح در موضوع این فصل بپردازیم:

---

1. Constructivism

مطالعات امنیتی در مکتب سازه‌انگاری بر دو فرض عمده بنا شده است: اول آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم آنکه تفکر در خصوص روابط بین‌الملل می‌تواند به تغییر وضعیت امنیت بین‌المللی و بهبود آن منجر شود. این فرض بدان معنا است که چنانچه تفکر ما تغییر کند، وضعیت امنیتی نیز تغییر خواهد کرد.[۱۸] پیتر کاتزنشتاین در مطالعات امنیتی خود در باب فرهنگ و امنیت ملی می‌گوید جهان در حال تغییر، در برگیرنده مفاهیم گسترده امنیتی و مطالعات امنیتی و دغدغه‌های مربوط به آن است. چرا که یک مفهوم امنیتی گسترده، تلقی هنجاری مطالعات امنیتی و حتی تهدیدات هویت را به همراه خواهد داشت. همچنین سه مفهوم هویت، هنجار و فرهنگ نیز مفاهیم جمعی جهت رفتار شایسته بازیگران محسوب می‌شوند.[۱۹] این مفاهیم به وضوح در رقابت‌های بین مسلمانان و هندوها که یکی از عوامل مهم خصومت دیرینه بین هند و پاکستان محسوب می‌شود قابل مشاهده است. همچنین تعارض بین دولت افغانستان (در زمان مجاهدین) و پاکستان نیز بیش از هر چیز نشان دهنده اوج تعارضات فرهنگی و قومی بین تاجیک‌ها و حامیان رقبای پشتون آنها بود. هنجارها و قواعدی که طالبان ارائه کردند نیز به میزان زیادی با تلقی‌های هنجاری برخی احزاب حامی طالبان همچون جماعت اسلامی پاکستان و تفکرات پیروان مکتب دیوبندی هم‌خوانی داشت. از این رو تشکیل یک نظام تندرو اسلامی و فرمانبردار اسلام آباد در کابل ضمن اشاعه تصوری خاص از اسلام در منطقه، به تحکیم نفوذ پاکستان و ارتقای توانایی این کشور در مقابله با تهدیدات امنیتی هند در کشمیر نیز منجر می‌شد.

در مطالعات امنیتی سازه‌انگاران، کنش کنشگران را هنجارها هدایت می‌کنند؛ یعنی انتظارات بین الاذهانی مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها. از این منظر، تصمیم‌گیرندگان بر اساس هنجارها و قواعدی تصمیم‌گیری می‌کنند که بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی- فرهنگی و حضور در نهادها مبتنی است. از این منظر، هنجارها تابع منافع کنشگران نیستند بلکه به این منافع شکل می‌دهند.[۲۰] هنجارهایی که طالبان ارائه کردند و تلاش آنها برای به حکومت رساندن مجدد برخی از پشتون‌هائی که از دولت برهان‌الدین ربانی کنار گذاشته شده بودند، نشان‌دهنده این موضوع بود که طالبان به

چرخش تاریخ سیاسی افغانستان به نفع غیرپشتون‌ها که یکبار دیگر نیز در ابتدای قرن ۱۹ توسط فردی تاجیک به نام حبیب‌الله (بچه سقا) نقض شد باور ندارند. از این‌رو ادراک بیناذهنی تعدادی از پشتون‌های مخالف دولت و تلقی خاص آن‌ها از مذهب و قومیت به عنوان یک ارزش، موجب شد گروهی هم قوم و هم‌فکر و معتقد به هنجارهای خاص، منافع خود را صرفاً در به قدرت رسیدن‌شان بدانند.

از دیگر مباحث هستی شناسانه در مطالعات امنیتی سازه‌انگاران توجه آنان به نقش هویت در شکل‌گیری کنش است. هویت یعنی شناخت خود در ارتباط با هویت‌های دیگران که منحصراً شخصی و روانشناسانه نیستند، آنها بنیادی، اجتماعی و ارتباطی هستند و به‌وسیله تعامل کنشگران با هم و در ارتباطی که با هم دارند تعریف می‌شوند.[۲۱] از این نگاه «دیگرِ» مسلمان، هندو و «دیگرِ» پشتون، تاجیک است. رقابت مسلمانان و هندوها در سیر تاریخ شبه قاره و به‌ویژه با استقلال پاکستان موجب شد معادلات امنیتی جنوب آسیا دگرگون شود. رقابت‌های این دو کشور و بالاخره هسته‌ای شدن آنها موجب شد نظام نوین امنیتی مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای در جنوب آسیا تطبیق یابد. از سوی دیگر طی حیات تاریخی افغانستان، همواره پشتون‌ها که جمعیت اکثریت تقریبی ٤٠ درصدی افغانستان را به خود اختصاص داده‌اند برای انسجام داخلی در بین قبایل مختلف خود، سایر اقوام را از دستیابی به قدرت سیاسی محروم نگه داشته‌اند. این رقابت‌ها همواره طی تاریخ وجود داشته است و هرگاه با دخالت عوامل بیرونی (مثلاً در زمان اشغال افغانستان توسط نیروهای اتحاد جماهیر شوروی) وحدت نسبی بین اقوام افغانستان در مقابل دشمن مشترک ایجاد می‌شود به محض فروکش کردن تهدید موجود، دوباره هویت‌ها و منافع جدید در چارچوب مخاصمات قدیمی سر بر می‌آورد که جنگ‌های داخلی بعد از خروج شوروی(۱۹۸۹م) تایید کننده این ادعا است. چرا که از نظر سازه‌انگاران، کارگزاران دایماً در حال تولید و باز تولید هویت‌ها و منافع هستند.[۲۲]

توجه به فرهنگ و عوامل فرهنگی در تشریح و تبیین مسائل امنیتی نیز از دیگر مباحث در مطالعات امنیتی سازه‌انگاران است. سازه‌انگاری و فرهنگ‌گرایی در مورد نقش هنجارها، بازیگران و ساختارهایی که به صورت دو سویه ساخته شده‌اند و روابط بین هویت و منافع

دیدگاه مشترکی دارند.[۲۳] این امر، هم در توجیه تلاش تاریخی پاکستان برای جلوگیری از گسترش فرهنگ هندویسم در میان مسلمانان صدق می‌کند و هم، در عزم طالبان و حامیان پاکستانی آنها در بسط فرهنگ پشتونوالی و بنیادگرایی اسلامی نمود آن مشهود است، چرا که به گفته پیترکاتزنشتاین، رابطه فرهنگ و امنیت از این جهت اهمیت دارد که منشاء آن تاریخ یک جامعه و قواعد و ایده‌های آن است.[۲٤]

در نگاهی دیگر تعامل مبتنی بر هویت، هنجار و فرهنگ کارگزاران (رفتار مسلمانان پاکستان با هندوها از یکسو و طالبان پشتون و بنیادگرا با غیر پشتون‌ها و تکنوکرات‌ها از سوی دیگر) به قوام یافتن متقابل ساختارهایی منجر می‌شود که در پاکستان سامانهٔ مبتنی بر رقابت با هند و در افغانستان ساختار منازعات قومی در زمان طالبان را ترسیم می‌کند. این موارد به این نظر الکساندر ونت باز می‌گردد که:

۱) انسانها و سازمان‌های آنان کنشگرانی دارای مقصود هستند که کنش‌های آنان به بازتولید یا تغییر شکل جامعه‌ای کمک می‌کند که در آن زندگی می‌کنند.

۲) جامعه از روابط اجتماعی ساخته شده است که به تعامل بین کنشگران دارای مقصود ساختار می‌دهد.

هنگامی که این دو بیان بدیهی با هم در نظر گرفته می‌شود نشان می‌دهند کارگزاران انسانی و ساختارهای اجتماعی، از لحاظ نظریه‌ای، دارای وابستگی متقابل هستند یا متقابلاً به هم پیچیده‌اند.[۲۵] ساختار رقابت‌آمیز موجود در جنوب آسیا و سامانهٔ بازدارندگی هسته‌ای موجود در این منطقه باعث شده است پاکستان به عنوان یک کنشگر ضعیف‌تر در مقابل هند، راه‌های گسترش توان خود را در ورای مرزهای سرزمینی‌اش جستجو کند. از این‌رو افغانستان به شکلی تاریخی به ویژه پس از حمله اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان یک حیاط‌خلوت استراتژیک به منطقه نفوذ پاکستان تبدیل شد و زمینهٔ نقش آفرینی اسلام‌آباد در تعیین معادلات سیاسی افغانستان پس از خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در فوریه ۱۹۹۰ را فراهم کرد تا از این طریق ضمن نفوذ در افغانستان، توانمندی گروه‌های بنیادگرای اسلامی داخل پاکستان نیز که خواهان سهم بیشتری از قدرت در دولت مرکزی این کشور بودند در خارج از کشور مصرف شود.

نتیجه‌گیری

با بررسی مولفهٔ «ناپایداری سامانهٔ امنیتی جنوب آسیا» و تأثیر آن در «گسترش تروریسم در افغانستان» در فرآیند این فصل، این نکته متبادر می‌گردد: تا هنگامی که فضای روابط بین پاکستان و هند در سیستم امنیتی جنوب آسیا رقابت آمیز باشد، نقش مداخله‌گر پاکستان در تعیین معادلات سیاسی و امنیتی افغانستان انکار ناپذیر است؛ چرا که افغانستان متوازن کنندهٔ روابط قدرت بین پاکستان و هند محسوب می‌شود و ظهور طالبان و گسترش نفوذ آنها بیشتر برای تأمین امنیت پاکستان و گسترش منافع پاکستان در افغانستان بوده است و اینک که این گروه انسجام و قدرت کمتری دارد نمی‌تواند به نحوی که توقع پاکستان برآورده شود، منافع این کشور را تأمین کند.

با دقت در این مسئله به نظر می‌رسد پاکستان با احیای مجدد هویت اسلامی- قومی طالبان، موجی شدید از بی‌ثباتی را متوجه دولت نوپای افغانستان کند. به‌ویژه که دولت نظامی آقای مشرف نیز به صدور نیروی سیاسی ـ نظامی احزاب و گروه‌های اسلامی پاکستان به ورای مرزهای داخلی کشور نیاز دارد. همچنین سهم‌گیری احتمالی بخشی از نیروهای میانه‌رو طالبان در ساختار قدرت سیاسی افغانستان ضمن معطوف نگاه‌داشتن پشتون‌های جدایی‌خواه ایالات شمالی و غربی پاکستان به تحولات ناشی از فعالیت هم‌نژادهای آنها در «جنبش طالبان افغانستان» می‌تواند زمینهٔ پذیرش احتمالی دولت افغانستان برای خط مرزی تحمیلی «دیورند» در پی داشته باشد. در هر حال همان‌گونه که در این فصل بررسی شد، گفتمان رقابت آمیز بین پاکستان و هند کماکان تعیین کننده معادلات سیاسی - امنیتی جنوب آسیا و به ویژه افغانستان خواهد بود.

در هر صورت هرگونه تلاش ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم در افغانستان بدون در نظر گرفتن موضع منفی پاکستان در منطقه نمی‌تواند با پیروزی همراه باشد. از این‌رو به نظر می‌رسد اعمال فشار بیشتر بر پاکستان جهت مهار منشاء تجهیز و تمویل تروریسم در خاک این کشور، قسمتی از ناکامی‌های ایالات متحده در مبارزه با تروریسم را جبران کند، در غیر آن، هرگونه اقدامی در جهت خشکاندن منشاء تروریسم و اقدامات نرم‌افزاری ایالات متحده برای تطبیق «طرح خاور میانهٔ بزرگ» در افغانستان حتّی اگر با موفقیت هم همراه باشد، نتیجهٔ مطلوب و دراز مدتی به همراه نخواهد داشت.

تحولات تروریستی اخیر در پاکستان نیز (حادثهٔ مسجد لعل و همچنین ترور خانم بی‌نظیر بوتو صدراعظم پیشین پاکستان) نشان‌دهندهٔ آسیب پذیری دولت اسلام‌آباد از اقدامات تروریستی دست‌پروردگان ISI می‌باشد. این‌گونه اقدامات می‌تواند دولت پاکستان را وادار کند برخی اقدامات را جهت محدودسازی فعالیت آزادانهٔ طالبان و القاعده در خاک این کشور انجام دهد. در این صورت می‌توان امیدوار بود تروریسم به عنوان تهدید مشترک، به تغییر نگرش دولتمردان پاکستان و در نتیجه تبلور ادراک بیناذهنی مشترک از ماهیت تهدید در میان افغانستان و پاکستان منجر شود. این امر از نگاه مکتب سازه‌انگاری به دگرگونی محیط امنیتی منطقهٔ جنوب آسیا و احتمالاً تغییر سیاست پاکستان در قبال طالبان و القاعده منتج خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. پیتر مارزدن، ***طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)***، ترجمه نجله خندق، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۵۳.

۲. جمیل‌الرحمن کامگار، ***حوادث تاریخی افغانستان***، پیشاور: نشر میوند، ۱۳۷۹، صص۲۰۵ -۱۵۵.

۳. رالف، اچ ماگنوس و ادن نبی، ***افغانستان: روحانی، مارکس، مجاهد***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۰، ص ۱۹۷.

۴. همان، ص ۲۵۹.

۵. همان، ص‌ص ۲۷۶-۲۶۰.

۶. ویلیام میلی، «توضیحی درباره طالبان»، ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، پیشین، ص ۲۸.

۷. وزارت امور خارجه افغانستان، گزارش رسمی سیاسی، دسامبر ۲۰۰۱

۸. پیتر مارزدن، پیشین، ص‌ص ۵۵-۵۳.

۹. خواجه بشیراحمد، انصاری، ***افغانستان در آتش نفت***، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۲.

۱۰. عبدالحمید، مبارز، ***آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش***، پیشاور: سبا کتابخانه، ۱۹۹۹، صص ۲۳۲-۲۳۱.

۱۱. رالف. اچ. ماگنوس و ادن نبی، پیشین، ص‌ص ۲۶۳-۲۵۷.

۱۲. احمد رشید، «پاکستان و طالبان،» ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: انتشارات ترانه،۱۳۷۷، ص ۱۱۰

۱۳. آنتونی دیویز، «نحوده شکل‌گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی»، ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، پیشین، ص ۱۰۷-۶۷.

۱۴. احمدرشید، «پاکستان و طالبان،» ***افغانستان – طالبان و سیاست‌های جهانی***، پیشین،ص ۱۱۲-۱۱۳.

۱۵. حمیدرضا، سید ناصری، ***کشمیر؛ گذشته؛ حال، آینده***، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰، ص ۱۹.

۱۶. محمدعلی بصیری، و عباسی ردانی، مجید، ***بازدارندگی هسته‌ای در آسیا: هند و پاکستان***، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۱، ص‌ص ۲٤٥-۱٤۹.

۱۷. زیبا، فرزین‌نیا، ***پاکستان و تحول در رویکرد استراتژیک***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸، ص ۷۱

۱۸. علی، عبدالله خانی، ***نظریه‌های امنیت***، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳.

19. Onuf, N. (1998) Review. ***The new Culture of Security studies, Mershon international studies Review*** 42: 132-133.

۲۰. حمیرا، مشیرزاده، «سازه‌انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» بی‌جا، بی‌تا.

21. Barnett, M.(1999)"*Culture, strategy and Foreign policy: Israel's Road to Oslo*". ***European journal of Intaenational Relations***, SAGE Publications, London, Thousand Oaks, CA and New Delhi,Vol.5 (1), P.9.

۲۲. الکساندر، ونت، «اقتدار گریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساختهای اجتماعی سیاست قدرت،» ***جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل***، اندرو لینکلیتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، ص ۵۵.

23. Farrell, T. (2002), "Constructivist Security studies: Portrait of Research program", ***International Studies Review***, 4:I : 49-72.

24. op. cit," The new culture of Security studies", pp. 133-134. .

۲۵. الکساندر، ونت، «مسئله کارگزار ساختار در نظریه روابط بین‌الملل،» ***چالش علم و سنت***، اندرولینکیتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، ص ۲٦٦.

فصل سوم

مبانی تطبیقی طرح خاورمیانه بزرگ در افغانستان

مقدمه

منطقه خاورمیانه چه به لحاظ ژئوپولیتیک و چه از نظر ژئواکونومیک از اهمیت فراوانی در تکوین سیاست خارجی ایالات متّحده برخوردار است. چنانچه در مباحث پیش و در بررسی مراحل سیاست خارجی امریکا مشاهده کردیم، این‌کشور در جایگاه یک هژمون جهانی خواهان بسط نفوذ در مناطق سوق‌الجیشی و مهم جهان است تا از این طریق به منافع و اهداف بلندمدت خود دست‌یابد. تفکرات استیلامحور نومحافظه‌کاران و نوع نگرش آنها به مسائل مهم جهانی از جمله اقتصاد مبتنی برنفت و تسلیحات در کنار مسائل مربوط به اسراییل و جهان اسلام موجب شده است منطقهٔ خاورمیانه در سیاست‌های کلان جهانی به‌خصوص در امریکا و اروپا نقش محوری خود را ایفا کند.

منابع عظیم نفتی، رشد بنیادگرایی‌اسلامی و قرابت جغرافیایی کشورهای اسلامی این منطقه با اسرائیل، سبب‌ساز تحولات ژرف و تأثیرگذاری در سیاست بین‌الملل گردیده است. تحرکات تروریستی نیز به عنوان بزرگترین اقدامات علیه منافع ایالات متّحده اکثراً از این منطقه جغرافیای

نشأت می‌گیرد. لذا ایجاد تحولات عمیق در این منطقه، تحت برنامه "طرح خاورمیانه بـزرگ" یـا "گسترده"[1] راهی است که ایالات متّحده و غرب در آن اصلاحات سیاسی، اقتـصادی و فرهنگـی عمیقی ایجاد خواهند کرد. از اینجاست که ایالات متحـده در جهـت دولـت- ملـت‌سـازی بـرای مبارزه با تروریسم در افغانستان به اصول اساسی این طرح جنبه اجرایی داده است.

در این فصل بررسی خواهد شد که سیاست خارجی امریکا چگونه در جهت اهداف فراملّـی در منطقهٔ خاورمیانه و افغانستان، به دنبال دولت - ملت‌سـازی، آزادسـازی اقتـصادی و گـسترش حقوق بشر و زنان در قالب نظریه نئولیبرالیسم عمل می‌کنـد. از سـوی دیگـر ایـن اصـلاحات بـه عنوان تحمیل ارادهٔ نظام بین‌الملل بر منطقه خاورمیانه با استفاده از اهرم قدرت نظامی می‌توانـد در قالب تئوری نئورئالیسم تحلیل شود که شرح مبسوط آن در ادامه خواهد آمد.

الف: طرح خاورمیانه بزرگ

۱ـ بررسی تاریخی:

"طرح خاورمیانه بزرگ"[2] را اولین بار کالین پاول، وزیر وقت امور خارجه ایـالات متحـده در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ ارائه کرد. متعاقباً ایالات متّحده مؤسسه انترپرایز[3] را برای کمک به برخـی از کشورهای عربی منطقه جهت پیوستن به سازمان تجارت جهانی تأسیس کرد. توسعهٔ روابـط تجاری با کشورهایی چون مصر، بحرین و حمایت از اصلاحات سیاسی ـ اجتماعی و پشتیبانی از مبارزهٔ شهروندان منطقه جهت دستیابی به آزادی و استقرار دموکراسی نیز از دیگر برنامه‌های ایالات متّحده در این منطقه اعلام شد.

در ژانویه ۲۰۰۳، دیـک‌چنـی، معـاون رئـیس جمهـور ایـالات متّحـده دراجـلاس لائـوس درسوئیس «استراتژی پیشرو برای آزادی» را ارائه کرد کـه در آن بـه حمایـت از فعّـالین در راه آزادی و استقرار دموکراسی در منطقه خاورمیانهٔ بزرگ متعهد شده بود. نیکولاس برنز[4] نماینـده

---

1. BMENAI or GMENAI **(The Greater/Broader Middle East and North Africa Initiative)**
2. GMENAI
3. Enterprise
4. Nicholas Burns

ایالات متّحده در ناتو نیز در اکتبر ۲۰۰۳ در سخنرانی خود از اروپا خواست تلاش‌های خود را بر برقراری صلح و امنیت در "خاورمیانه بزرگ" متمرکز کند. این طرح را دولت بوش رسماً در نوامبر ۲۰۰۳، اعلام کرد.

ایالات متّحده امریکا درماه ژوئن ۲۰۰۴ پیش‌نویس "طرح خاورمیانه بزرگ" را در نشست سران کشورهای گروه ۸ توزیع کرد. به دنبال مخالفت شدید کشورهای عربی و عدم استقبال کشورهای اروپایی، این طرح تعدیل و در ۱۰ ژوئن۲۰۰۴، با نام جدید "طرح خاورمیانه گسترده"[1] در نشست گروه ۸ در See Island به تصویب رسید. از میان کشورهای منطقه تنها افغانستان، عراق، قطر، بحرین، اردن، تونس و یمن در ضیافت رسمی این نشست شرکت کردند.(۱)

این طرح در دو عرصه زیر تدوین یافته است:

۱ـ استقرار دموکراسی، آزادی، حکومت قانون وحقوق بشر

۲ـ اصلاحات اقتصادی و تامین امنیت

این طرح، کشور افغانستان را هم در منتها الیه شرقی خود در بر می‌گیرد و چنانچه بررسی خواهد شد، سیاست ایالات متّحده در سیر دولت - ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم نیز دستیابی به دو هدف فوق‌الذکر را در این کشور در پی خواهد داشت.

بسیاری از متفکرین سیاسی معتقدند تفکرات نومحافظه‌کاران در ایالات متّحده نقش بسزایی درطراحی ایده "خاورمیانه بزرگ" داشته است، چرا که نومحافظه‌کاری با اعتقاد به اینکه ایده‌ها دارای پیامد هستند رهبران امریکا را به این اعتقاد هدایت کرده است که خاورمیانه دموکراتیک در نهایت همان‌گونه که اروپای دموکراتیک، هژمونی آمریکا را ممکن ساخت باعث تداوم رهبری جهانی آمریکا خواهد شد. آمریکا در بطن راهبرد «رهبری برای دفاع»، اروپای یکپارچه و دموکراتیک را عینیت داد و امروزه در بطن راهبرد «رهبری برای هدایت» که متأثر از چشم‌اندازهای ارزشی تفکر حاکم نومحافظه کاری است، در صدد است جغرافیای ارزشی مبتنی بر دموکراسی را در خاورمیانه عربی [و در نوع گسترده آن، غیرعربی] به وجود آورد(۲) تا از این راه به منافع بلندمدت خود برسد. خشکاندن ریشه‌های تروریسم مستلزم

1. BMENAI

اقدامات بنیادین در این منطقه است: فقرزدایی، ارتقای آگاهی، آزادی بیان، حقوق بشر و تقویت نقش و جایگاه زنان در عرصه‌های مختلف سیاسی ـ اجتماعی از جمله کارهایی است که ایالات متّحده امریکا در تدوین این طرح مدّنظر قرار داده است.

گذشته از بحران‌خیزی و اهمیت راهبردی منطقه نیز چنان‌که هانتینگون پیش‌بینی کرده بود، این منطقه یکی از مناطق مهم خیزش و برخورد انقلابی علیه غرب خواهد بود. به دلیل توجه به این هشدار، تجویزهای اغلب واقع‌گرایان و نوواقع‌گرایان آمریکایی به رهبران آن کشور و همتایان غربی آن متضمن تمهیداتی تازه جهت سامان‌دهی مطلوب به منطقه خاورمیانه است.[۳]

چنانچه در فصل پیش و در بررسی سیاست خارجی ایالات متّحده گفته شد در فردای حادثه ۱۱ سپتامبر که موجب بُروز تحوّلات عمیقی در عرصه تئوری و عمل سیاست خارجی این کشور شد، تیم جورج دبلیو بوش با آگاهی به دگرگونی شدید در توزیع قدرت در سطح جهان و بالاخص منطقه، در بطن فروریزی اجماع لیبرال و جایگزینی آن با آموزهٔ محافظه‌کاری جدید، اشاعهٔ قدرت آمریکا در خاورمیانه را ضرورت حیاتی این کشور دانست.[٤] با این حال بسیاری از نیروهای سیاسی منطقه، طرح خاورمیانه بزرگ را یک طرح امپریالیستی با چهرهٔ دموکراتیک می‌دانند که هدف آن گسترش هژمونی امریکا بر منطقه و دستیابی به ثروت و نفت آن است. بسیاری دیگر آن را راه نجات خاورمیانه از بنیادگرایی و حکومت‌های استبدادی می‌دانند.[۵]

آنچه در این بحث به موضوع افغانستان مربوط می‌شود این است که اقدامات ایالات متّحده در فرایند دولت ـ ملت سازی در جهت طرح خاورمیانه بزرگ و مبارزه با تروریسم (القاعده وطالبان) به‌رغم کاستی‌ها وضعف‌های موجود، تاکنون توانسته است تحولات چشمگیری در این کشور رقم زند که در فصول آتی بحث خواهد شد. چنانچه بحث خواهیم کرد ایالات متحده امریکا بر آن است تا مبانی این طرح را در افغانستان تطبیق دهد و به‌صورت پایدار، ریشه‌های تروریسم را در این کشور بخشکاند. اگرچه منشاء پیدایش طالبان و تروریسم در افغانستان، چنانچه در فصل پیش آمد بر یک سری از مؤلفه‌های فراملّی نیز استوار است و حل آن بر ایجاد تغییر در ساختار سیاست خارجی برخی از کشورهای منطقه نظیر پاکستان مبتنی است، اما ایالات متّحده برآن است با تطبیق این طرح در افغانستان بر معضلات بومی و ریشه‌ای تروریسم و بنیادگرایی در افغانستان فایق آید.

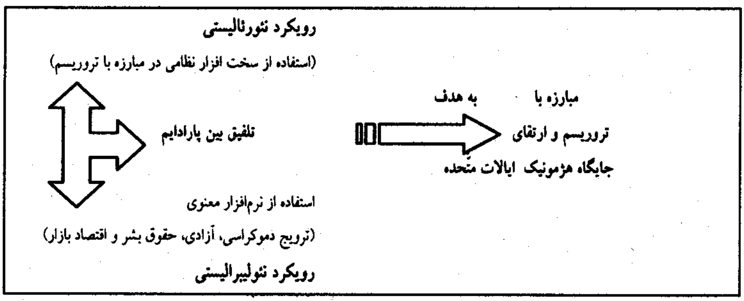
۲- مبانی و محتوای طرح خاورمیانه بزرگ:

ساختار کشورهای خاورمیانه چه به لحاظ اقتصادی وچه ازنظر سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی، نابسامانی پیچیده‌ای دارد. پایین بودن تولید و درآمد ملی، پایین بودن سطح زندگی، عدم امنیت، توزیع نامتعادل قدرت و ثروت، جهل و بی‌سوادی گسترده، پایین بودن امید به زندگی، بیکاری، عدم وجود دولت‌های "مسئولیت‌پذیر، قوی، فراگیر و پاسخگو" و دسترسی نداشتن به اطلاعات جهانی (ضعف ارتباطات وشبکه اینترنت)، ضعف مشارکت عمومی شهروندان به ویژه زنان در مسائل سیاسی، نقص و ضعف سیستم کشورداری از این نابسامانی‌های مهم است.

به عقیدهٔ طراحان سیاست خارجی ایالات متّحده این عوامل به نوبهٔ خود موجب شده است تروریسم و بنیادگرایی رشد کند و در نتیجه منافع ایالات متّحده در منطقه و جهان تهدید شود، لذا ایجاد تغییرات ساختاری در خاورمیانه که با تغییرات جدی در ترکیب حاکمیت کنونی کشورهای منطقه همراه است، از گسترش و نهادینه‌سازی آزادی و دموکراسی به عنوان بنیانی‌ترین عناصر این طرح آغاز می‌شود.

ترویج دموکراسی، تشویق و حمایت از اقتصاد بازار آزاد و در کنار آن مبارزه سخت افزاری و نظامی برای نابودی تروریسم، تلفیقی از رویکرد نئورئالیسم و نئولیبرالیسم در سیاست خارجی ایالات متّحده در جهت مبارزه با تروریسم را نمایان می‌کند:

نمودار شماره یک: تبیین تئوریک سیاست خارجی نوین ایالات متّحده امریکا



حمایت ایالات متّحده از روندهایی که به تحولات دموکراتیک در منطقه منجر می‌شود، در جهت طرح خاورمیانه بزرگ و بر رویکرد نئولیبرالیسم مبتنی است، به نحوی که دولت آمریکا از سال ۲۰۰۲ تا کنون ۲۹۳ میلیون دلار برای پایه‌گذاری وکمک به تشکیل سازمان‌های مدنی و غیر دولتی[1] سرمایه‌گذاری کرده و در سال میلادی ۲۰۰۶ کنگره نیز ۹۹ میلیون دلار دیگر به این امر اختصاص داده است. تصمیم کنگره برای تصویب مبلغ ۷۵ میلیون دلاری جهت گسترش تبلیغات برای دموکراسی در ایران وسوریه نیز به همین منظور است.(۶)

چنانچه در فصل مربوط به ایالات متّحده و بازسازی سیاسی افغانستان خواهیم دهید، ایالات متّحده برای گسترش و نهادینه‌سازی دموکراسی درافغانستان نیز اقداماتی انجام داده است: زمینه سازی و حمایت از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری (اکتبر ۲۰۰۴)، انتخابات پارلمانی (۲۰۰۵)، کمک به ایجاد نهادهای مدنی و تقویت جایگاه زنان درعرصه‌های سیاسی - اجتماعی، گسترش تعلیمات و تحصیلات، حمایت از رسانه‌های همگانی و موارد دیگر که به تفصیل بحث خواهد شد از این قبیل‌اند. همانگونه که در ادامه می‌آید، بنابر متن رسمی طرح خاورمیانه بزرگ که گروه ۸ (G8) منتشر کرد، این طرح شامل سه حوزه فعالیت است:

- **سیاسی:** در عرصهٔ سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ) متذکر می‌شود پیشرفت به سوی دموکراسی و حکومت قانون مستلزم ایجاد تضمین‌های مؤثری در زمینه‌های رعایت حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و احترام به تنوع افکار و پلورالیسم است تا مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه را ممکن کند. برای استقرار و گسترش دموکراسی، افزون بر موارد پیشین اصلاح و نوسازی دستگاه دولت و شیوه مدیریت و دولت‌داری آن نیز ضروری است.
- **اجتماعی و فرهنگی:** در حوزه اجتماعی و فرهنگی، آموزش برای همه، کاهش نرخ بی‌سوادی، بهبود دسترسی به آموزش به ویژه برای دختران و زنان، برابری زن و مرد، آزادی بیان، دسترسی به فنآوری اطلاعات و ارتقای مهارت و آموزش نیروی کار از اهداف اصلی طرح خاورمیانه بزرگ است.
- **اقتصادی:** در زمینه اقتصادی، اهداف طرح عبارتند از ایجاد اشتغال، ایجاد شرایط مناسب برای رشد بخش خصوصی،گسترش تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری، ارتقای همکاری‌های اقتصادی

---

1. NGO

منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای، بهبود دسترسی به سرمایه، انجام اصلاحات در بخش مالی، اصلاح قوانین و ساختار حقوقی، اصلاح حقوق مالکیت، مبارزه با فساد و ارتقای شفافیت.

در کل در چارچوب طرح خاورمیانهٔ بزرگ، کشورهای گروه ۸ متعهد می‌شوند با ارائه کمک‌های مالی و خدمات فنی، دولت‌های منطقه را در اجرای اهداف فوق یاری دهند.(۷) از نگاه پوشش جغرافیایی، طرح‌خاورمیانهٔ بزرگ افزون بر۲۲ کشور اتحادیهٔ عرب[1] ترکیه، اسرائیل، پاکستان، افغانستان و ایران را نیز در بر می‌گیرد. اما شاخص‌های بالا تصویر دقیقی از شرایط اقتصادی سیاسی و اجتماعی کل منطقه به دست نمی‌دهند. برای مثال، منطقه خاورمیانه بزرگ دارای بالاترین نرخ بی‌سوادی جهان به ویژه در میان زنان است. در مجموع بالغ بر ۷۵ میلیون زن و ٤٥ میلیون مرد از جمعیت این منطقه بی‌سوادند. وضعیت بی‌سوادی به ویژه در افغانستان، یمن و مراکش نگران کننده است.

از گزارشهای سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ توسعه انسانی جوامع عرب و غیر عرب خاورمیانه بزرگ می‌توان نتیجه گرفت بر اساس تحقیقات انجام شده، این کشورها با سه معضل روبرو هستند:

۱- کسری آزادی ۲- کسری اشتغال ۳- کسری توانمندی سیاسی اقتصادی و اجتماعی زنان.

طرح خاورمیانه بزرگ مدعی است هدف، از میان بردن این کسری‌ها در منطقه خاورمیانه بزرگ است تا از این راه، ثبات و امنیت جامعه جهانی به ویژه آمریکا را تأمین و حفظ کند.(۸)

در متن پیش‌نویس «طرح خاورمیانه بزرگ و شمال آفریقا» که در روزنامه *الشرق الاوسط* به چاپ رسیده، مطالبی که در این زمینه طرح شده، در اجلاس سران گروه ۸ چنین آمده است:

"ما سران کشورهای گروه هشت، این نکته را درک می‌کنیم که صلح، پیشرفت و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و رفاه و ثبات درکشورهای خاورمیانه بزرگ وشمال آفریقا چالشهایی به شمار می‌روند که برای ما و به طورکلی جامعه بین‌المللی اهمیت دارد و دغدغه ما را تشکیل می‌دهد، لذا ما حمایت خود را از اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی ـ اقتصادی که از متن آن منطقه برخاسته است اعلام می‌کنیم."

---

1. Arab League

در ادامهٔ این نوشته بر غنی بودن فرهنگ و تمدن این منطقه اشاره کـرده‌ایـم.[۹] در کـل در "طرح خاورمیانه بزرگ" سه حوزه قابل اجرا پیش‌بینی شده است: *ارتقـای دموکراسـی، ایجـاد جوامع متکی بر دانش و گسترش فرصت‌های اقتـصادی.*[۱۰] اینـک ایـن سـه مـورد را بـا ذکـر جزئیات آن به بحث می‌نشینیم:

۱) تقویت مبانی دموکراسی:

برای رسیدن به این هدف، راه‌های زیر می‌بایست پیموده شود:

۱ـ۱) ایجاد ظرفیت‌های لازم برای انجام انتخابات آزاد.

۱ـ۲) آموزش و مبادلات پارلمانی (به ویژه درزمینه تـدوین قـوانین و اجـرای اصـلاحات حقوقی).

۱ـ۳) تسهیل مشارکت زنان در رهبری سیاسی.

۱ـ٤) اصلاحات حقوق و رفورم سیستم قضایی.

۱ـ۵) کمک به رشد رسانه‌های همگانی مستقل.

۱ـ٦) ارتقای شفافیت و مبارزه با فساد اداری و مالی.

۱ـ۷) ارتقای جامعه مدنی از طریق:

- اعمال فشار بر دولتها برای فراهم کردن تسهیلات فعالیت برای نهادهای مدنی وحقوق بشر.
- افزایش کمک‌های مالی به رسانه‌ها و سـازمان‌هـای غیردولتـی فعـال در زمینـه ارتقـای دموکراسی و حقوق زنان.
- افزایش بودجهٔ سازمان‌های غیردولتی غربی(مثل بنیاد دموکراسی آمریکا و بنیاد "وسـت مینستر" بریتانیا).

۱ـ۸) تأسیس سازمان گفت‌وگو و همکاری برای ارتقای دموکراسی.

۲) گسترش فرهنگ و دانش در جوامع:

به زعم ایالات متّحده آمریکا وکشورهای غربی، نبود آگاهی همه جانبه درخاورمیانهٔ بزرگ که افغانستان را هم در بر می‌گیرد از عوامل بزرگ رشد بنیادگرایی اسلامی و در نهایت افزایش

عملیات تروریستی در این منطقه است. بدین منظور، گسترش تعلیمات و تحصیلات ابتدایی و عالی به عنوان راهی که به ارتقای آگاهی در این منطقه منجر خواهد شد به میزان قابل توجهی از بروز عملیات تروریستی به خصوص نوع انتحاری آن علیه منافع ایالات متّحده آمریکا خواهد کاست. این امر از طرق زیر محقق خواهد شد:

- ارائه کمک به سازمان‌های غیردولتی منطقه که تا سال ۲۰۱۰ میزان بی‌سوادی را به ۵۰ درصد کاهش دهند.
- ارائه کمک‌های مالی برای چاپ کتب درسی.
- تأسیس مدارس جدید با متدهای آموزشی نوین.
- برگزاری نشستی با حضور سران بخش دولتی و خصوصی دولتهای منطقه برای بررسی راه حل‌های مسئله "کسری دانش" در منطقه.
- تجهیز مدارس به کامپیوتر و اینترنت.
- تأسیس مدارس بازرگانی در منطقه با همکاری مدارس و دانشگاه‌های کشورهای گروه ۸

۳) گسترش فرصت‌های اقتصادی:

یکی از مسائلی که موجب رو آوردن به اقدامات تروریستی می‌شود فقر اقتصادی است. بیکاری نیز که در این فرایند نقشی "علّی" دارد، نقش مهمی در هر گونه گرایش به خشونت جهت امرار معشیت بازی می‌کند. لذا انجام اصلاحات اقتصادی، مهمترین بنیان‌های نظری طرح‌خاورمیانهٔبزرگ را تشکیل می‌دهد. در این زمینه ارتقای توانمندیهای بخش خصوصی و آزادسازی انرژی آنها از گامهای ارزنده به شمار می‌رود. برنامه‌های مشخص در این مرحله عبارتند از:

۱ـ۳) تأسیس موسسات مالی و بانک‌های توسعه.

۲ـ۳) اصلاح بخش مالی از طریق:

- کاهش سلطه دولت بر بخش بانکی.
- حذف و کاهش موانع موجود در راه مبادلات مالی بین کشوری.

• نوسازی سیستم بانکی.

• توسعه و بهبود ابزارهای مالی متکی بر ضوابط بازار و ایجاد زمینه برای آزادسازی بازار سرمایه.

۳ـ۳) گسترش تجارت آزاد از طریق:

• کمک به کشورهای منطقه برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی (برای افغانستان نیزتا به حال تسهیلات فراوانی جهت عضویت درWTO فراهم آمده است).

• تأسیس قطب‌های تجارت منطقه‌یی و ارتقای تجارت درون منطقه‌ای.

• تأسیس مناطق توسعه تجارت.

۳ـ٤) تأسیس فوروم فرصت‌های اقتصادی خاورمیانه بزرگ:

(برای شناخت فرصت‌های اقتصادی وتجاری و رفع معضلات تجاری و مالی منطقه).

چنانچه مشاهده می‌کنیم بعد از ۱۱ سپتامبر با ایجاد تحول عمیق در سیاست خارجی ایالات متّحده آمریکا، طرح خاورمیانه بزرگ که افغانستان را هم در برمی‌گیرد مورد توجه جدی قرار گرفت. هر چند همه مواردی که طرح ارائه کرده است تا به حال درکل منطقه و بویژه در افغانستان پیاده نشده است، همانطور که در بخش مربوط به اقدامات ایالات متّحده در سیر دولت ـ ملّت‌سازی در افغانستان بحث خواهیم کرد فعالیت‌های ایالات متّحده برای تطبیق هر کدام از موارد فوق تاکنون ادامه دارد. هر چند جای انتقاد و نقاط خالی فراوانی نیز درآن به چشم می‌خورد، ازجمله اینکه بسیاری از اقدامات صرفاً جنبه صوری داشته و به کارآیی و ثمره مثبت حقیقی آن توجه زیادی نکرده‌اند.

همانطور که خواهد آمد هدف ایالات متّحده از ترویج دموکراسی در خاورمیانه یکسان سازی ارزشی در منطقه است؛ یعنی به وجود آوردن زمینه‌ای برای مهار همه‌جانبهٔ تروریسم با اشاعه ارزش‌های **نئولیبرالیسم** از طریق جنگ‌هایی که با رویکرد **نئورئالیستی** توجیه پذیرند. چرا که این ذهنیت در بین دولتمردان آمریکایی وجود دارد که تنها راه جلوگیری از صعود بنیادگرایان به قدرت و پیاده‌سازی افکارشان، مشروعیت دادن به دموکراسی به عنوان یک نهادهٔ

اجتماعی است. اگرچه بنیان یافتن فرآیند دموکراسی و تعیین کنندگی صندوق رأی، فی نفسه این احتمال را دارد که به قدرت‌یابی بنیادگرایان منجر شود، اما نومحافظه‌کاران با آگاهی به نظر منتسکیو که «*هر شخص صاحب‌قدرتی میل دارد از قدرت خود سوء استفاده کند*» این نظر را اشاعه می‌دهند که دموکراسی تنها چارچوبی است که قادر است بنیادگرایان را در صورت دست یافتن آنها به قدرت از راه‌های قانونی مهار کند. این منطق، ضرورت توجه به گسترش دموکراسی را به عنوان یک «روش سیاسی» برای واگذاری قدرت تصمیم‌گیری در خاورمیانه عربی [و غیرعربی] از دید نومحافظه‌کاران نشان می‌دهد.(۱۱)

با این تفاسیر به این نتیجه می‌رسیم که اینک ایالات متّحده آمریکا علاوه بر کاربرد اهرم نظامی، به اهرمهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز توجه کرده است. تلاش وزیر خارجه وقت آمریکا در جمع آوری ۵۷ میلیارد دلار منابع مالی در کنفرانس۲۳-۲۲ اکتبر ۲۰۰۳ مادرید، تصویب بودجه ۸۷ میلیارد دلاری منطقه‌ای (افغانستان و عراق) آمریکا در سنا و مذاکره دولت آمریکا با حدود ۷۰ کشور شرکت کننده در کنفرانس مادرید از این عزم راسخ آمریکا حکایت می‌کرد. علاوه بر این، جلوه‌های عملی در سیاست خارجی امریکا، بیان نخبگان سیاسی - امنیتی آمریکا در پنجاه و هفتمین کنفرانس سالانه مؤسسه خاورمیانه واشنگتن که طی روزهای ۲۲ و ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ در باشگاه مطبوعات ملی واشنگتن برگزار شد، حکایت از آن می‌کرد که وضعیت خاورمیانه ایجاب می‌کند آمریکا با نگرشی چند بعدی و با ائتلافی چند جانبه به منطقه نگاه کند. تکیه صاحب‌نظران سیاسی چون «کنت پولاک» و «جان وال»، استاد رشتهٔ علوم سیاسی دانشگاه جرج تاون واشنگتن، همه بر آن بود که با اعمال اهرم نظامی علیه حکومت‌های اقتدارگرا و بهره‌گیری از جذبهٔ گسترش فرهنگ دموکراتیک در منطقه می‌توان قلب و ذهن مردم خاورمیانه را به دست آورد. «بوش» در ملاقات دوستانهٔ خود با سران اسلامی اندونزی در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳ بر این موضوع پای فشرد.(۱۲)

به نظر می‌رسد همهٔ اقدامات اخیر ایالات متّحده آمریکا در افغانستان در برههٔ زمانی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و مبارزه ریشه‌ای و نرم‌افزاری با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی موجود در این منطقه است. تلاش‌های ایالات متّحده چه در عرصه دولت ـ ملت سازی و تحکیم حکومت مرکزی افغانستان که به عنوان نمادی از دولت

محوری نئورئالیستی مورد نظر نئومحافظه‌کاران تلقی می‌شود باشد و چه در جهت نابودی گروه‌های تروریستی طالبان و القاعده که مشروعیت هژمونی امریکا را به چالش کشیده‌اند، راهی است که می‌تواند نقش جهانی آمریکا را به عنوان یک هژمون جهانی تثبیت کند.

اینکه اجرای این طرح تا چه میزان به همکاری سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله ناتو و سازمان ملل متحد وابسته است و نیز به دلیل ارتباط تنگاتنگ خاورمیانه و تروریسم که به یکی از عوامل اصلی توجه و حضور آمریکا در منطقه و بویژه افغانستان تبدیل شده است، ایجاب می‌کند این موضوعات در فصولی جداگانه به بحث گذاشته شود. همچنین برای هرکدام از سیاست‌هایی که در «طرح خاورمیانه بزرگ» ارائه شده است، نیز مصادیق عملی در افغانستان وجود دارد که برای حفظ تسلسل سامان‌مند این نوشتار ترجیح داده شده است این مصداق‌ها در فصل مربوط به نقش آمریکا در بازسازی افغانستان طرح شود.

نتیجه‌گیری

چنانچه آمد منطقهٔ خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق بحران خیز جهانی به ویژه در سه دهه گذشته مورد توجه جدی ایالات متّحده امریکا قرار گرفته است. پیوند تروریسم و خاورمیانه شاید یکی از دغدغه‌های بزرگ علمی سیاست‌شناسان و خاورشناسان باشد. واقعاً نمی‌توان به آسانی ارتباط مسائلی چون وضعیت اقتصادی نامطلوب، نظام‌های سیاسی ناکارآمد، دیکتاتور و غیرپاسخگو، کم‌سوادی و همچنین بنیادگرایی افراطی و نیز دخالت‌های مثبت و منفی ایالات متّحده در تحولات سیاسی نظامی و فرهنگی منطقه خاورمیانه را با رشد تروریسم ضد امریکایی در منطقه نادیده انگاشت.

«طرح خاورمیانه بزرگ» مبنی بر ایجاد تحول در ساختار دولت‌های منطقه و گسترش فرایند دموکراسی، آزادی بیان و حقوق بشر و حقوق زنان به جهت مبارزه نهادینه با تروریسم و مظاهر آن ایده‌ای است که ایالات متّحده ارائه کرده است و سران کشورهای قدرتمند صنعتی جهان تصویب کرده‌اند و ایالات متّحده در صدد است با اجرای این طرح، منافع خود را در منطقه تأمین کند. افغانستان، شرقی‌ترین کشور این منطقه از کشورهای مورد نظر در طرح خاورمیانه بزرگ است که بعد از ۱۱ سپتامبر در محور سیاست خارجی ایالات متّحده قرار

گرفته است. تطبیق طرح خاورمیانه بزرگ که در یکی از اهدف خود، تحکیم قدرت دولتهای منطقه را دنبال می‌کند، با انجام اصلاحاتی از قبیل دموکراتیزه کردن منطقه، آزادسازی اقتصادی، ارتقای حقوق بشر و حقوق زنان و رشد نهادهای مدنی که با رویکرد نئولیبرالیسم توجیه‌پذیر است، در صورت موفقیت، ایالات متحده را به اهدافش خواهد رساند.

تطبیق مسائلی که محتوا و مبانی نظری ایده خاورمیانه بزرگ را تشکیل می‌دهد در افغانستان نیز دیده می‌شود. آنچه ایالات متحده در انجام این طرح در فرایند دولت - ملت سازی و تحکیم حکومت مرکزی و رشد دموکراسی و نهادهای مدنی در افغانستان انجام می‌دهد موضوعی است که پیوند اقدامات سخت‌افزاری (نئورئالیستی) و نرم‌افزاری (نئولیبرالیستی) ایالات متّحده را به منظور مبارزه با تروریسم در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ در فصول آتی به تصویر می‌کشد.

یادداشت‌ها

۱. هادی زمانی، « نگاهی بـه طـرح خاورمیانـه بـزرگ،» ***فـصلنامه مطالعـات استراتژیک***،کابـل: وزارت امورخارجه، شماره ۸ صص ۷۳- ۷٤.

۲. حسین دهشیار، « خاورمیانه دموکراتیک: ناکجا آباد امریکا،» **فصلنامه مطالعات خاورمیانـه**، شـماره ۲، ۱۳۸۳، ص ۳.

۳. سیدحسین سیف‌زاده، « سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا در برابر چالشهای ضد هژمونیک،» **فـصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۱، ۱۳۸۳، ص۷.

۴. حسین دهشیار، **سیاست خارجی امریکا در آسیا**، تهران: نشر مؤسسه فرهنگـی ابـرار معاصـر تهـران، ۱۳۸۲، ص ۳۳۲.

۵. هادی زمانی، پیشین، ص ۷۲.

۶. آذین داد، «گامی دیگر به سوی خاورمیانه بزرگ،» به نقل از: http://www.Azindad.Net

۷. هادی زمانی، پیشین،ص ۷٦.

۸. همان، ص ۷٦.

۹. روزنامه **اطلاعات**، مورخ ۱۳۸۳/۵/۲۵، ص ۱۲.

۱۰. هادی زمانی، پیشین،صص ۸۰- ۷۷.

۱۱. حسین دهشیار، «خاورمیانه دموکراتیک: ناکجاآباد امریکا»، پیشین،ص ۵.

۱۲. سیدحسین سیف‌زاده، پیشین، ص ۳.

بخش دوم

ایالات متّحدهٔ امریکا
در افغانستان

فصل چهارم

بیشینه روابط افغانستان و ایالات متّحده

مقدمه

افغانستان طی تاریخ یک شاهراه کشورگشایی برای ملل و امپراطوریها در آسیای مرکزی بوده است. هنگامیکه ما به احاطه وسیع تحول تاریخی در این قسمت از جهان نگاه می‌کنیم و نقشی را بررسی می‌نماییم که ایالات متّحده (قبل از ۱۱ سپتامبر) در افغانستان ایفا کرده است، درک می‌کنیم که از چنان چشم‌انداز هزار ساله، امریکا جز یک بازیگر کوچک چیزی بیش نبوده است.[(۱)]

ارتباطات بین افغانستان و ایالات متّحده، به قرن بیستم محدود نیست اما این دوره یکی از برهه‌های اساسی حیات سیاسی در افغانستان است. از زمان حکمرانی امیر حبیب‌الله‌خان (۱۹۱۹- ۱۹۰۱)، شاه امان‌الله خان (۱۹۲۹- ۱۹۱۹)، نادرشاه (۱۹۳۳- ۱۹۲۹)، محمدظاهرشاه (۱۹۷۳- ۱۹۳۳) تا دوران سردار فقید محمد داودخان(۱۹۷۸- ۱۹۷۳) بود که افغانستان تدریجاً به‌عنوان یک بازیگر فعال و مستقل در عرصه بین‌المللی ظهوری مجدد یافت. این استقلال

سیاسی در زمانی که رقابتهای ژئوپلیتیک و نظامی بین امپراطوریهای روس و بریتانیا به اوج خود رسیده بود موجب بروز تحولات عمیقی در این کشور شد.(۲)

افغانستان به‌عنوان یک منطقهٔ حایل در بین دو قدرت وقت لطمات سنگینی متحمّل شده است. حتی آلمانی‌ها نیز در دوران هر دو جنگ جهانی می‌خواستند از افغانستان برای فشار و تهدید بر هند بریتانیایی بهره جویند. در دوران جنگ سرد نیز این کشور با موقعیت ژئوپولیتیکی خود به عنوان کشوری با موقعیت عالی مورد رقابت شدید ایالات متّحده و اتحادجماهیر شوروی واقع شد. اما آنطور که لیون پاولادای امریکایی و همسرش که جهت مطالعات افغانستان‌شناسی به افغانستان سفر کرده بودند، گفته‌اند: "*همواره افغانستان به عنوان یک «نقطهٔ نامرئی»*[1] *در خطوط سیاست خارجی ایالات متّحده نمود داشته است.*"

در این فصل سیر تحولات سیاست و روابط خارجی افغانستان و ایالات متّحده تا کنون، بررسی می‌شود.

الف) نخستین ارتباطات

سفرهای افغانها به ایالات متّحده و متقابلاً سفر مقامات یا اتباع امریکایی به افغانستان جز طی چند مقاله در روزنامه‌ها و جراید دو کشور تأثیر و ثمره‌ای در پیوند این دو واحد سیاسی نداشت. به عکس در ایالات متّحده به تدریج سوء ادراکاتی نیز ایجاد کرد و افغانستان در نزد سیاستمداران امریکا به عنوان کشوری با مردمانی توسعه نیافته و سرزمینی خشک و بی‌حاصل تصویر شد. در فهم امریکائیان چیزی از تمدنهای کهن، فن شاعری، هنر معماری، الهیّات، فرهنگ غنی، ارزشهای همبستگی خانوادگی، مهمان‌نوازی، فروتنی، رفاقت و وفاداری که نشانه ممیزه جامعه افغانی است جایی نداشت.

افغانها ایالات متّحده را کشوری نیرومند، دلسوز، سخاوتمند و پیشرفته با مسئولیت جهانی دیدند ولی دوران عزلت طولانی آن را درک نکردند. جوزیا هارلان(۳)[2] اولین ماجراجوی

---

1. *Blind Spot*

2. Josiah Harlan

امریکایی بود که به افغانستان سفر کرد و خاطرات او شاید اولین کتابی باشد که دربارهٔ افغانستان در ایالات متّحده نگاشته شده است. یک خانم امریکایی به نام اولنی[1] در سال ۱۹۰۶ در یک کاروان که از کابل به سمت پیشاور در حرکت بود نیز دیده شده است. شایعاتی نیز وجود دارد که برخی مبلغان مذهبی امریکایی نیز به صورت مخفی سفرهایی به افغانستان داشته‌اند. اولین گزارش از حضور یک مبلغ مذهبی امریکایی در افغانستان در نامه مورخ ۲۳ اگوست ۱۹۳۰ در وزارت مختاری امریکا در تهران گنجانیده شده است.(٤)

به عنوان مثال می‌توان از کریستی ولسون[2] که یک مبلغ مذهبی سری بود یاد کرد. وی به عنوان یک معلم وارد افغانستان شد و سالیان زیادی در لیسه (دبیرستان) حبیبیه کابل درس می‌داد. در مورد سایر امریکاییهائی که از حضور آنها در افغانستان شواهدی موجود است می‌توان از ا. سی. جیوت[3] مهندس امریکایی در سال ۱۹۱۱ که برای اعمار دستگاه تولید برق در جبل‌السراج با امیر حبیب‌الله خان قرار داد بست یاد کرد. همچنین برخی امریکاییان مقالات توهین‌آمیزی نوشتند که موجب شد بین دو کشور سوء تفاهم ایجاد شود. الس وُرث هانتینگتون[4] اولین این مقاله نویس‌ها بود که در سال ۱۹۰۹ مقاله‌اش را نوشت. این نوشته‌ها در مجله نشنال جیوگرافیک[5] منتشر می‌شدند. این بود که تا سال ۱۹۳۳ هیچ مقالهٔ خوشبینانه‌ای راجع به افغانستان در امریکا منتشر نشد. اما مینارد اوون ویلیامز[6] که در سال ۱۹۳۱ سفری به افغانستان نموده بود مقاله تحسین‌آمیزی از فرهنگ افغانها نوشت و تلاش نادرشاه را در راه نوسازی و توسعه افغانستان ستود.(٥) جاکسون فلمینگ خبرنگار امریکایی و خانم متمات اسمیت[7] نیز از نویسندگان مجله ایشیا[1] بودند که مقالات مثبتی دربارهٔ افغانستان نگاشتند که به تنویر افکار امریکاییان از افغانستان منجر شد.

---

1. Mrs. Olney
2. Christy Wilson
3. A.C. Jewett
4. Ells worth Huntington
5. National Geographic
6. Maynard Owen Williams
7. Mat mett Smith

اقدام شاه امان‌الله برای استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ موجب شد ایالات متّحده برای چند سال ناظرانی بر امور افغانستان بگمارد، جنرال کنسولگری امریکا در کلکته و وزارت مختاری امریکا در تهران این مسئولیت را به عهده داشتند. جنرال کنسولگری امریکا در کراچی پاکستان نیز همکار آنها بود. دیدار تاریخی کورنیلیوس. ون. اچ. انگرت امریکایی[2] از افغانستان در می۱۹۲۲ و هنگامیکه که وی در وزارت مختاری امریکا در تهران مقرر شده بود، موجب پی‌ریزی روابط دیپلماتیک افغانستان و ایالات متّحده در آینده گردید. انگرت در تهران به امور افغانستان و مردم این کشور علاقمند شد و به علت علاقه به افغانها در سفری که به چین داشت از وزارت خارجه امریکا تقاضا کرد از راه افغانستان به چین برود. (ویزای انگرت به شماره ٦ در دفتر ویزای اتباع امریکایی که وارد افغانستان می‌شدند صادر شده بود) او در کابل با استقبال مقامات افغان روبرو شد و خاطره‌ای خوش از افغانستان برایش باقی ماند. وی سپس یک گزارش مفصل دربارهٔ افغانستان به وزارت امور خارجه امریکا ارسال کرد و از ایالات متّحده خواست با این کشور رابطه دیپلماتیک برقرار کند و آن را به رسمیت بشناسد. اما ایالات متّحده به دلیل همپیمانی با بریتانیا که مخالف استقلال افغانستان بود، از نشر این گزارش امتناع کرد و مهر محرمانه بر آن زد.

چندین مورخ، روزنامه‌نگار و سیّاح امریکایی نیز از افغانستان دیدن و گزارشات خود را چه خوب و چه بد منتشر کردند، اما هیچکدام موجب نشد نگرش ایالات متّحده به افغانستان تغییر کند. در دهه ۱۹۳۰ توجه تجّار و بازرگانان امریکایی به افغانستان جلب شد. افغانستان هم حالا آمادگی لازم را در جهت برقراری روابط تجاری داشت. این همزمان با به قدرت رسیدن محمدظاهر شاه بود (۱۹۳۳). در این زمان، دولت افغانستان که خواهان پیوستن به دنیای جدید و مدرن بود درک نمود که بریتانیا در هند محدود شده و عمر آن به پایان نزدیک است و بر این پندار بود که ایالات متّحده که خیلی دور هم بوده است و آرزوی استعماری نیز ندارد منبع خوبی برای همیاری خواهد بود.

---

1. Asia
2. Cornelius Van. H. Engert

آنطوری که از اوضاع ایالات متّحده برمی‌آمد، این کشور با توسعهٔ روابط تجاری بازرگانان خود با افغانستان موافق نبود. اما بازرگانان امریکایی به این امر توجه نکردند و شخصاً به افغانستان سفر کردند. ثمره این سفرها ایجاد شرکت تجارتی افغان امریکایی در سال ۱۹۳۶ بود. هری گوت‌فلد[1] بنیانگذار این شرکت تجاری از طریق سناتور شارتریج[2] از کالیفرنیا فشار زیادی بر وزارت خارجه امریکا وارد کرد تا افغانستان را به رسمیت بشناسد و منافع تجاری امریکا را افغانستان توسعه دهد، اما این تلاشها با موفقیت همراه نبود. بالاخره در سال ۱۹۳۶ یک شرکت بزرگ امریکایی به نام "The Inland Exploration Oil Company" قراردادی مبنی بر استخراج نفت و بنزین با دولت افغانستان منعقد کرد. چارلز سی هارت[3] وزیر مختار سابق امریکا در ایران و آلبانیا ریاست هئیت امریکایی را در کابل به عهده داشت. وی در نامه‌هایی به وزارت امور خارجه بر ایجاد رابطه بیشتر با افغانستان تأکید کرد.

همچنین در دههٔ ۱۹۳۰ یک تعداد معلمین امریکایی که دولت افغانستان استخدام کرده بود به این کشور آمدند. اینان اثر مهم و دیرپایی در مناسبات افغان- امریکایی داشتند. لازم به یادآوری است که اولین امریکایی که در افغانستان متولد شد فرزند یکی از این معلمین است (دهه ۱۹۳۰). همچنین در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ عده زیادی از افغانها به امریکا سفر کردند. بزرگ این مسافران شخصی به نام داکتر شاه بود که از قضیه پشتونستان حمایت می‌کرد و بر آن بود تا نظر ایالات متّحده را به حمایت از افغانستان جلب کند. در سال ۱۹۲۱ هیئتی به سرپرستی محمدولی از طرف امان‌الله خان به نیویورک فرستاده شد تا نظر امریکا را به شناسایی افغانستان جلب کند که این سفر با پذیرایی سرد مقامات امریکایی مواجه شد. روی هم رفته بزرگترین گروه افغانهایی که از ایالات متّحده دیدار کردند مردان جوانی بودند که حکومت افغانستان برای تحصیل فرستاد. بسیاری از رهبران افغانستان به شمول نخست‌وزیر آینده یعنی دکتر عبدالظاهر به عنوان دانشجو در دهه ۱۹۳۰ به ایالات متّحده آمدند. اما این تبادل فرهنگی و علمی هم نتوانست در جهت بهبود روابط دو کشور نقش مهمی ایفا کند.

---

1. Harry Goottefeld
2. Shortridge
3. Charles C. Hart

حتی ایالات متّحده تلاش فراوان نکرد تا افغانهای تحصیل کرده در امریکا را برای مبارزه علیه استیلای روسها بر افغانستان جلب کند.

ب) روابط رسمی سیاسی

با آنکه افغانستان در سال ۱۹۱۹م استقلال خود را به دست آورد، ایالات متّحده آن را تا سال ۱۹۳۵ مورد شناسایی دیپلماتیک قرار نداد و تا سال ۱۹٤۲ نمایندگی سیاسی خود را در کابل تأسیس نکرد. بدون شک بی‌میلی بریتانیا در پذیرش واقعیت استقلال افغانها بر موضع رسمی امریکا در برابر کوشش افغانستان برای بدست آوردن شناسایی تأثیر گذاشت. قرارداد و ایجاد رابطه با اتحاد جماهیر شوروی وقت نیز دلیل دیگر بی‌میلی ایالات متّحده در برقراری رابطه با افغانستان بود. اما هنگامیکه ایالات متّحده به دنبال رای موافق کشورهای جهان در حمایت و امضای پیمان کیلوگ برایند[1] مبنی بر متارکهٔ جنگ که میان ایالات متّحده و فرانسه در سال ۱۹۲۸ به امضا رسیده بود، برآمد، متوجه شد جلب حمایت کشوری که با آن روابط دیپلماتیک ندارد، ممکن است در جهان واقع‌گرای روابط بین‌الملل خسارت زیادی برای امریکا به بار آورد. بالاخره تلاش دیپلماتهای امریکایی که با همتایان افغان خود در کشورهای دیگر در تماس بودند و علاوه بر آن منافعی که از رابطه دیپلماتیک با افغانستان می‌توانست عاید ایالات متّحده شود به وزارت امورخارجه ایالات متّحده منعکس شد. این همزمان با به قدرت رسیدن رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت[2] بود؛ یعنی زمان شفاف شدن سیاست‌های ایالات متّحده و تغییر به سمت شناسایی افغانستان.

در پی نامه‌ای که محمد ظاهر شاه به رئیس جمهور روزولت نوشت، وزیرخارجه میوری متن نامه و سفارشات سفرای خود را تقدیم رئیس‌جمهوری کرد، جواب روزولت به محمدظاهر شاه همان جوابی بود که افغانها از ۱۹۲۱ منتظر شنیدن آن بودند؛ یعنی شناسایی دیپلماتیک افغانستان. برقراری روابط دیپلماتیک با افغانستان از طرف روزولت، به سرعت با پیشنهاد شاه‌ولی، سفیر افغانستان در پاریس به سفیر امریکا مبنی بر اینکه هر دو کشور یک معاهده دوستی امضا کنند پیگیری شد.

---

1. Kellogg Braind Pact
2. Franklin D.Roosevelt

جیسی ایزیدور استراوس از جانب ایالات متّحده و علی محمدخان از جانب افغانستان موافقتنامه موقت دوستی و نمایندگی دیپلماتیک و کنسولی را در ۲۶ مارچ ۱۹۳۶ در پاریس امضا کردند. قبل از آن با دستور رئیس جمهور روزولت، ویلیام اچ هارنی بروک[1] وزیر مختار امریکا در تهران در ۲۲ جنوری ۱۹۳۵ حکمی دریافت کرد و به موجب آن او اولین نمایندهٔ دیپلماتیک امریکا در افغانستان تعیین شد. وی به کابل سفر و در ٤ می ۱۹۳۵ اوراق اعتماد خود را به محمدظاهر شاه تقدیم کرد. سپس پس از مدتی در ۲۹ جنوری ۱۹۳۷ کورینلیوس وان اچ انگرت نیز به عنوان شارژ دافیر سفارت ایالات متّحده در تهران با عین سمت در کابل تعیین شد. بعد از آن لویس جی درای فوس[2] به تهران و با عین سمت در کابل به سمت وزیرمختار ایالات متّحده تعیین شد. وی در ۱۹ می ۱۹٤۱ اعتمادنامه‌اش را به پادشاه افغانستان تقدیم کرد.

وقایع جنگ جهانی دوم و نفوذ دول محور در افغانستان مورد توجه سفیر غیر مقیم ایالات متّحده در کابل قرار گرفت. با رسیدن نامه وی به واشنگتن، اهمیت سوق الجیشی افغانستان به عنوان یک کشور همسایه با اتحادشوروی و هند بریتانیایی برای وزارت دفاع امریکا واضح‌تر و در نتیجه این مطلب به وزارت امور خارجه امریکا نیز منعکس شد. نظر موافق وزارت خارجه نیز ابراز شد. این قضیه، مورد پیگیری شدید وزارت دفاع ایالات متّحده قرار گرفت و قبل از انجام امور اداری در وزارت امور خارجه، میجر گوردن اندرز[3] را به عنوان اولین وابسته نظامی در کابل تعیین کرد. وزیر مختار انگرت در جولای ۱۹٤۲ به کابل رسید و در روز ۲۵ جولای، اعتماد نامه خود را به عنوان نماینده اعلای دیپلماتیک ایالات متّحده در کابل به محمد ظاهر پادشاه افغانستان تقدیم کرد. این همزمان بود با سه مشکل که توجه فوری وی را ایجاب می‌کرد:

۱- مشکلات مادی و فرهنگی متعلق به تأسیس یک مرکز جدید در پایان یک خط طولانی امداد در جنگ دوم جهانی.

۲- نفوذ نیروهای محور در سیاست خارجی افغانها به ویژه آلمانها، ایتالیایی‌ها و ژاپنی‌ها.

۳- وضع رو به افول اقتصاد افغانستان در دوران جنگ.

---

1. William H. Horni Brook
2. Louis G. Dreyfus
3. Major Gordon Enders

آلمان و سایر کشورهای محور، اهمیت افغانستان را به عنوان یک محور سوق‌الجیشی در آسیای مرکزی و به عنوان یک پایگاه که از طریق آن موقعیت بریتانیا را تضعیف کنند درک کرده بودند. استراتژی بزرگ آلمان نیز مستلزم یک حرکت بزرگ انبر مانندی بود که دهانه بالای آن از میان روسیه و دهانه پایین آن از وسط آفریقا و شرق میانه گذشته و از راه افغانستان در هند به هم نزدیک و با حمله ژاپن از سمت شرق از طریق برمه و هند این دام بسته می‌شد. وضعیت جنگ و موقعیت سوق‌الجیشی افغانستان، مورد توجه ایالات متّحده قرار گرفت، بدین منظور به انگرت وزیر مختار در کابل پیاپی توصیه می‌شد که به هر طریق ممکن به توسعه روابط خود با افغانستان و جلب نظر آنها برای پیوستن به متفقین تلاش بیشتری کند. در این راه انگرت متوجه شد افغانها از متفقین امریکا یعنی بریتانیا و روسیه (نه خود امریکا) خاطره‌ای خوش ندارند. اما این نیز بر انگرت پوشیده نبود که تجارب انگلیسی‌ها (طی دو بار حضور و جنگ و شکست در افغانستان در قرن ۱۹) می‌توانست برای امریکای تازه وارد مفید باشد.

با گردش وضع جنگ به نفع متفقین، دول محور از افغانستان خارج شدند و این برابر بود با کمبود کادرهای فنی و مجرب و وضعیت اقتصادی نامناسب در افغانستان. دولت افغانستان از سفارت ایالات متّحده درخواست کمک‌های اقتصادی کرد. انگرت هم تلاش فراوانی کرد تا حمایت دولتش را از طرح اعطای کمک اقتصادی به این کشور بدست آورد. چرا که فهمیده بود اگر اوضاع اقتصادی افغانستان بدتر شود، افغانها دول متفق را مقصر بدبختی‌های خود خواهند دانست و این به نفع ایالات متّحده نبود و موجب بهره‌برداری دول محور از این وضع می‌شد. این امر سبب شد که ایالات متّحده و بریتانیا کمکهایی را به افغانستان اختصاص دهند. جای خالی معلمین و متخصصین دول محور که افغانستان را ترک کرده بودند نیز با همتایان امریکایی آنها پر شد و اینها همه نتیجه تلاش وزیر مختار انگرت بود.

ایالات متّحده امریکا در قضیه پشتونستان میان افغانستان و پاکستان وساطت‌های فراوانی کرد. منطقه پشتونستان که در زمان هند بریتانیایی با معاهدهٔ دیورند(۱۸۹۳م) از جنوب افغانستان جدا و به هند ملحق شده بود نارضایتی افغانها را در پی داشت. میانجیگری‌های ایالات متّحده هم سودی نکرد. از این وضعیت بود که امپراطوری روسیه حداکثر استفاده را برد تا بالاخره زمینه حضور در افغانستان را در سال ۱۹۷۹ برای خود هموار کرد. حمایت

شوروی از قضیه پشتونستان به نفع افغانستان موجب شد افغانها دلگرم شوند. این قضیه، مسئله پشتونستان را از مرزهای افغانستان و پاکستان فراتر کشاند و موجب شد بین دو ابر قدرت در شرق و غرب مشکلاتی بروز کند چون ایالات متّحده براساس پیمان نظامی با پاکستان از آن کشور حمایت می‌کرد. به دنبال این وضعیت و استقبال افغانستان از کمک‌های مالی و نظامی شوروی که بولگانین و خروشچف در خلال دیدارشان از کابل (دسامبر ۱۹۵۵) به افغانستان اختصاص دادند ایالات متّحده ناخشنودی خود را شدیداً اعلام کرد. اما شاهزاده محمد داود این نگرانی امریکا را جدی نگرفت. در دسامبر ۱۹۵۹ رئیس جمهور آیزنهاور در سر راه سفر به هند، شش ساعت در کابل توقف کرد. گارد تشریفات روسی در میدان هوایی بگرام از وی استقبال کرد که موجب تعجب فراوان وی شد.

هنگامیکه بحران پشتونستان موجب شد روابط دیپلماتیک افغانستان- پاکستان قطع شود و مرز بین دو کشور بسته شد، تجارت ایالات متّحده و هم پیمانانش به افغانستان که از طریق بندر کراچی صورت می‌گرفت صدمه دید. در مقابل، شوروی که مرزهای آزاد با افغانستان داشت از این وضعیت به توسعه تجارت با افغانستان نایل آمد (سپتامبر ۱۹۶۱). در سال ۱۹۶۰ رئیس جمهور کندی قدرت را بدست گرفته بود و در ابتدا عمق بحران را دانست، لذا دیپلمات کار آزموده لوینگستون مرچنت[1] را به حیث نمایندهٔ خاص خود در امر مصالحه میان افغانستان و پاکستان گماشت که البته مساعی وی نیز باعث شد روابط دو کشور خوب شود. بالاخره به پیشنهاد رئیس جمهور کندی، شاه ایران میانجی دو کشور شد و در اجلاس سنتو در ۳۰ اپریل ۱۹۶۳ در کراچی و سپس اجلاس تهران موافقت هر دو کشور مبنی بر از سرگیری روابط دیپلماتیک اخذ شد.

این وضعیت تا زمان کودتای سفید سردار محمدداودخان، پسر عموی محمدظاهر شاه در سال ۱۹۷۳ ادامه داشت. تشکیل حکومت جمهوری در کابل با کمک کمونیست‌ها انجام شد، اما سردار داودخان که یک ناسیونالیست افغان بود پس از مدتی فهمید کمونیست‌های افغان، وطن دوست نیستند و اصلاً آفریدگان دست مسکو هستند. روابط افغانستان- پاکستان هم در زمان ذوالفقارعلی بوتو بهتر شد. این زمان برابر بود با توسعه نفوذ اتحادجماهیرشوروی در یگانهای ارتش افغانستان

---

1. Livingston Merchant

برای کمرنگ کردن نقش و حضور ایالات متّحده امریکا در این کشور. همین گروه‌های نظامی و کمونیست‌های هم‌پیمان شوروی موجب کودتای‌اپریل ۱۹۷۸ و سرنگونی حکومت‌جمهوری سردار محمدداودخان شدند. یکسال بعد یعنی در سال ۱۹۷۹ که اتحاد جماهیرشوروی از حکومت کمونیستی کابل ناراضی بود به افغانستان حمله کرد و حکومت دست نشانده دیگری بر اریکه قدرت نشاند. این تعرض با مقاومت سرسخت مسلمانان افغان مواجه شد و جهاد آزادیخواهی ملت افغانستان را علیه اتحادجماهیرشوروی در پی داشت. پاکستان به تحریک ایالات متّحده از بزرگترین منابع کمک مجاهدین در جهاد آنها علیه روسها به حساب می‌آمد و روسها با آگاهی از بحران پشتونستان به درهم ریختن ثبات سیاسی در پاکستان دامن می‌زدند.

افغانستان که در عمل نیز، نمود کمرنگی در عرصه سیاست خارجی ایالات متّحده داشت، اینک با هجوم اتحادجماهیرشوروی به افغانستان مورد توجه خاص وزارت دفاع و وزارت امورخارجه امریکا قرار گرفت. هسته‌ای بودن دو ابرقدرت که تقریباً آنها را از رویارویی نظامی مستقیم باز می‌داشت، محدوده مناقشه را به کشورهای کوچک و جهان سومی کشاند. افغانستان یکی از همین کشورها بود. ایالات متّحده با حمایت از جهاد برحقّ مسلمانان افغانستان علیه تجاوز اتحادجماهیرشوروی، زمینه حضور غیرمستقیم خود را در منطقه فراهم کرد. پاکستان به عنوان میانجی این رابطه به پشتیبانی از مجاهدین افغان روی آورد و بیش از ۳ میلیون مهاجر افغان را پناه داد. امریکاییان از طریق پاکستان کمکهای نظامی و اقتصادی فراوانی به مجاهدین می‌رساندند. گروه‌های اسلامی نیز که به کمک مجاهدین افغان می‌آمدند مورد توجه، استقبال و حمایت ایالات متّحده قرار می‌گرفتند. گروه اسلامی القاعده به رهبری بن‌لادن یکی از این گروه‌ها بود. بن‌لادن، ناراضی سعودی عرب تبار به افغانستان آمده بود تا به مجاهدین کمک و علیه اتحاد جماهیرشوروی مبارزه نماید. همنوایی ایالات متّحده با گروه‌های بنیادگرا مثل القاعده به این دلیل بود که منافع آنها در مواجهه با دشمن مشترک در آن‌برهۀ زمانی همپوشانی[1] داشت. کمکهای اقتصادی، تجهیزات پیشرفتۀ نظامی (موشک‌های استینگر) و حمایت‌های سیاسی ایالات متّحده امریکا از مجاهدین، از اقدامات مهم ایالات متّحده در زمان اشغال افغانستان طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ در این کشور است.

---

1. Overlap

با پیروزی مجاهدین و خروج ارتش سرخ شکست خورده شوروی از افغانستان، ایالات متّحده هم که دیگر حضور در افغانستان را جزو منافع جدی خویش نمی‌دید این کشور را ترک گفت، هر چند در قبل هم نشانه‌ای از توجه خاص ایالات متّحده به افغانستان ندیده‌ایم. خلاء قدرتی که در افغانستان به وجود آمد موجب شد گروه‌های جهادی بر سر به دست‌گیری حکومت و قدرت مرکزی در کابل درگیر شوند. وضعیت نامطلوبی که به وجود آمد و نیز بی‌نتیجه ماندن جنگ بین مجاهدین موجب شد قدرت ثالثی به نام طالبان در افغانستان به وجود آید. این گروه متشکل از روحانیون تندرو مذهبی اهل سنت و اکثراً در مدارس دینی پاکستان علوم دینی خوانده بودند. پناهنده شدن بن‌لادن به افغانستان و پذیرش طالبان از وی موجب شد این گروه مورد توجه ایالات متّحده قرار گیرد. انفجار سفارتخانه‌های ایالات متّحده در دارالسلام و تانزانیا موجب شد در زمان حکومت کلینتون، افغانستان و پایگاههای طالبان و القاعده مورد حملات موشک‌های کروز ایالات متّحده قرار گیرد. حمایت طالبان از القاعده و سرپیچی آنها از تحویل‌دهی بن‌لادن به امریکا، خشم مقامات ایالات متّحده را برانگیخت، اما پاکستان کماکان از طالبان حمایت می‌کرد. تا اینکه واقعه ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد و پس از آن شاهد تحول در روابط استراتژیک افغانستان و ایالات متحده بودیم.

نتیجه‌گیری

چنانچه در این فصل ملاحظه کردیم، سابقهٔ حضور ایالات متّحده در افغانستان جز در زمان تجاوز اتحاد جماهیر شوروی و اقتضائات دوره جنگ سرد، نمود چندانی نداشته است. فراموشی افغانستان برای ایالات متّحده تبعات سنگینی داشت و تهدید عمده‌ای متوجه این دولت و شهروندانش کرد. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به برجهای دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن موجب شد گروه القاعده مسبب این حملات تروریستی شناخته شود. در ۷ اکتبر همان سال حملات ایالات متّحده به طالبان و القاعده شروع شد. این امر زمینه‌ای شد تا بالاخره ایالات متّحده به این نتیجه برسد که افغانستان یک کشور مهم منطقه است که موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خاصی دارد و فراموش کردن آن، پیامدهای منفی زیادی در پی خواهد داشت.

یادداشت‌ها

۱. لیـون پـاولأدا و لـیلا پـاولأدا، ***کـشور شـاهی افغانـستان و ایـالات متّحـده***، ترجمـه غـلام صـفدر پنجشیری،کابل،ص۱.

۲. برای مطالعه بیشتر ر. ک.:

غلام محمدغبار، ***افغانستان در مسیر تاریخ***، تهران: مرکز نشر انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶،

همچنین: محمدصدیق فرهنگ، ***افغانستان در پنج قرن اخیر***، مشهد: سازمان چاپ مشهد، ۱۳۷۱.

۳. هارلان یک سرباز- جراح امریکایی بود که در هند به عنوان مشاور شاه شجاع، امیر مخلـوع افغانـستان ایفای‌وظیفه می‌نمود. شاه‌شجاع در سال۱۸۲۸ تحت حمایت بریتانیا در هند به‌سر می‌برد.

4. ***USNA State Department Files*****,** No. 890.405/3, Tehran Dispatch; No.140, Aug 23, 1930.

5. "Afghanistan makes haste, slowly," the ***National Geographic Magazine***, December 1933.

فصل پنجم

ایالات متحده امریکا و قدرتهای منطقه‌ای حوزه افغانستان

مقدمه

کشور افغانستان به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی خود از دیرباز مـورد توجـه و لشکرکـشی قدرتهای مهم زمان بوده است. سیر تاریخی این موضوع را می‌توان از زمان اسکندر پیگیری کـرد. اما آنچه موجب شد تحولات اخیر در افغانـستان اتفـاق بیفتـد، در نتیجـهٔ حـوادثی اسـت کـه در قرنهای نوزده و بیست رقم خورده است. دو بار تهاجم و شکست بریتانیا در قرن نـوزدهم، حملـه و شکست ابر قدرت شرق(اتحاد جماهیر شوروی) در قرن بیستم و در نهایـت اشـغال افغانـستان توسط رژیم طالبان به عنوان حامی تروریسم بین‌المللی همه حکایت از این می‌کنـد کـه موقعیـت جغرافیایی افغانستان تا چه اندازه زمینه‌ساز تحولات مهمی در این کشور بوده است.

افغانستان همواره در قرنهای نوزده و بیست به عنوان منطقه‌ای حایل بین دو امپراطوری روس و بریتانیا قرار داشت و هر دو دولت مـی‌کوشـیدند بـا نفـوذ بـر دولـت کابـل، نقـش منطقه‌ای قدرتمندانه‌تری از خود بروز دهند. با حمله شـوروی بـه افغانـستان، جایگـاه ایـن

کشور در سیاست خارجی ایالات متّحده ارتقا یافت و این کشور به منطقه‌ای جهت منازعه و رقابت بین دو ابر قدرت مبدل شد. با توسعهٔ روزافزون قدرت همه جانبهٔ چین، هسته‌ای شدن هند و پاکستان و تلاشهای ایران برای دست‌یابی به این فناوری، احیای مجدد قدرت نظامی روسیه و منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس، موقعیت ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک و جغرافیای استراتژیک افغانستان برای ایالات متّحده مبرهن شد. حوادث ۱۱ سپتامبر به این خواست جنبه عملی بخشید و ایالات متّحده به جهت حفظ بقای دولت خود با حمله به نیروهای طالبان و سپس حضور در افغانستان در جهت مبارزه با تروریسم، اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراتیزه کردن کشورهای منطقه، اینک با اتخاذ سیاست دولت ـ ملت سازی در افغانستان در عمق استراتژیک این حوزه نفوذ کرده و در صدد است نفوذ خود را در افغانستان و منطقه گسترش دهد. در این مبحث کوشش می‌کنیم ضمن بررسی موقعیت استراتژیک افغانستان، آنچه می‌تواند در جهت مبارزه با تروریسم در این کشور موجب تعامل یا تقابل امریکا با قدرتهای منطقه‌ای یعنی روسیه، چین و هند شود بررسی کنیم.

الف) اهمیت استراتژیک افغانستان برای امریکا

اگر خواسته باشیم دربارهٔ موقعیت استراتژیک افغانستان و نقشی که می‌تواند در تحولات منطقه‌ای ایفا کند صحبت کنیم باید متذکر شویم در دوران جنگ سرد، هر کشور همسایهٔ شوروی مورد توجه پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) بود. به‌خصوص افغانستان که گذرگاهی استراتژیک برای دست‌یابی به آب‌های گرم اقیانوس هند به شمار می‌رفت. بر اساس دکترین سد نفوذ آیزنهاور[1] رئیس جمهوری امریکا در ۱۹۵۳ برای جلوگیری از گسترش کمونیسم، رژیم‌های طرفدار غرب مانند شاه ایران، ژنرال‌های ترکیه و پاکستان کشور شوروی را محاصره کردند، اما افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک خود به عنوان یک منطقه حائل باقی ماند. در سال ۱۹۷۳ شوروی از کودتای سردار محمد داودخان علیه محمد ظاهر شاه

---

1. Eisenhower

حمایت کرد و رژیم جمهوری در افغانستان برقرار شد. در سال ۱۹۷٤ شوروی برای تجزیه پاکستان شورش بلوچستان را به راه انداخت تا دست‌یابی خود به اقیانوس هند را آسان کند. شاه ایران به پاکستان کمک کرد تا شورش سرکوب شود، ساواک (سازمان استخبارات ایران) اطلاعات لازم راجع به افغانستان را به امریکا می‌داد. در سال ۱۹۷۸ نورمحمد تره‌کی با حمایت شوروی علیه سردار محمدداودخان کودتا کرد و بدین طریق زمینهٔ لشکرکشی نظامی شوروی به افغانستان هموار شد. در ۱۹۹۱ پس از فرو پاشی جهانی کمونیسم، سیاست خارجی ایالات متّحده با بحران معنا مواجه شد، اما پس از چندی گروه القاعده با چند اقدام تروریستی علیه امریکا خیلی زود بنیادگرایی اسلامی را جانشین کمونیسم کرد و این موجب شد سیاست خارجی ایالات متّحده امریکا مجدداً فعال شود تا آنکه پس از حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک و واشینگتن زمینه حمله و حضور نظامی امریکا در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ در افغانستان مساعد شد.[۱]

نگاه از دور به تحولات افغانستان در زمان اشغال توسط اتحادجماهیرشوروی موجب شد امریکائیان کم کم به اهمیت افغانستان پی ببرند. چنانچه ایلی کراکوسکی که مامور وزارت دفاع امریکا و مسئول بخش افغانستان در دهه هشتاد میلادی بود می‌گوید:

"افغانستان همیشه برای ما اهمیت داشته است، این کشور در تقاطع راهی قرار گرفته است که قلب دنیا را به شبه قاره هند پیوند می‌دهد. این کشور اهمیت خویش را از موقعیتش کسب می‌کند. موقعیتی که در مرز دریا و خشکی قرار گرفته و نقطهٔ تلاقی قدرت‌های جهانی تاریخ بوده است. مغولها و اسکندر کبیر از همین راه گذشتند و بازی بزرگ روس‌ها و انگلیس‌های قرن نوزدهم هم در همین جا صورت گرفت. در قرن بیستم میلادی هم، افغانستان مرز دو قدرت بزرگ جهانی بود. با آزادی جمهوری‌های آسیای میانه که همه آنها دور از آبهای گرم واقع شده‌اند، افغانستان محور استراتژیک منطقه شد. آنچه در افغانستان واقع می‌شود در همه دنیا تأثیر خواهد گذاشت."[۲]

شاید بزرگترین اشتباه ایالات متّحده در افغانستان این بوده باشد که بعد از خروج نیروهای شوروی از این کشور، امریکا هم از قضایای سیاسی آن کناره‌گیری کرد و غافل از آنکه

این کشور اسلامی زمینه گردآوری بنیادگرایان اسلامی را از اقصی نقاط جهان در خود دارد به آن بی‌تفاوتی نشان داد.

در ورای حادثه ۱۱ سپتامبر و پس از آنکه مبارزه با تروریسم در محور سیاست‌خارجی نوین ایالات‌متّحده قرارگرفت، فرد نومحافظه‌کاری چون کرات‌هامر گفته بود:

"دیدگاه قوی من دربارهٔ اهدافمان این است که همانا ناگزیریم با افغانستان آغاز کنیم. آنجا باید جایی باشد که بتوانیم قدرتمان را به معرض نمایش بگذریم و همچنین، موفق شویم. ما نباید پیروزی کامل را در پیدا کردن اسامه از قاره‌ای به قاره دیگر بدانیم و موفقیت را چنین معنا کنیم، بلکه پیروزی باید با سقوط کامل رژیم طالبان معنا پیدا کند. حمله به افغانستان برای تمامی رژیمهای دیگری که به نوعی از تروریسم حمایت می‌کنند یا به آنها پناه می‌دهند، حاوی یک پیام و اولتیماتوم است. هدف ما این است که این مرداب و لجن‌زار را نابود کنیم و با حذف پناهگاههای تروریستی در دولت‌های مستقل، این کار را انجام خواهیم داد. اگر دولتهای مستقل از ما بترسند و فکر کنند ممکن است واژگون شوند، کمتر به حمایت از تروریسم علاقه‌مند خواهند بود. به علاوه، اگرچه تروریست‌ها به صیانت نفس بی‌اعتنا هستند و دست به اقدامات انتحاری می‌زنند، دولتها غیر منطقی نیستند و نمی‌خواهند سقوط کنند. ما درباره حکومتهای انتحاری، تجربه اندکی داریم. فشار و قدرت باید بر دولتها اعمال شود نه بر افراد. کوچکترین و ضعیفترین دولت، افغانستان است و بعد از آن، ما باید فشار را روی دولتهایی قرار دهیم که به نوعی به تروریسم، کمک یا آنها را پنهان یا فعالیتهای تروریستی را داخل کشورشان تحمل می‌کنند".[۲]

به‌هرحال ایالات متّحده با توجه به این فضای فکری به افغانستان آمد و پیش‌بینی می‌شود حضورش را کماکان در این کشور تداوم دهد. در پی این حضور، منافع فراوانی هم از لحاظ تسلیحاتی و استراتژیک بدست آورد. افغانستان به عنوان قلب آسیا زمینه تحکیم نفوذ امریکا در مرکز استراتژیک آسیا (نقطه تلاقی منافع استراتژیک روسیه، چین و ایران به عنوان کشورهایی که هژمونی امریکا را به چالش‌کشیده‌اند) را فراهم خواهد کرد. کنترل تحرکات

سیاسی کشورهای منطقه که برخی از آنها هسته‌ای‌اند و در عین‌حال به دلیل پتانسیل‌هایی که این منطقه برای پناه‌دادن و رشد گروه‌های تروریستی دارد و همچنین مساعد بودن این کشور برای کشت و قاچاق مواد مخدر و نیز وجود ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)، فرصت راهبردی مساعدی برای بهره‌برداری عظیم از پروژه‌های نظامی (گسترش تسلیحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت تفوّق و هژمونی امریکا) و اقتصادی (کنترل و بهره‌گیری از منابع عظیم انرژی منطقه) تدوین‌کنندگان استراتژی نوین امنیت ملی ایالات متّحده برای قرن ۲۱ خواهد بود.

ب) ایالات متّحده، افغانستان و قدرتهای منطقه‌ای

چنانچه بحث نمودیم ایالات متّحده آمریکا تا قبل از ۱۱ سپتامبر به ویژه بعد از خروج نیروهای شوروی توجه چندانی به افغانستان نداشت. شاید به این دلیل که این کشور در تقسیم بندیهای جهانی فاصله زیادی از «مرکز» و «شبه پیرامون» داشت. اما حادثه ۱۱ سپتامبر نشان داد کشورهای کوچک و فراموش شده نیز می‌توانند تأثیرات بزرگ و به‌یادماندنی در تحولات بین‌المللی برجای بگذارند.

تاکنون در مباحث پیشین کتاب به این نتیجه رسیدیم که ایالات متّحده اهداف چندگانه‌ای را در جهت مبارزه با تروریسم در افغانستان پیگیری می‌کند. بدون شک افغانستان امروز جایگاه ارزنده‌ای در سیاست خارجی آمریکا دارد و چنانچه مشاهده کردیم حملهٔ قوای ائتلاف علیه طالبان فرصت راهبردی دیگری بود که باعث شد اهداف بلند مدت آمریکا در حوزه‌ی دریای خزر و آسیای مرکزی و قفقاز تحقق یابد، آمریکا با استفاده بهینه از این فرصت، کنترل کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، تسلط مستقیم بر منابع انرژی دریای خزر، دستیابی به کریدور اوراسیا و نظارت بر فعالیت قدرت‌های هسته‌ای منطقه‌ای (چین، هند، پاکستان و احتمالاً ایران) را نصیب خود خواهد ساخت. علاوه برآن چنانچه آمد قدرت رو به تزاید ایالات متّحده برای بقا به پویایی نیاز دارد. ایالات متّحده این عنصر اصلی نئورئالیسم (قدرت) را در منطقه اعمال می‌کند تا بقای هژمونیک خود را تداوم بخشد.

نمودار شماره دو: اهداف استراتژیک ایالات متّحده در منطقه خاور میانه

استفاده از قدرت نظامی برای حفظ امنیت انرژی + اعمال نفوذ بلامعارض در افغانستان و منطقه

دستیابی به قدرت هژمونیک ⇨ بقای دولت ایالات متّحده ⇨ یکسان سازی ارزشی در خاورمیانه بزرگ +

افغانستان در همسایگی کشور بزرگ چین است، در گذشته جزو محدوده جغرافیایی نفوذ روسیه بود و اکنون با پاکستان (متّحد سنتی آمریکا در منطقه)، ایران (دولت ناهمگرا با ایالات متّحده) و کشورهای آسیای میانه با منابع انرژی سرشارشان همسایه است. در اینجا موقعیت هند و جایگاه جدید آن در سیاست خارجی آمریکا در منطقه‌ای که از لحاظ جغرافیایی نزدیک به چین است، قابل تأمل بیشتری است چرا که سابقهٔ تاریخی قوی‌تری دارد.

به عبارت دیگر، از دهه ۱۹۹۰، آمریکا در روابط خود با چین و روسیه با مشکلاتی چند مواجه بود، لذا دنبال فرصتی می‌گشت تا بتواند این کشورها را تحت فشار قرار دهد. آمریکا نتوانست با توسل به حقوق بشر، فشار لازم را به این دو کشور وارد کند، اما یازدهم سپتامبر فضایی ایجاد کرد که در آن، ادعاهای آمریکا در مورد تهدیدات تروریستی مشروعیت پیدا کرد و ملموس شد. این کشور، تحت عنوان مبارزه با تروریسم در صدد تشکیل ائتلافی جهانی برآمد. ائتلافی‌که رهبری آن با خود آمریکا بود. این بار برخلاف گذشته، کشورهای مخالف، دیگر نمی‌توانستند از اهداف نامشروع (به زعم چین و روسیه) آمریکا که هدف نهایی آن، سلطه‌طلبی بود سخن به میان آورند. از این منظر، حملهٔ آمریکا به افغانستان را می‌توان مقدمهٔ یک«استراتژی بزرگ» دانست که جزئیات آن یک‌سال بعد در استراتژی امنیت ملی آمریکا (در سال ۲۰۰۲) آشکار شد.[٤]

این برای اولین بار در تاریخ ۲۲۹ ساله آمریکا است که این کشور مجموعه‌ای از مؤلفه‌های قدرت را دارد و این امکان را به وجود آورده است که دوستان و دشمنان را به طور همزمان با تهدید و توسّل به استفاده از قدرت برتر خود به‌سوی خواست‌های استراتژیک سوق دهد. قدرت هژمونیک آمریکا، رخوت سیاسی در خاورمیانه و افول تاریخی آلمان و فرانسه در کنار

قاره‌ای شدن قدرت روسیه، فرصتی تاریخی برای محافظه کاران جدید حاکم بر آمریکا فراهم کرده است که حوزه امنیتی آمریکا را به منطقه‌ای گسترش دهند که در صورت موفقیت، به لحاظ اقتصادی و فرهنگی، آمریکا را برای زمانی طولانی از لحاظ جهانی در موقعیتی متمایز قرار خواهد داد.(۵)

اما ایالات متّحده آمریکا برای توجیه هر گونه عملیات نظامی خود در افغانستان چنانچه خواهد آمد از طریق شورای امنیت اقدام کرده است و به‌رغم برخورداری از حق دفاع مشروع (طبق دکترین نظامی جدید پرزیدنت بوش) برای خود این حق را محفوظ می‌داند که با کمک‌های سازمان‌های دفاعی بین‌المللی مثل ناتو و نیروهای پاسدارصلح سازمان ملل متّحد[1] حملات نظامی علیه القاعده وطالبان را ترتیب دهد، سپس حضور خود را در افغانستان و بازسازی این کشور دنبال کند.

اینک موقعیت سه کشور قدرتمند منطقه‌ای یعنی **روسیه، چین و هند** که نزدیکی بیشتری با بحث ما دارند و جایگاه آنها را در سیاست منطقه‌ای ایالات متّحده آمریکا پس از حضور در افغانستان بررسی می‌کنیم:

۱) روسیه

پیشینه روابط رقابت آمیز ایالات متّحده و روسیه به میزان زیادی به دوران پس از پایان جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد باز می‌گردد. چنانچه در فصول پیشین بررسی شد، جنگ سرد و رقابت‌های ایدئولوژیک دو ابر قدرت که به رویارویی دو مکتب کمونیسم و کاپیتالیسم در بیش از چهاردهه انجامید، سیاست‌ها و تئوریهای بین‌المللی را حدود نیم قرن تحت تأثیر قرار داد. این مبارزه اگرچه با پیروزی ایالات متّحده و شکست کمونیسم به‌طور خفته‌ای پایان یافت، لیکن قدرت نظامی روسیهٔ جدید هنوز یکی از دغدغه‌های سیاستگذاران ایالات متّحده است. قدرت دیگر روسیه "نفت و گاز" این کشور است؛ روسیه که مقام اول را در منابع گاز جهان دارد، به عنوان بزرگترین تولیدکنندهٔ نفت خارج از چارچوب سازمان اوپک

1. ISAF

نیز قابلیت تولید نزدیک به دوازده میلیون بشکه در روز را دارد و در سیاست‌های آمریکا برای تعدیل قدرت و انحصار سازمان اوپک نقش کلیدی بازی می‌کند. در کنار آمریکا، نفت آذربایجان، تاجیکستان و قزاقستان در تعدیل سیاست‌های اعضای اوپک و قیمت واقعی نفت، اهمیتی به سزا دارند.[۶]

اگر چه روسیه به عنوان وارث امپراطوری بیزانتین شرق هنوز توانمندی فراوانی برای تعیین معادلات سیاسی بین‌المللی دارد، واقعه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم، آنچنان در روابط جهانی قدرتهای بزرگ تاثیر گذاشت که با جرأت می‌توان گفت نزدیک‌ترین نقطهٔ روابط روسیه با آمریکا در نیم قرن گذشته را حادثه ۱۱ سپتامبر به وجود آورد. این نزدیکی تا حدی بود که بعضی از عضویت روسیه در ناتو سخن گفتند. دو ماه بعد از حادثه، جرج رابرتسون[۱] دبیر کل ناتو از شرایطی که پیش‌آمد استقبال کرد و برای ملاقات پوتین به مسکو رفت. پوتین گفت که "*قصد ندارد به ناتو بپیوندد.*" رابرتسون گفت: "*مسکو تا زمانی که امکانات لازم را برای مستقل بودن در اختیار دارد قصد ندارد به ناتو بپیوندد اما شرایط بین‌المللی موجب شده است روسیه با ناتو در مبارزه با تروریسم همکاری کند.*" و این امر بدین معناست که همانطوری که در رویکرد نئورئالیسم گفته می‌شود فشار سیستمیک نظام بین‌الملل تعیین‌کننده و تغییر دهندهٔ رفتار دولتها در عرصه نظام بین‌الملل است.

روسیه برای رسیدن آمریکا به افغانستان و سرکوبی طالبان همراهی زیادی کرد. روسیه در این تلاش آمریکا خود را ذینفع می‌دانست. فرودگاه‌های کشورهای آسیای میانه به روی هواپیماهای آمریکا گشوده شد. شرایط به نحوی جمع شده بود که مسکو را به هر کمکی وادار می‌کرد، اما پس از مدتی متوجه شد آمریکا در صدد است در کشورهای منطقه پایگاه برپا کند و از این به بعد بود که انتقادات از حضور مستمر آمریکا آغاز شد. گنادی سلزینف، رئیس مجلس دومای دولتی روسیه در ۱۰ ژانویه به خبرنگاران گفت:

"*در روسیه از سخنان اخیر مقامات بلند پایه در این باره که این کشور قصد ندارد نیروهایش را از افغانستان و پایگاههای کشورهای آسیای میانه بیرون ببرد تعجب*

---

1. G. Robertson

می‌کند. آمریکایی‌ها که در زمان حضور نظامی شوروی همواره انتقاد می‌کردند حالا می‌گویند قصد دارند با ماندن در افغانستان اشتباه شوروی را تکرار نکنند."[۷]

به هر حال آنطور که به نظر می‌رسد بعد از ۱۱ سپتامبر روابط دو ابر قدرت قدیم اینک بر مبنای مبارزه با تروریسم به نحو قابل ملاحظه‌ای همنوا شده است. جایگاه روسیه در سیاست خارجی ایالات متّحده امریکا به نظر نمی‌رسد دیگر بر اساس ترس یا ایجاد موازنهٔ وحشت تنها به خاطر زرادخانه‌های اتمی روسیه باشد. آنچه موجب خواهد شد دربارهٔ برخی مسائل منطقه‌ای اختلاف نظر به وجود بیاید دلیلی جانبی، اما مهم دارد: بدین معنی، سیاست خارجی دو کشور تا حد زیادی به تحدید مناطق نفوذ سنتی روسیه در منطقه منجر می‌شود. روسیه که افغانستان را از دست رفته می‌داند دیگر حاضر نیست ایران را از دست بدهد. مسائل هسته‌ای ایران و حمایت روسیه (و چین) از این کشور بزرگترین چالش در روابط امریکا ـ روسیه است. ما دیدیم که روسیه در امر مبارزه با تروریسم، کمکها و پشتیبانی عمده‌ای در اختیار آمریکا گذاشت و پایگاههای خود را در ازبکستان در اختیار آمریکا قرار داد و در مقابل، تایید ضمنی غرب از حملات خود بر ضد تروریستهای اسلامگرا در چچن و حامیان آنها را در گرجستان به دست آورد.

همچنین در زمینهٔ مبادلهٔ اطلاعات جهت جلوگیری از به خطر افتادن منافع دو کشور، همکاری روسیه با آمریکا در زمینه مبارزه با تروریسم و حمایت آمریکا از برخورد با گروگان‌گیران چچنی و کمک‌های اطلاعاتی آمریکا جهت فیصلهٔ این حادثه به وضوح، گستردگی همکاری دو کشور را نشان می‌دهد.[۸] به هر حال روابط دو ابر قدرت در جهت مبارزه با تروریسم در افغانستان تا کنون در سطح مطلوبی است و در سطح بین‌المللی نیز ایالات متّحده آمریکا امروزه دومین مقام را در سرمایه‌گذاری در روسیه در دست دارد. همچنین سرمایه‌گذاران امریکایی از طریق دولت خود زمینهٔ تدوین قوانین حمایت از سرمایه‌گذاری در روسیه را فراهم کرده‌اند تا نگرانی امنیتی در قبال سرمایه‌گذاری‌ها از بین برود.

در برخی موارد مثل نفوذ ایالات متّحده در کشورهای حوزه خزر؛ همکاری روسیه را شاهد هستیم و حمایت روسیه از سیاست عراقی جورج بوش نشان دهندهٔ این تمایل به

همکاری سیاسی متقابل است. به نظر می‌رسد مهمترین منشاء چالش بین دو کشور مسئله ایران و دستیابی‌اش به سلاح هسته‌ای است. این مسئله در جای خود به بحث بیشتری نیاز دارد که در این نوشتار نمی‌گنجد. همسایگی افغانستان با جمهوری‌های آسیای میانه موجب شده است امریکا در کنار مبارزه با تروریسم در افغانستان، برخی اهداف را در این منطقه دنبال کند که شاخص‌های آن عبارتند از:

۱- مبارزه با تروریسم، زمینه حضور و استقرار نیروهای آمریکایی را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز میسر کرد. آمریکا با حضور در این منطقه و گسترش چتر امنیتی خود در پی کاهش قدرت روسیه (و ایران) است.

۲- حضور آمریکا در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز مانعی برای ائتلاف احتمالی ایران، روسیه، هند و چین است.

۳- حضور نظامی آمریکا در این منطقه به تطبیق مرزهای ژئوپولیتیکی این کشور با مرزهای جغرافیایی روسیه منجر شده است.

٤- هدف آمریکا از حضور در منطقه علاوه بر مبارزه با تروریسم ارتقاء جایگاه خود در ترتیبات امنیتی منطقه است.

٥- گسترش سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا در سرتاسر منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز برای جلوگیری از ظهور دوبارهٔ توسعه طلبی ایدئولوژیکی روسیه و ایران است.

٦- جلوگیری و کنترل جنگ‌های داخلی و ممانعت از فروپاشی کشورهای نوپا و تازه استقلال یافته، جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی رادیکال ضد غربی، حمایت از دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و تأکید بر رعایت حقوق بشر است.

۷- آمریکا از توانایی خود برای ایفای نقش برجسته در رشد اقتصادی این کشورها استفاده می‌کند.

۸- اعمال نفوذ آمریکا بر جمهوری آذربایجان سبب شد این کشور، در آوریل ۱۹۹۵، ایران را از ۵ درصد کنسرسیوم بین‌المللی نفت محروم کند.

۹- آمریکا نوعی رابطه راهبردی با ازبکستان طراحی کرده است و ازبکستان از گسترش ناتو به شرق حمایت می‌کند.

۱۰- امضای قرار داد انتقال انرژی باکو - جیحان بین آذربایجان، ترکیه، آمریکا و همچنین قرارداد انتقال نفت و گاز ترکمنستان از بستر دریای خزر به جمهوری آذربایجان و ترکیه در جهت تضعیف موقعیت ارتباطی ایران و روسیه.

۱۱- حرکت ناتو به سمت شرق که با اشتیاق کشورهای قفقاز مواجه شده است به تسلط قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر منابع نفتی منجر خواهد شد.

۱۲- آمریکا با بهره گیری از نظریات دانشمندان ژئوپولیتیک و با تکیه بر قدرت بری در آسیای مرکزی و قفقاز و قدرت بحری بر منابع انرژی خلیج فارس و دریای خزر تسلط یافته است.[۹]

این شاخص‌ها برآیند نگرش امنیت‌مدار، مبتنی بر دیدگاه "نئورئالیسم" و اقتصاد محور، براساس رویکرد "نئولیبرالیستی" ایالات متّحده امریکا در منطقه است. حال آنکه سیاست علنی ایالات متّحده جلب همکاری قدرت بزرگ منطقه‌ای یعنی روسیه است تا از این طریق فاصلهٔ زمانی تا رسیدن به اهداف فوق را تسهیل کند، چنانچه یکی از دیپلماتهای بلندپایه آمریکایی اظهار کرده است:

«ما سخت می‌کوشیم با کشورهای کوچک و بزرگ، کهن و نو، بهترین رابطه ممکن را داشته باشیم، اما به دلایل عملی بر روابط با قدرت‌های بزرگ به خصوص قدرت‌هایی که در گذشته با آنها دچار مشکل بوده‌ایم، به ویژه روسیه، هند و چین متمرکزیم. روابط ما با روسیه به طرزی چشمگیر از آن غروب نوامبر ۱۹۸۹ تغییر شکل یافته است. مردم آمریکا و روسیه دیگر زرادخانه‌های موشک را که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود به طرف یکدیگر نشانه نمی‌روند، به یُمن رهبری دو کشور اکنون به شدت از تعداد کارخانه‌های راهبردی اسلحه‌سازیمان کاسته شده است. مسکو نیز شریکی متعهّد در مبارزه با تروریسم و منع گسترش جهانی سلاح‌های کشتار جمعی است. روابط تجاری ایالات متّحده و روسیه نیز گسترش یافته و گسترده‌تر هم خواهد شد، تا جایی که نفع دو جانبه حاصل شود. ایمان به بخش انرژی نیز از اهمیت والایی برخوردار است. روابط جدیدی که میان روسیه و ناتو در حال شکل‌گیری است نیز بر واقعیتی عینی مبتنی است.

حوزهٔ فعالیت شورای ناتو- روسیه طیفی گسترده از تبادل اطلاعات درباره تروریسم تا همکاری جهت رسیدگی به بحرانهای بشردوستانه و حفظ صلح را در بر می‌گیرد».(۱۰)

آنچه در آخر قابل پیش‌بینی نیست اطمینان به عدم واکنش روسیه به گسترش حیطه نفوذ ایالات متّحده در فراتر از مرزهای افغانستان است. اما به نظر می‌رسد روسیه تا به حال، حضور ایالات متّحده را به عنوان یک **هژمون خوش‌خیم** در کنار خود پذیرفته و به همین دلیل است که آمریکا با مشکل چندانی در منطقه روبرو نشده است. وجود دشمن مشترکی به نام بنیادگرایی اسلامی و تروریسم، نقطه پیوند و همپوشانی منافع دو ابر قدرت تاریخی شده است و روسیه نیز منافع بین‌المللی خود را فدای منافع کوچک نخواهد کرد، حداقل فعلاً چنین نشان داده است.

۲) چین:

افغانستان در شمال شرقی از طریق تنگه واخان حدود ۸۰ کیلومتر با چین مرز مشترک دارد. استان سین‌کیانگ که در مرز چین با افغانستان قرار دارد دامنگیر نا آرامیهای فراوانی است که غالباً از طرف تندروان مسلمان چینی مقیم این ایالت گریبانگیر چین است. این حرکت‌های بنیادگرایانه که در زمان حکومت طالبان تشدید شده بود اینک کمتر شده است. نقطه عطف روابط امریکا با "غول خفته شرق" نیز که اکنون به سمت پیمودن پله‌های ترقی در حرکت است در حادثه ۱۱ سپتامبر تبلوری دو باره یافت. چنانچه وزیر خارجه چین گفته است: *"حادثه ۱۱ سپتامبر روابط آمریکا و چین را نزدیک تر کرده است."*

از نظر آمریکا چین کشوری قدرتمند و دارای حق وتو در آسیا است که با دیگر کشورهای قاره آسیا تفاوت دارد. چین همواره در شرایط مختلف مورد توجه مقامات امریکایی قرار داشته است. بعد از بحران ناشی از ۱۱ سپتامبر آمریکا می‌بایست حمایت کشورها را در مبارزه با تروریسم بگیرد و پیشاپیش این مبارزه حرکت کند. موافقت چین لازم بود تا عملیات نظامی در افغانستان با اطمینان بیشتری انجام پذیرد. به علاوه ٦۲ نفر

چینی در میان مفقود شدگان واقعهٔ نیویورک و تخریب مرکز تجارت جهانی بودند. پس از واقعه، چین توجه داشت که استفاده صحیح از این فرصت می‌تواند روابط دو کشور را از سردی خارج کند و همکاری بیشتر را سبب شود. گرچه چین مثل آمریکا در معرض حملات تروریستی قرار ندارد، اتحاد در این مبارزه را پذیرفت. در عین حال همراهی آمریکا را در مورد تایوان، سین‌کیانگ و تبّت خواهان است. چین تأکید می‌کند هر گونه اقدام نظامی در رابطه با حملات تروریستی باید بر اساس شواهد و مدارک کافی باشد، به غیر نظامیان لطمه وارد نکند و اصول حقوق بین‌الملل رعایت شود. همچنین حمایت چین از ایالات متّحدهٔ آمریکا در جنگ علیه تروریسم مشروط به عدم مداخله در امور سایر کشورهاست. چین با طرح لزوم رعایت قوانین بین‌المللی و اتخاذ هر گونه تصمیم و عملی کردن آن در چارچوب شورای امنیت، می‌خواهد صاحب نظر باشد. حملهٔ آمریکا به افغانستان از دیدگاه چین جنبهٔ مثبت و منفی دارد.

حمله به افغانستان باعث فرار تروریستها و افراطیون از این کشور به آسیای مرکزی شد و این امر در مسلمانان استان سین کیانگ تاثیر می‌گذارد. از طرف دیگر در صورت وقوع چنین امری دولت چین همان حربه امریکا را برای سرکوب مسلمانان تجزیه طلب به کار می‌برد، چنانچه روسیه این توانایی را در چچن اعمال می‌کند.(۱۱) مبارزه همه جانبه ایالات متّحده آمریکا با تروریسم برای همه کشورهای جهان، زمینه‌ای مساعد کرد تا بدون دغدغه‌های دموکراتیک به سرکوب جنبش‌های بنیادگرایانه (اسلامی) در کشورهای خود بپردازند.

اینک ایالات متّحده آمریکا امیدوار است همکاری بیشتر چین را در زمینه عدم تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی در جهان جلب کند و چین نیز قدمهای مثبتی در این زمینه برداشته است. امریکا برآن است با چالش نظامی-اقتصادی چین در بلندمدت مقابله کند و در عین حال به ارتقای روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بیاندیشید. این اقدامات در پی این هدف است که از حمله نظامی احتمالی چین به تایوان جلوگیری به عمل آید.

روابط اقتصادی چین با ایالات متّحده بسیار زیاد است و دو کشور منافع بین‌المللی ومتقابل فراوانی دارند. در سطح منطقه‌ای نیز چین کمک‌های فراوانی در مبارزه با تروریسم و بازسازی در افغانستان کرده است. اگرچه برخی معتقدند هژمونی چینی غیر ممکن است و

تهدیدات هژمونی چین معاصر به دلیل توانایی‌های آن دچار محدودیت است، باید به بعضی اقدامات خوش‌بینانه تکیه کرد تا بتوان دگرگونی آرام را از یک اقتصاد در حال توسعه به یک هژمونی منطقه‌ای پیش‌بینی کرد. نیاز به اصلاحات اقتصادی مداوم، شکنندگی سیستم بانکی، عقب ماندگی تکنولوژیکی، نامطمئن بودن انتقال سیاسی و چالش حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی همزمان با رشد اقتصادی، همگی به دشواری راه هژمونی چین اشاره می‌کنند.[۱۲]

اما این به معنای نادیده انگاشتن نقش چین در تحولات کلان بین‌المللی نیست. رقابت‌های چین با روسیه در منطقه و جهان برای گستردن حیطهٔ نفوذ خود، برای ایالات متّحده درخور اهمیت است. هسته‌ای شدن احتمالی ایران و موضع تقریباً مشترک دو کشور به این مسئله برای امریکا مهم است. رقابت‌های هند و پاکستان نیز که اولی با روسیه و همچنین با آمریکا همنوا است و دومی متّحد آمریکاست کماکان قابل توجه است.

در پایان باید یادآور شد دست‌کم تغییر در روابط آمریکا با چین شگرف و شاید موقتی باشد. دولت بوش پیش از یازدهم سپتامبر اظهار کرد *"چین بزرگ‌ترین تهدید برای صلح جهانی است."* این بحث اکنون فروکش کرده است و جمهوری خلق چین به نوبه خود به سرعت دست به کار شد و اشاره کرد *"این کشور به شدت با تروریسم در سراسر جهان – و به ویژه در استان مسلمان‌نشین سین کیانگ- مخالف است".*[۱۳]

۳) هند:

روابط دیرینهٔ فرهنگی و اقتصادی افغانستان و هند موجب شد این کشور همواره در رقابت با پاکستان، توجه بیشتر و مطلوب‌تری به افغانستان داشته باشد. این قضیه در نحوه برخورد با مسئله حضور امریکا درافغانستان و مساعدت‌های قابل توجه هند به بازسازی افغانستان به وضوح قابل مشاهده است.

با حمایت پاکستان از طالبان و اشتباهات آشکار این کشور در افغانستان که موجب شد حوادث تروریستی وحشتناکی در جهان اتفاق بیفتد، جایگاه پاکستان در سیاست خارجی ایالات متّحده تنزل یافت. با از بین رفتن محدودیت‌هایی که از انبساط ایدئولوژیک از تعاملات بین‌المللی به وجود آمد، ایالات متّحده آمریکا به‌جهت اجتناب‌ناپذیر بودن رقابت استراتژیک با

چین، الزام همکاری با هندوستان را به نیکی دریافت و به جهت عدم وجود سابقه تاریخی منازعه، فقدان رقابت منطقه‌ای و جهانی، ضرورت‌های اقتصادی و تفاهم ارزشی، آمریکا حرکت به سمت هندوستان در جهت ایجاد روابط دوستانه و نزدیک‌تر را مطلوب یافت.[۱۴] اگرچه، با توجه به اختلافات تاریخی و ایدئولوژیک بین شوروی و چین و نزدیکی تاریخی پاکستان با آمریکا واضح بود که در دوران جنگ سرد شرایط حاکم بین‌المللی ایجاب می‌کرد هندوستان برای برآوردن نیازهای امنیتی و جلوگیری از درهم فروریزی بافت داخلی کشور به سوی شوروی به عنوان یک متّحد استراتژیک گرایش یابد. این گرایش بیش از آن که بازتاب ملاحظات اقتصادی، تاریخی، سیاسی و ارزشی باشد بر آمده از ملاحظات جغرافیایی و نگرانی‌های نظامی بود.[۱۵] علاوه بر این مبارزه ایالات متّحده با تروریسم به هند این فرصت را داد که به بهانه مبارزه با تروریسم، بنیادگرایان اسلامی در منطقه کشمیر را محدود کند و پاکستان را به خاطر حمایت از آنها تحت فشارهای بین‌المللی قرار دهد. روابط دو کشور هند و ایالات متحده در حال حاضر در سطح بالایی قرار دارد و امضای معاهده اتمی موسوم به «۱۲۳» موجب تغییر شگرفی در معادلات امنیتی جنوب آسیا شده است.

نتیجه‌گیری

اگر چه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم موجب همگرایی اکثر کشورهایی با آمریکا شده است که پیشتر در رقابت با آن بوده‌اند، مسائل مهمّی در منطقه وجود دارد که باعث می‌شود ایالات متّحده در سیاست درازمدت به آن توجه کند؛ جمعیت فراوان این سه قدرت شرقی به اضافه سهم عمده‌ای که این کشورها در اقتصاد جهانی به خود اختصاص داده‌اند و نیز هسته‌ای شدن منطقه (که ایران هم اخیراً به آن پیوسته است) همه دلایلی است که موجب شده است عمق استراتژیک این سه کشور قدرتمند آسیایی یعنی افغانستان در اختیار ایالات متّحده باشد تا از این طریق تحولات و تأثیرگذاری هر سه کشور را در معادلات سیاسی اقتصادی و نظامی جهانی تحت نظر داشته باشد.

ایالات متّحده برای بقای هژمونیک خود به قدرتمند ماندن نیاز دارد. تعامل یا تقابل با قدرتهای رقیب می‌تواند تا اندازه قابل توجهی در تدوین سیاست خارجی امریکا تأثیر بگذارد.

این بهترین فرصت برای ایالات متّحده است تا با حضور خویش در این منطقه استراتژیک، منافع طویل‌المدت خویش را پیگیری و با مبارزه ریشه‌ای با تروریسم و کشت و قاچاق مواد مخدر در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراتیزه کردن منطقه، رویای حکومت جهانی لیبرال دموکراسی را به حقیقت نزدیک‌تر کند. افغانستان منطقه‌ای است که مؤلفه‌های قدرت محور نئورئالیسم و جنبه‌های اقتصاد- دموکراسی محور نئولیبرالیسم را در کنار هم و به نفع یکدیگر، عملیاتی کرده است و می‌تواند بدون ایجاد واکنشی شدید، زمینهٔ تداوم حضور ایالات متحده را در کنار رقبای استراتژیکش فراهم کند.

یادداشت‌ها

۱. علی رحمانی، " ناتو در افغانستان،" ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۱۸، سال ۱۳۸۳، ص ۱۵.

۲. بشیر احمد انصاری، " ما و امریکا ازنخستین تماس تا نخستین پایگاه، " ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۱۸، سال ۱۳۸۳، ص ۱٦.

۳. ناصر فرشاد گهر، " سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر،" ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، ۱۳۸۱، جلد ۱۲، ص ۲۰۳.

۴. رحمن قهرمانپور، " حضور امریکا در افغانستان و منافع ملی ایران،"، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۵.

۵. حسین دهشیار، ***سیاست خارجی امریکا در آسیا***، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۳۹.

۶. حسین دهشیار، پیشین، ص ٤۳۷.

۷. جلال مدنی، ***مبانی و کلیات علوم سیاسی***، جلد ششم، تهران: نشر پایدار، ۱۳۸۳، ص ۲۰٦.

۸. حسین دهشیار، پیشین.

۹. امیر محمد حاجی یوسفی، " امریکا و عربستان پس از اشغال عراق: سیاست پیشگیری دموکراتیک،" ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، ص ٥٤.

۱۰.حسین دهشیار، " خاورمیانه دموکراتیک: ناکجا آباد امریکا، " ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳، ص۳۸.

۱۱. جلال مدنی، پیشین، ص ۲۰۷.

۱۲. ارسلان قربانی شیخ نشین، " روابط چین- امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، " ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال چهارم، شماره ٤، ۱۳۸۲، ص ۱۷٤.

۱۳. رابرت جرویس، " یک ارزیابی موقت از یازدهم سپتامبر: ابعاد ثابت و متغیر نظام بین‌الملل، " ترجمه سید مهدی حسینی متین، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال ۵، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۲۹.

۱۴. حسین دهشیار، ***سیاست خارجی امریکا در آسیا***، پیشین، ص ٤۰۷.

۱۵. همان، ص ٤۰٦.

فصل ششم

همکاری‌های اتلانتیکی: ایالات متّحده امریکا، ناتو و استقرار ثبات و امنیت در افغانستان

مقدمه

در تاریخ سابقهٔ حضور ایالات متّحده امریکا و به‌ویژه ناتو در افغانستان کمرنگ بوده است. این متحدان اتلانتیکی هیچگاه به مانند امروز به اهمیت استراتژیک افغانستان پی نبرده بودند، لذا علاقه‌ای هم به حضور و اقدام در این کشور فقیر و دور افتاده نمی‌دیدند. حتی در زمان حمله شوروی به افغانستان نیز جز برای حمایت از مجاهدین افغان، نمود کمرنگی در این کشور داشتند. تا اینکه بالاخره حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حضور القاعده و طالبان در افغانستان موجب شد امریکا در جهت مبارزه با تروریسم و امحای گروه طالبان و شبکه القاعده، مستقیماً وارد افغانستان شود و با همکاری جامعهٔ بین‌المللی و سپس با حضور سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو (اوت ۲۰۰۳)، سیر تحولات این کشور را مدیریت کند. فراموش کردن افغانستان تبعات سنگینی برای امریکا داشت. اما سیاست خارجی واقعگرایانه متکی بر دیدگاه نئومحافظه‌کاران در فردای ۱۱ سپتامبر این فرصت را برای ایالات متّحده فراهم کرد تا

با حضور در افغانستان، اهداف هژمون محور خود را دنبال کند. سیاست خارجی امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حول محورهای زیر در افغانستان شکل گرفت: به کار بردن تئوری «جنگ پیشگیرانه در مبارزه با طالبان و القاعده»، «تحکیم صلح و ثبات در افغانستان» و «دولت - ملت‌سازی» در این کشور. در این فصل دو محور اصلی از اهداف ایالات متحده و ناتو یعنی مبارزه با طالبان و القاعده و تحکیم صلح و ثبات در افغانستان بررسی می‌شوند. اقدامات اساسی در روند دولت- ملت‌سازی در فصل آتی بررسی خواهد شد.

مبارزه با طالبان و القاعده و تحکیم صلح و ثبات بعد از آن از چالشهای مهم پیش روی امریکا و قوای ناتو در افغانستان بود. وجود گروه‌های مسلح شبه نظامی بازمانده از دوران جنگ‌های داخلی که به صورت غیر قانونی از شیوه‌های مسلحانه برای بسط حاکمیت محلی خویش استفاده می‌کردند و همچنین مشکلات قومی از بزرگترین مسائلی بود که روند صلح و امنیت را در افغانستان با مشکل مواجه می‌کرد. به طور کلی استراتژی نئولیبرالیستی امنیت ملی امریکا برای مبارزهٔ جهانی با تروریسم کشتارجمعی دارای ابعاد سیاسی، تحقق دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد است و در این جهت براساس تئوری نئورئالیسم استفاده از قدرت برای تأمین امنیت و انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات جدی و مهلک لازم پنداشته می‌شود. ایالات متّحدهٔ امریکا سیاست‌های مذکور را در دو بستر سیاست مستقل سیاسی و نظامی و بستر سیاست همکاری با اروپا، متّحدین واشنگتن و **ناتو** دنبال می‌کند. از اهداف سیاست چند جانبهٔ امریکا، تلاش برای توانمندسازی سازمان ملل متّحد برای انطباق با شرایط جدید بین‌المللی، همکاری دوستانه با سایرقدرتهای بزرگ و تقویت هرچه بیشتر نهادهای منطقه‌ای است. اهداف مذکور بیشتر برای تقویت و نهادینه کردن ائتلاف بین‌المللی و منطقه‌ای برای مقابله با تروریسم کشتارجمعی است. این مسائل و تدابیری که ایالات متّحده و جامعه بین‌المللی برای حل آن اندیشیده‌اند موضوع این فصل را تشکیل می‌دهد.

الف) مبارزه با طالبان و القاعده(در بستر تئوری جنگ پیشگیرانه):

بنا بر اسناد و شواهد موجود که کمیسیون بررسی حادثه ۱۱ سپتامبر جمع‌آوری کرده به ناگاه رسانه‌های جهانی در معرض این ادعای ریاست جمهوری و سایر مقامات ارشد ایالات

متّحده قرار گرفتند که گروه القاعده مسبب اصلی این عملیات تروریستی شناخته شده است. بن لادن ناراضی سعودی که در دوران جهاد ملت افغانستان علیه اشغالگران شوروی وقت درکنار مجاهدین ایستاده بود، با کمک ۶۰ میلیارد دلاری دولت آمریکا به مجاهدین افغان طی سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ گروه القاعده را تأسیس کرد.[1] وی که در هماهنگی با نهادهای استخباراتی CIA و ISI پاکستان از نزدیک‌ترین متّحدین گروه‌های جهادی به حساب می‌آمد پس از خروج نیروهای شوروی در ۲۶ دلو (بهمن) ۱۳۶۷ از افغانستان و سپس تشکیل دولت اسلامی توسط مجاهدین، آهسته آهسته اقدامات ضد آمریکایی خود را آغاز کرد. همان نیروهایی که با کمک ایالات متّحده و با تکیه بر مسائل مذهبی، علیه اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان آمده بودند در سالهای ابتدایی دهه ۷۰ شمسی به خیل مخالفین آمریکا پیوستند و زمینه‌ساز پیدایش گروهی شدند که دوران سیاه تاریخ افغانستان را از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ ه .ش. رقم زد.

به عقیده برخی از صاحبنظران، منشاء پیدایش طالبان و تروریسم در افغانستان، به گروه‌های تندرو مذهبی باز می‌گردد که به خاطر سد نفوذ کمونیسم شکل گرفته و اکثراً در پاکستان آموزش‌های دینی و نظامی دیده بودند. حمله نیروهای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹م، دولت ایالات متّحده را به این سمت سوق داد که با همکاری دولت پاکستان به بسیج و تجهیز نیروهایی بپردازد که به جهت گرایش‌های مذهبی حضور نیروهای بیگانه را غیر قابل قبول یافته بودند. با تشویق آمریکا، حمایت مالی چهار میلیارد دلاری عربستان سعودی و پذیرش پاکستان، تا آغاز دههٔ ۱۹۹۰ از یکسو مدارس مذهبی در مناطق پشتون‌نشین پاکستان ایجاد شد تا نیروی انسانی لازم را برای جنگ در افغانستان تربیت کند، همچنین افرادی که از کشورهای مسلمان شمال آفریقا و منطقه خلیج فارس جذب شده بودند به پاکستان گسیل شدند تا تعلیمات نظامی را فرا گیرند.

در این مدارس بر ابعاد مذهبی و ایدئولوژیک تعلیمات تأکید می‌شد و از مباحث مدوّن و علمی هیچ گونه صحبتی نبود. خروج شوروی از افغانستان نه‌تنها به پایان کار این مدارس منجر نشد بلکه تعداد آنها در پاکستان افزایش یافت و کنترل اسلام‌آباد بر آن نیز پایان پذیرفت. در دههٔ ۱۹۹۰ تعداد این مدارس به صورت مداوم افزایش یافت، به نحوی که امروزه نزدیک

به پنجاه هزار مدرسه مذهبی در پاکستان خصوصاً در مناطق پشتون نشین وجود دارند که تحت کنترل گروه‌ها و ساختارهای غیر دولتی قرار دارند. تدریس در این مدارس مذهبی کاملاً به‌دور از مباحث عرفی است و تزریق کنندگان ایدئولوژی به این مدارس خواهان عملکرد نهادها و ساختارهای سیاسی و اجتماعی بر اساس مبانی اسلامی‌اند.[۲] هنگامیکه نقش این گروه‌ها در حادثهٔ یازدهم سپتامبر مشخص شد، ایالات متّحده بنابراین گفتهٔ هنری کسینجر که گفته بود: ***«بقای یک ملت مسئولیت اول و آخر آن است و نباید مورد محاصره یا در معرض خطر قرار گیرد»*** به جنگ همه جانبه جهت امحای تروریسم روی آورد و در بدو امر بود که در روز دوشنبه ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱ جرج بوش در مصاحبه‌ای با خبرنگاران در باغ رز گفت:

«امروز حمله اساسی ما در جنگ علیه تروریسم آغاز می‌شود. امروز ما تهدید کرده‌ایم که به سازمانهای مالی گروه‌های تروریسم بین‌المللی حمله کنیم.»

وی به دستور قطعی و لازم‌الاجرای خود به بانکها مبنی بر مسدود کردن موجودی و حسابهای چندین سازمان تروریستی و رهبرانشان که در مجموع ۲۷ مورد بودند اشاره کرد. پرزیدنت بوش گفت:

«ما تعادل دارایی بین‌المللی را به وسیله اجرای این قوانین توسعه بخشیده‌ایم. لیست ۲۷ در واقع آغاز و شروع کار ماست.»

مبارزه با تروریسم در بدو امر با مسدود کردن دارایی و از طریق فشارهای اقتصادی شروع شد تا بدین طریق توانمندی تحرّکات آنها در مرحلهٔ بعدی حمله، سلب یا حداقل محدود شود. مرحلهٔ دوم از فاز حمله علیه تروریسم اقدام نظامی بود. نیروهای نظامی امریکا که از طریق هوایی، نیروهای مجاهدین را در جنگ با طالبان حمایت می‌کردند پس از پیروزی بر طالبان مجال آن را یافتند تا در افغانستان مستقر شوند. انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات تروریستی اولین اقدامی بود که می‌بایست انجام می‌شد و تا اکنون این اقدام بعد نظامی و سخت‌افزاری خود را می‌پیماید. پس از استقرار نیروهای امریکایی برای تأمین امنیت در کابل و سایر شهرهای مهم افغانستان، نیروهای ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم به رهبری امریکا تلاش خود را برای محو تروریسم ادامه دادند. طالبان از اکثر مناطق مهم

افغانستان فرار کردند و تجهیزات دفاعی آنها در هم ریخته شد. از آنجایی که الگوی جنگی ایالات متّحده در افغانستان مبارزه با تروریسم بین‌المللی و استفاده از تئوری جنگ پیشگیرانه بود، حملات گسترده علیه طالبان و القاعده ادامه یافت تا در نهایت این گروه‌ها را به مناطق مرزی افغانستان با پاکستان کشاند (در وهله اول به کوههای" تورا بورا" که دسترسی آسانی ندارد).

مفهوم جنگ پیشگشرانه نیاز به واکاوی دارد. در اسناد رسمی پنتاگون جنگ پیشگیرانه[1] آغاز نبرد در شرایطی است که درگیری نظامی نزدیک نیست ولی گریزناپذیر است و تاخیر در آن خطر بزرگی به دنبال دارد. ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم که پس از یازده سپتامبر به رهبری امریکا و در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و حقوقی تشکیل شده بود، ناتو و دیگر اعضای این ائتلاف را برابر با ماده ۵ اساسنامه پیمان آتلانتیک شمالی در کنار ایالات متّحده قرار داد تا علیه تروریسم بین‌المللی طالبان و القاعده مبارزه کنند. ضربات پیشیگرانهٔ هوایی و موشکی امریکا در مبارزه برای آزادسازی افغانستان از سیطرهٔ طالبان و القاعده نمود عینی پیدا کرد و در سریعترین زمان ممکن مراکز کنترل، فرماندهی، دفاعی، مخابرات و اردوگاههای آموزش آنان هدف حملات هوایی و موشکی قرار گرفت و شهرهای حساسی چون کابل، قندهار، هرات، جلال‌آباد و مزار شریف از دست آنها خارج شد. در مرحله نهایی بمباران سنگین موسوم به بمباران فرشی با بمب‌افکن‌های استراتژیک علیه مرکز تجمع طالبان و القاعده انجام شد. بمب‌افکن‌های B۱، B۲ و B۵۲ به بمباران لیزری و پرتاب موشکهای هدایت شونده لیزری کروز و سوپرکروز پرداختند و هواپیماهای هرکولس به انتقال نیروهای پیاده تکاور ائتلاف در مناطق تجمع طالبان و القاعده مبادرت ورزیدند.[۳]

قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳شورای امنیت سازمان ملل‌متّحد علیه تروریسم و اقدامات القاعده در کشورهای افریقایی و عربستان علیه امریکا موجب شد یک ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم تشکیل شود. شبکه القاعده نیز توانسته بود تروریسم بین‌المللی را به تروریسم

---

1. Preventive War

کشتارجمعی تسری دهد به نحوی که این تهدید از سوی بن‌لادن مطرح گردیده بود. قطعنامه‌های ذکر شده بزرگترین پشتوانه ایالات متّحده در نبرد علیه القاعده و طالبان بود. در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ **«عملیات مدت‌دار آزادسازی افغانستان»** (به تعبیر پرزیدنت جرج دبلیو بوش) آغاز یافت. همکاران بین‌المللی ایالات متّحده در این عملیات را ابتدائاً بریتانیا، کانادا، استرالیا، آلمان، فرانسه و برخی از کشورهای آسیایی (نظیر ترکیه)، اروپای شرقی و آفریقایی تشکیل می‌دادند. این عملیات حدود یک ماه طول کشید و در نهایت به پیروزی نیروهای ائتلاف و عقب‌نشینی القاعده و طالبان منجر شد. از آن پس تاکنون و به‌رغم برقراری امنیت نسبی و تشکیل دولت فراگیر در افغانستان، کماکان عملیات تروریستی به ویژه در جنوب افغانستان ادامه دارد. هر چند مدت یکبار شنیده می‌شود در اقدامات تروریستی علیه نیروهای ائتلاف و ناتو چند سرباز و چند قطعه از تجهیزات نظامی آنها منهدم شده است. واقعیت این است که گروه طالبان هنوز، هم دولت و هم امنیت عمومی را تهدید می‌کند. ترور افراد بلندپایهٔ دولتی و کارکنان تیم‌های خارجی برای بازسازی افغانستان نیز مشهود است و دولت پاکستان هنوز بزرگترین پشتیبان گروه طالبان است. اما این به معنای پایان راه نیست، تروریسم باید به صورت ریشه‌ای در افغانستان محو شود و دولت ایالات متّحده با فهم ریشه‌های بومی تروریسم یعنی فقر اقتصادی، قاچاق مواد مخدر، نبود دولت قوی و پاسخگو، بی‌عدالتی، کم سوادی و جهل، مسائل روانشناختی و نبود فرهنگ مدارا و دموکراتیک در برخی از مناطق افغانستان در گام بعدی برای محو تروریسم به بازسازی افغانستان و تثبیت حکومت در این‌کشور همت گمارده است.

ب) تثبیت امنیت و تحکیم ثبات

اولین اقدام ایالات متّحده در روند مبارزه ریشه‌ای با تروریسم در افغانستان، ایجاد «دولت» فراگیر و قدرتمند بود. جنگ‌های داخلی بیش از دو دهه اخیر موجب شده بود این کشور پس از سقوط حکومت سردار محمد داود خان در سال ۱۳۵۷ ه.ش فاقد دولت ملی و فراگیر باشد. به تبع این عدم اقتدار مرکزی، شاهد تشکیل حکومت‌های محلّی تحت فرماندهی شبه نظامیان در مناطق مختلف افغانستان بودیم. این منطقه‌گرایی‌ها که نقطهٔ افتراق آنها بر مؤلفه‌های زبانی،

قومی و گاهاً مذهبی بنا شده بود، بزرگترین تهدید برای تثبیت صلح وحاکمیت مقتدر ملی به حساب می‌آمد. لذا پس از پیروزی بر طالبان، در بدو امر یک کنفرانس بین المللی برای تشکیل دولت جدید افغانستان با مشارکت گروه‌های مختلف سیاسی و نظامی در دسامبر ۲۰۰۱ در شهر بن کشور آلمان دایر شد.[٤]

در این کنفرانس، ساختار آینده دولت افغانستان که قرار شد حامد کرزی، از اول دی (جدی) ۱۳۸۰ قدرت را در کابل بدست گیرد پیش‌بینی شد و برای ایجاد یک دولت ملی و فراگیر به همه گروه‌های مختلف افغان در دستگاه دولت جدید سهم داده شد. چنانچه سه وزارت مهم امورخارجه، دفاع و کشور (داخله) به مجاهدین سپرده شد و سایر سران مجاهدین هم در وزارت‌های درجه ۲و ۳ جایگزین شدند. ترکیب کابینه اداره موقت افغانستان طوری بود که به همهٔ اقوام به اندازه سهم آنها در جمعیت افغانستان حق داده شده بود و این امر یک رضایت نسبی برای اکثر گروه‌های سیاسی فراهم کرد. اما این نوع از توزیع قدرت، توانمندی دولت را به دلیل عدم توجه به اصل شایسته‌سالاری فروکاست.

۱) نقش موافقتنامهٔ بن در جهت تحکیم ثبات

این موافقتنامه به تاریخ ١٤ قوس(آذر)۱۳۸۰ (۵ دسامبر ۲۰۰۱) بین نمایندگان گروه‌ها و تنظیم‌های مختلف افغان برای پایان دادن به مناقشات داخلی در افغانستان پس از طالبان، دستیابی به صلح، ارتقای موقعیت ملی، تحکیم ثبات و احترام به حقوق بشر امضا شد تا از استقلال، حاکمیت ملّی و تمامیت ارضی کشور پاسداری کند. در این موافقتنامه حقوق مردم افغانستان برای نیل به آزادی و حق تعیین سرنوشت‌شان بر اساس اصول اسلام، دموکراسی، کثرت گرایی و عدالت اجتماعی به رسمیت شناخته شد و همهٔ شرکت کنندگان چه نمایندگان گروه‌های جهادی و چه افغانهای تکنوکرات مقیم خارج از کشور به همراه نماینده محمد ظاهر، پادشاه سابق افغانستان، آقای **حامد کرزی** را به ریاست اداره موقت افغانستان برگزیدند. این موافقتنامه تشکیل یک ادارهٔ سیاسی موقت را به عنوان یک گام مقدماتی برای تعدیل حساسیت‌های قومی، مذهبی و جنسیتی و تثبیت دولت ملی مرکب از اقوام مختلف مهم دانست. همچنین در این موافقتنامه بر عزم دولت آینده افغانستان برای تقویت اردوی‌ملی

(ارتش) جهت پاسبانی از صلح و تمامیت ارضی کشور تأکید کردند و نقش سازمان ملل متّحد را در جهت ثبات و گسترش حکومت قانون در افغانستان مهم دانستند. مندرجات اساسی این موافقتنامه چنین بود:

۱-۱) ادارهٔ موقّت افغانستان

طبق معاهدهٔ بُن گروه‌های افغانی شرکت کننده توافق نمودند در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ قدرت را از برهان الدین ربانی، رئیس جمهور پیشین، بگیرند و در اداره موقت افغانستان به حامد کرزی واگذار کنند. این اداره موقت موظف شد کمیسیون مستقل تدویر لوی‌جرگه[۱] اضطراری را برای تعیین ساختار دولت انتقالی (تا شش ماه بعد) و احیای ساختار قضایی کشور تشکیل دهد.

همچنین پیش‌بینی شد لوی‌جرگهٔ تدوین قانون اساسی افغانستان می‌بایست در مدت ۱۸ ماه بعد از دوره دولت انتقالی، زمینه تصویب قانون اساسی جدید را فراهم کند و دولت انتقالی نیز موظف شد ظرف دو ماه اولیه کمیسیون تدوین قانون اساسی را تعیین کند. این اداره موقت شامل یک رئیس (حامد کرزی)، پنج معاون و ۲۴ وزارت بود که همه اعضای آن را شرکت کنندگان در اجلاس انتخاب کردند.

۱-۲) چارچوب حقوقی و سیستم عدلی

مقرر شد تا اصلاح سیستم قضایی و حقوقی افغانستان در بستر تدوین و تصویب قانون اساسی جدید کشور، مطابق با شرح فوق اجرا شود. در این زمینه قانون اساسی مصوب سال ۱۳۴۳ه.ش. افغانستان جز در مواردی که با معاهده بن تناقض داشته باشد به عنوان مبنای عمل حقوقی و قانونی مدنظر گرفته شد تا قبل از تصویب قانون اساسی جدید راهکارهای قانونی را

---

۱. لوی‌جرگه عالی‌ترین نهاد سنّتی برای تصمیم‌گیری در مسائل کلان ملی افغانستان است و در آن نقش عناصر مختلف و شخصیت‌های همه اقوام کشور تجلی می‌یابد. این امر، حرکت به‌سمت دولت ملی را آسان می‌کند.

تعیین کند. ستره محکمه (دادگاه عالی) افغانستان نیز نهادی مستقل خوانده شد و ادارۀ موقت می‌بایست سایر دادگاهها را با کمک سازمان‌ملل‌متحد، کمیسیون عدلی برای بازسازی سیستم قضایی ملی مبتنی براسلام، استانداردهای بین‌المللی، حاکمیت قانون و عنعنات سنتی افغانستان احیا و حمایت کند. در این بخش، اداره موقت افغانستان موظف شد ضمن احترام به حقوق همه شهروندان، با کمک سازمان ملل‌متّحد زمینه استقرار و تأسیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را فراهم کند.

۳-۱) کمیسیون مستقل برای برگزاری لوی‌جرگه اضطراری :

طبق معاهده بن،کمیسیون می‌بایست ظرف مدت یک ماه از شروع به کار اداره موقت افغانستان تشکیل شود. در این کمیسیون می‌بایست تعدادی حقوقدان و تعدادی از زنان نیز عضویت کسب می‌کردند. همچنین لوی‌جرگه موظف بود رئیس دولت انتقالی را که شش ماه بعد از تشکیل اداره موقت زمام امور را به دست خواهد گرفت تعیین کند.

٤-۱) اقدامات نهایی و زیربنایی جهت تحکیم ثبات:

- بعد از انتقال رسمی قدرت به اداره موقت افغانستان، می‌بایست تمام مجاهدین، نیروهای نظامی و گروه‌های مسلح در سرتا سر کشور زیر کنترل و نظارت حکومت موقت در آیند و برای استقرار امنیت نوین در افغانستان سازماندهی و جزو ارتش ملی کشور شوند.
- ادارۀ موقت افغانستان و لوی‌جرگه اضطراری می‌بایست زمینۀ نهادینه سازی اصول اساسی حقوق بشر و حقوق بین‌المللی انسانی را در تمام افغانستان فراهم آورند.
- ادارۀ موقت باید در جهت مبارزه با تروریسم، مواد مخدر و جرائم سازمان‌یافته، همکاری لازم را با جامعه بین‌الملل داشته باشد و خود را به رعایت حقوق و قواعد بین‌المللی و ایجاد حسن رابطه با کشورهای همجوار و سایر کشورهای بین‌المللی موظف بداند.
- ادارۀ موقت وکمیسیون مستقل برگزاری لوی‌جرگه اضطراری می‌بایست زمینه حضور زنان و همچنین حضور مساوی نمایندگان اقوام و مذاهب مختلف را در اداره موقت و لوی‌جرگه اضطراری هموار کند.

• اقدامات اداره موقت افغانستان می‌بایست مطابق با قطعنامه ۱۳۷۸ مورخ ١٤ نوامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت سازمان ملل متّحد و سایر توافقات این شورا در مورد افغانستان باشد.

• نقش سازماندهی و تثبیت صلح زیر نظر اداره موقت افغانستان و با کمک سازمان ملل متّحد انجام خواهد شد.(۵)

به هر حال موافقتنامه بن، شروع اقداماتی بود که می‌توانست زیربنای یک دولت قوی و مستحکم ملّی را که مورد اقبال همهٔ اقوام افغانستان باشد فراهم کند.

۲) خلع سلاح و انحلال گروه‌های مسلح غیر قانونی:

یکی از چالشهای بزرگ ایالات متّحده امریکا برای تشکیل یک دولت ملی و مقتدر در افغانستان وجود تعداد کثیری افراد مسلح باقیمانده از دوران جنگهای داخلی بود. دسترسی اکثریت مردم به سلاح می‌توانست به صورت بالقوه ثبات را به خطر بیاندازد. وجود گروه‌های مسلح غیر قانونی در مناطق مختلف افغانستان نیز زمینه حکمرانی فرماندهان محلی و عدم تبعیت آنها از دولت مرکزی را در پی داشت. این گروه‌های مسلح غیرقانونی اکثراً از گروه‌های مجاهدین باقیمانده از دوران جنگ با اتحاد جماهیر شوروی و سپس طالبان تشکیل یافته بودند. این گروه‌ها می‌بایست سلاحهای خود را تحویل می‌دادند و سربازان خود را نیز مشمول اردوی ملّی افغانستان می‌کردند.

ایالات متّحده در سیر اصلاحات سیستم امنیتی افغانستان، تجهیز، تکمیل و تشکیل ارتش ملی را به عهده گرفت، اما به صورت کل اگرچه سایر اقدامات در بخش امنیت را کشورهای دیگر انجام می‌دادند، دیده می‌شود مدیریت و ابتکار اصلی با ایالات متّحده است، از جمله اینکه پروژه خلع سلاح، غیرنظامی سازی و ادغام مجدد[1] (DDR) را دولت ژاپن اجرا کرده است، ولی آنچه به آن، ضمانت اجرایی می‌بخشد قدرت ایالات متّحده است و نه ژاپن. دکتر زلمی رسول، مشاور امنیت ملی رییس جمهوری افغانستان در جمع فرماندهان نیروهای

---

1. Disarmament, Demobilization and Reintegration

بین‌المللی کمک به افغانستان[1] (ISAF) و تیم‌های خارجی بازسازی منطقه‌ای[2] (PRT) در ٦ نوامبر ۲۰۰۵ در باره خلع سلاح گروه‌های مسلح غیر قانونی چنین گفت:

"خلع سلاح و مرخص سازی عناصر پروسهٔ «دی دی آر» اکنون کامل شده است و ما باید بتوانیم از عهده گروه‌های مسلح غیرقانونی برآییم. تعداد این گروه‌های مسلح غیرقانونی زیاد است و به طور عمومی، نشان و نمادی از تهدید حکومت به حساب می‌آیند و بیشتر از هر چیز مانع گسترش حاکمیت و اعمال قانون حکومت مرکزی در ایالتها می‌باشند. مادامیکه گروه‌های مسلح غیرقانونی وجود داشته باشند و برای قانون احترام قائل نباشند، فساد تداوم خواهد یافت و موفقیت استراتژی‌های اجرایی مبارزه با مواد مخدر بعید است."

دوره‌ای از مداخله خارجی، جنگ داخلی و حضور و رشد شبکه‌های تروریستی، ساختارهای قدرت را بر اساس اقتدار شخصی فرماندهان محلی بنا نهاد و این امر رشد گروه‌های مسلح غیرقانونی را در پی داشت. این ساختارها به عنوان یک چالش اساسی در جهت گسترش اقتدار و حاکمیت ملی دولت جدید افغانستان و در مجموع به‌عنوان یک تهدید ملی تداوم یافت. این امر یکی از عوامل مهمی بود که زمینه اعمال نفوذ تروریستها، شورشیان، قاچاقچیان مواد مخدر و سایر گروه‌های جنایتکار را فراهم کرد. نادیده انگاشتن این موضوع می‌تواند در برخی از مناطق، نفوذ مدیران دولتی و اعمال قانون را مشکل کند و بسط حاکمیت دولتی را مانع شود. این گروه‌ها همچنین مانع بازسازی و کند کننده سیر رشد بخش اقتصاد خصوصی و پویا هستند.

طبق موافقتنامهٔ بن، در زمینه سازماندهی گروه‌های شبه نظامی از جمله غیرمسلح نمودن آنها تا کنون اقداماتی صورت گرفته و تقریباً همهٔ سلاحهای سنگین به همراه مقادیر فراوانی از سلاحهای سبک و تجهیزات نظامی تحت کنترل دولت درآمده یا نابود شده است. در این

---

1. International Security Assistance Force
2. Provincial Reconstruction Team

راستا استراتژیهای تحول سیاسی و جابجایی فیزیکی با یکدیگر ترکیب و برای کم‌رنگ کردن نقش فرماندهان محلی (به عنوان کسانی‌که منبع شکل دادن به واحدهای نظامی ازبین رفته هستند)، این اشخاص در عوض حمایت از قانون، در ارتش و پلیس ملی ادغام شده‌اند. این ابتکار در هر سطحی تا حدودی برای غیرنظامی کردن افغانستان موفقیت‌آمیز بوده و دولت نیز با قدرت و تحکم فراوان این پروسه را پیگیری کرده است. این موضوع دارای حمایت عمومی خود انگیخته است. چنانچه طی انتخابات پارلمانی، صلاحیت شماری از کاندیداها به دلیل داشتن ارتباط با گروه‌های مسلح غیرقانونی رد شد. تداوم تحقیق روی افکار عمومی نشان می‌دهد ساختار قدرت غیررسمی فرماندهان، به‌عنوان مانع کلیدی برای تحکیم ثبات درسطوح ولایتی و محلی به شمار می‌آید.

همچنین طرح خلع سلاح یک شرط اساسی برای پیشرفت حکومت مرکزی و اولین سیاست اصلی برای دوران پس از اجلاس بن (۲۰۰۱) است. دولت افغانستان با همکاری ایالات متّحده و سایر کشورهای مساعدت کننده، می‌تواند این تحول را به سمت بسط حاکمیت قانون و ایجاد نظام اداری فراگیر سوق دهد. اما باید در نظر داشت که افغانستان می‌خواهد این پروسه تحت رهبری دولت باشد و بوسیله پشتیبانی قوای بین‌المللی حمایت شود. اهداف دایاگ[1] یا انحلال گروه‌های مسلح غیرقانونی (DIAG)، طبق برنامه‌های پیش‌بینی شده می‌بایست تا پایان سال۲۰۰۷ تحقق می‌یافت.[6] موفقیّت این امر نیازمند رهبری قوی و حل معضلات سیاسی در تمامی سطوح بود. این برنامه با جمع کردن سلاحهای کوچک و تجهیزات نظامی سنگین می‌توانست به‌عنوان یک راهبرد بسیار حیاتی، بر منحل نمودن گروه‌های شبه نظامی فعال تمرکز کند.[7] این امر برای نهادینه کردن این تفکر که جامعه باید خودش را از شر گروه‌های مسلح خلاص کند مهم خواهد بود و تداوم آن می‌تواند منافع بیشتری به منظور دستیابی به خدمات اساسی و توسعه فرصتهای اقتصادی فراهم کند.

---

1. Disarmament of Illegal Armed Groups

هدف طرح دایاگ، تداوم عملکرد حکومت افغانستان به‌منظور ایجاد یک محیط امن از طریق خلع سلاح و منحل نمودن گروه‌های مسلح غیرقانونی به منظور تنظیم وضعیت برای گسترش حکومت مرکزی و حاکمیت قانون است. هدف دولت، شناسایی همه گروه‌های مسلح غیرقانونی و خلع سلاح و منحل نمودن آنها تا پایان سال ۲۰۰۷ میلادی بود. قانون‌گذاران با پشتوانه حکومت مرکزی و با حمایت جامعه بین‌المللی می‌توانند رهبران و اعضای گروه‌های مسلح غیر قانونی را تحت پیگرد قانونی قرار دهند. مجازات چنین افراد و مسئولانی ضمن مصادرهٔ اموال آنها می‌تواند ابزار نیرومندی برای جلوگیری از تداوم و ایجاد دوبارهٔ چنین گروه‌هایی باشد. این امر، ضمانت اجرایی طرح دایاگ برای خلع سلاح عمومی است.

دایاگ سه هدف اصلی دارد. اعم از اینکه این اهداف تعیین شده با شماری از فعالیتهای توسعه ملی و بازسازی افغانستان به دست آمده باشد یا خیر، این‌ها را چنین بر می‌شمریم:

اول: تحکیم قدرت حکومت مرکزی

گسترش اقتدار دولت افغانستان از طریق توسعه ظرفیت آن برای موثر بودن حکومت ملی زمانی قابل دستیابی است که :

• کمیته‌های ایالتی دایاگ را حکومت‌های ولایتی، رهبری کنند و بتوانند نیروهای امنیتی محلی افغان را منسجم و مطیع حکومت مرکزی و ارتباط میان مرکز و ولایات را درون استراتژی توافق شده دایاگ برقرار کنند.

• کمیسیون توسعه و بازسازی[1] (D&R) و کمیته‌های ایالتی دایاگ تمامی گروه‌های مسلح غیر قانونی را مشخص و از طریق خود به مرکز معرفی کنند.

• مؤسسات دولتی در سطوح ملی و ولایتی، به شمول نهادهای قضایی، قادر باشند در مقابل اقدامات گروه‌های مسلح غیر قانونی(IAGS) اقدام کنند.

• نهادهای دولتی در سطوح ولایات قادر باشند توزیع برنامه‌های توسعه را سرعت ببخشند و افزایش توزیع خدمات اجتماعی را برای مردم پی گیرند.

---

1. Development and Reconstruction Commission

دوم: امنیت

هدف، خلق شرایط برای حفظ بقای دولت (به عنوان یکی از اصول محوری رویکرد نئورئالیسم) و حمایت از امنیت در سرتاسر افغانستان است. این هدف زمانی قابل دستیابی است که:

• نیروهای اردوی ملی (ارتش) افغانستان در همکاری با پلیس ملی قادر باشند در سرتاسر افغانستان بدون ایجاد مشکل بوسیله گروه‌های مسلح غیر قانونی عمل کنند.

• شهروندان با توجه به وجود نهادهای متصدی توسعه و باکمک جامعه جهانی قادر باشند تجارت آزاد خودشان را از رویدادهای خشونت‌بار در ارتباط با گروه‌های مسلح غیر قانونی مصون نگه دارند و توسعه دهند.

• سلاحهای ثبت نشده و تجهیزات نظامی غیر قانونی از بین گروه‌های مسلح غیر قانونی جمع‌آوری، منهدم یا دوباره در عملیات مشروع توسط دولت مورد استفاده قرار گیرد.

سوم: جلب حمایت عمومی

زمانی می‌توان به این هدف دست یافت که:

• رهبران محلی (ریش سفیدان، کارمندان انتخاب شده)، جامعه مدنی و مردم در مشارکت وسیع با دایاگ و حمایت از موسسات دولتی در خلع سلاح شبه نظامیان، در این امر اشتراک کنند.

• ارزش خدمات عمومی انجام شده بوسیله حکومت محلی و مرکزی نشان داده و حقوق مردم محلی به رسمیت شناخته شود.

تلاشهایی از این دست که در جهت دستیابی به صلح، ثبات و امنیت در افغانستان انجام یافته اگر چه با مدیریت ایالات متحده آمریکا بوده است، نمی‌توان نقش جامعه بین‌المللی و به ویژه اتحادیه اروپا و ناتو را در بازسازی افغانستان جدید نادیده گرفت. **پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)** با تجربه‌ای نوین در مرداد ۱۳۸۲ (اوت ۲۰۰۳) بعد از ٥٤ سال از قلمرو مصوبه خود خارج شد و با حضور در افغانستان به آسیا آمد. اینگونه به نظر می‌رسد که هدف احتمالی ناتو در آینده، تجزیه فدراسیون روسیه باشد و شاید هم در کنار آن مبارزه با محور

روسیه، چین و هند که هر سه دارای تسلیحات اتمی و موشک‌های دوربرد هستند و ظاهراً جبههٔ واحدی در برابر غرب دارند. افغانستان در مرکز این مثلث استراتژیک قرار گرفته است و امریکا با حضور در آن می‌تواند این محور و آسیای مرکزی را مهار و کنترل و امنیت لازم را برای احداث خطوط لوله نفت و گاز از آسیای مرکزی به اقیانوس هند فراهم کند. از اهدافی که ناتو داخل افغانستان دارد می‌توان موارد زیر را برشمرد:

"ایجاد امنیت عمومی در سراسر آن کشور، حفظ حکومت مرکزی در کابل، مبارزه با تروریسم بین‌المللی و بنیادگرایی اسلامی و قطع ارتباط طالبان با پاکستان تا خطری از این کشور افغانستان را تهدید نکند."[۸]

شکل‌گیری ناتو واکنشی مبتنی بر تهدید بود، اما گسترده شدن آن یک عکس‌العمل اجتماعی است. بدین مفهوم که یک سری از عادات و روش‌ها دربارهٔ چگونگی حل اختلافات و درگیری‌ها و در عین حال در سیاستگذاری به‌وجود آید.[۹]

ج) ناتو در افغانستان

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی(ناتو) که در چارچوب دکترین ترومن در چهارم آوریل ۱۹٤۹ میلادی شکل گرفت، نقطه عطفی در همکاریهای آتلانتیکی بین ایالات متحده و اروپا به‌شمار می‌آید. اگرچه ناتو اکنون کشورهای قدرتمند را در بر گرفته است، نسبت به ماهیت و اقتضائات وجودی‌اش نمی‌تواند یک کنشگر مستقل باشد، لذا نقش و عملکرد آن تا حدود زیادی به آنچه ایالات متحده خواهان آن است بستگی دارد.

در دوران جنگ سرد، این سازمان در تقابل با پیمان «ورشو» توانست با استفاده از پول و حمایت ایالات متحده، توانمندی نظامی اعضای خود را ارتقا دهد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همانگونه که در مراحل سیاستگذاری خارجی و امنیتی ایالات متحده بحران معنا آفرید، موجب شد در این برهه برخی از صاحبنظران از انحلال ناتو سخن به‌میان آورند، چراکه دلایل ایجادی آن مضمحل شده بود. اما چنین نشد و اکنون ناتو به‌عنوان یک سازمان پویای نظامی به‌رهبری امریکا در جهت جلوگیری از بی‌ربط شدن در فضای جدید، در کنار هدف سنتی خود

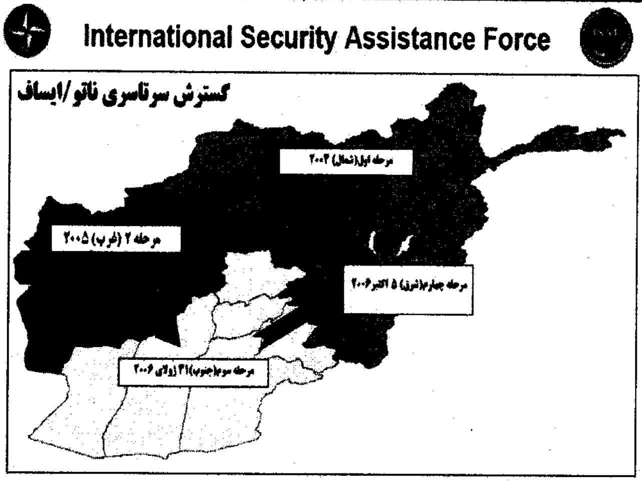
اهداف جدیدی نیز پذیرا شده است. این اهداف، حفظ صلح، دمکراسی و امنیت به‌شمار می‌آینـد. حال، دیگر ناتو از یک سازمان دفاعی بـه یـک نهـاد اشـاعه‌دهنـده طیفـی از ارزشـها و مفـاهیم و نمادهای خاص به‌طور همزمان تبدیل شده است(۱۰) و می‌تواند در کنار ایالات متحده و به رهبـری آن کشور، نقش مهمی در جهت تحکیم ثبات و امنیت در افغانستان ایفا کند.

این سازمان همچنین می‌تواند تحقق طرح خاورمیانه بـزرگ مبنـی بـر اشـاعه دموکراسـی، گسترش دانش و رشد اقتصادی افغانستان را تسریع کند. از ایـن‌رو امریکـا بـرای دسـتیابی بـه موفقیت بیشتر و همچنین تقسیم هزینه‌های نبرد با تروریـسم بـرآن شـد نـاتو را در افغانـستان همگام خود کند. قوای بین‌المللی کمک به امنیت افغانـستان (ISAF) کـه از ۹ اگوسـت ۲۰۰۳ تحت هدایت و رهبری ناتو درآمده بود، طبق قطعنامه ۱۵۱۰ شـورای امنیـت صـادره در اکتبـر ۲۰۰۳ مأموریت خود را که در کابل متمرکز بود به سراسر افغانستان گسترش داد.

گسترش ناتو از کابل به سرتاسر افغانستان چهار مرحلـه را در بـر گرفـت: مرحلـه اول در دسامبر ۲۰۰۳ حرکت به سمت شمال بود و تیم‌های بازسـازی منطقـه‌ای[1] (PRT) قـوای نـاتو/ ایساف در استانهای شمالی مستقر شدند. مرحله اول از گسترش ناتو در اول اکتبر ۲۰۰٤ پایـان یافت. مرحله دوم، شامل گسترش به سمت غـرب افغانـستان بـود. در ۳۱ مـی۲۰۰۵ ایـن گـام شروع شد. مرحله سوم حرکت به سمت جنوب بود. این طرح در ۳۱ ژولای ۲۰۰٦ زمـانی کـه قوای ایساف فرماندهی مناطق جنوبی را از نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا تحویل گرفت بـه اجرا در آمد. در این زمان تعداد تیم‌های بازسازی منطقه‌ای تحت فرماندهی ناتو/ ایساف بـه ۱۳ پایگاه در شمال، غرب و جنوب افغانستان رسیده بودند که تقریباً سه چهارم خاک افغانـستان را پوشش می‌دادند. مرحله چهارم توسعه ناتو، حرکت به سمت شرق بود. در ٥ اکتبر ۲۰۰٦ قوای ناتو/ ایساف با گرفتن فرماندهی مناطق شرقی از نیروهای ائـتلاف بـه رهبـری ایـالات متحـده مرحله پایانی گسترش خود را به اجرا در آوردند. در حال حاضر قوای نـاتو/ ایـساف بـالغ بـر ٤۱۷۰۰ نیرو می‌شود که از ۳۹ کشور جهان تحت فرماندهی نـاتو در رونـد بازسـازی و امنیـت افغانستان در قالب ۲۵ تیم بازسازی منطقه‌ای فعالیت می‌کنند.(۱۱)

---

1. Provincial Reconstruction Team



۱) تعهدات ناتو در افغانستان

کشورهای شرکت کننده در کنفرانس لندن (ژانویه و فوریه ۲۰۰۶) قرارداد افغانستان[1] را به امضا رسانیدند. در این قرارداد، کمک‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان تصویب و جامعه بین‌المللی متعهد شد مبلغ ۱۰/۵ میلیارد دلار را تا سال ۲۰۱۱ به این کشور کمک کند. تأکید بر نقش و جایگاه ناتو در این قرارداد بسیار مهم است. از جمله می‌توان به هدایت و فرماندهی نیروهای بین‌المللی ایساف اشاره کرد که در حال حاضر، کلیه فعالیت‌های خود را در افغانستان تحت نظر ناتو به انجام می‌رسانند. همچنین ناتو یک نمایندگی ارشد غیر نظامی را نیز برای بررسی توسعه و جنبه‌های نظامی و سیاسی تعهدات کشورهای خارجی و نهادهای بین‌المللی در قبال افغانستان ایجاد کرده است. بعد دیگر این تعهدات، ارایه یک برنامه جامع برای همکاری با افغانستان است که بر اصلاحات امنیتی، تأسیسات دفاعی و ابعاد نظامی اصلاحات امنیتی تمرکز دارد.[۱۲]

سران سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو صراحتاً اعلام کرده‌اند نیروهای آنها در افغانستان درگیر مبارزه با تروریسم نخواهند شد، اما توافق کرده‌اند که با کمک به بازسازی و تقویت حاکمیت دولت مرکزی افغانستان در جنوب این کشور، با گروه‌های مخلّ امنیت و ثبات مبارزه خواهند کرد. **تأمین امنیت، تقویت حاکمیت دولت مرکزی افغانستان و کمک به بازسازی** سه وظیفه اصلی است که در رأس اهداف و تعهدات ناتو در افغانستان قرار دارد.[۱۳]

---

1. Afghanistan Compact

در تاریخ ٦ سپتامبر ۲۰۰٦ (۱۵ شهریور ۱۳۸۵) بیانیه مشترکی میان پرزیدنت حامد کرزی رییس جمهوری افغانستان و آقای یاب دهوپ شفر، دبیرکل ناتو به امضا رسید.[١٤] در این بیانیه، چارچوب‌هایی برای همکاری بلندمدت ناتو با افغانستان، تا سرحدی که دولت افغانستان بتواند به‌تنهایی قادر به برقراری ثبات و امنیت کشور خود باشد، ترسیم شد. حوزه‌های اصلی همکاری بین طرفین در بیانیه مذکور موارد آتی را در بر می‌گیرد که بر اساس مفادی تعیین شده است، این برنامه بر اصلاحات دفاعی، تاسیسات دفاعی و ابعاد نظامی اصلاحات بخش امنیتی و همچنین سایر زمینه‌هایی که ناتو و افغانستان تعیین کرده‌اند شامل ترویج قابلیت همکاری بین قوای اردوی ملی (ارتش) افغانستان و اعضای ناتو) تمرکز دارد. با توجه به تجربیات گسترده ناتو در طرحها و اصلاحات دفاعی، این طرح می‌تواند شامل حمایت از تلاش‌های دولت افغانستان در زمینه‌های زیر باشد:

• توسعه نهادهای امنیتی و دفاعی ملی شفاف، کارآمد و دموکراتیک افغانستان مطابق با بهترین قوانین و عملکردهای بین‌المللی و تکمیل تلاش کشورهای حامی در این زمینه؛

• ایجاد ساختار ذهنی دربارهٔ مسائل امنیتی و دفاعی شامل راهبرد امنیت ملی و استراتژی نظامی ملی و فرآیندها و سیستم‌های برنامه‌ریزی استرتژیک مرتبط؛

• ایجاد و توسعه طرح‌های موثر امنیت ملی و تأمین بودجه مراحل دموکراتیک‌سازی شامل مدیریت مؤثر و شفاف پرسنل، سیستم آموزشی و همچنین ایجاد طرح‌هایی برای بدست آوردن تجهیزات و مدرنیزاسیون؛

• توسعه قابلیت‌های همکاری بین ناتو و اردوی ملی افغانستان به منظور افزایش مسئولیت‌های امنیت ملی؛ این طرح شامل تعیین قوا، دارایی‌ها و تجهیزات آموزشی می‌باشد که در عملیات‌های ارزیابی و طرح‌های سیستماتیک دخیل هستند؛ این امر شامل تعیین تجهیزات،تدارکات و نیازهای آموزشی از قبیل شرکت در تمرین‌های انتخابی ناتو به منظور رسیدن به اهداف مورد نظر است؛

• کمک به افزایش ظرفیت دفاعی اردوی ملی افغانستان به منظور به کارگیری آنها در زمان مناسب با استفاده از طرح‌های دوجانبه. چنین کمک‌هایی می‌تواند شامل تأمین نیروهای هوایی، آموزش تکنیکی و همچنین هماهنگی با اعضای ناتو در ارتباط با تجهیزات نظامی، زیرساخت‌ها، پشتیبانی فنی و مقتضیات پایداری باشد؛

• ایجاد ساختار مدیریت مناسب ذخایر مهمات، شامل ارزیابی مقتضیات مربوط به نابودسازی امن مهمات مازاد و بررسی راههای پیش‌گیری احتمالی از تهدیدات چنین ذخایری؛

• تسهیل ارتباطات، همکاری و تبادل تجربیات با نهادهای ملی متحدین به منظور پشتیبانی از هدایت و اجرای توافقات کنترل تسلیحاتی و پایبندی به راهنمایی‌های دولت افغانستان در کنترل چندجانبه صادرات تسلیحات، لوازم دومنظوره و تکنولوژی.

• پشتیبانی از تلاش‌های دولت افغانستان در زمینه مبارزه با مواد مخدر ؛

• ناتو با پیروی از سیاست ناتو در مورد عملکرد ارتش در امر مبارزه با قاچاق انسان، از توسعه همکاری‌های کاربردی حمایت می‌کند و پشتیبان تلاش‌های مقامات مسئول در امر مبارزه با قاچاق انسان است.

• تکمیل و تسهیل تلاش دولت‌های حامی در زمینه امنیت مرزی، توسعه کنترل غیر نظامی و مکانیزم‌های مربوطه مانند سازمان‌های غذایی و اجرایی؛

• توسعه همکاری‌ها در حوزه برنامه‌ریزی اورژانس غیر نظامی، طبق روش‌های ناتو و به شکل مؤسسات ملی دول متحد؛

• آموزش زبان خارجی به پرسنل وزارت دفاع و امنیت برای حمایت از اهداف قابل همکاری؛

• توسعه هماهنگی نظامی/ غیر نظامی موثر برای مدیریت حمل و نقل هوایی؛

• افزایش آگاهی عمومی با روشن کردن مسائل مهم در مورد اهمیت مسائل دفاعی و امنیتی، شامل اصلاح ساختار و تأسیسات دفاعی و حاشیه‌های نظامی در روند اصلاح بخش امنیتی؛

• استفاده از جاده ابریشم مجازی در افغانستان، برای حمایت از دسترسی به اطلاعات و کمک به اجرای موفق این برنامه.

به صورت مشخص‌تر **وظایف عمده امنیتی ناتو/آیساف** مشتمل‌است بر:

- اجرای عملیات برای ایجاد ثبات و امنیت؛
- تقویت اردوی ملی افغانستان؛
- حمایت از برنامه‌های دولت افغانستان برای خلع سلاح گروهای مسلح غیرقانونی؛
- تقویت پلیس ملی افغانستان در چارچوب وسایل و امکانات موجود.[۱۵]

جدول شماره یک: نیروهای خارجی مستقر در افغانستان در چارچوب ناتو/ ایساف

۱	آلبانی	۱۳۸	۲۱	لبنان	۹۰
۲	استرلیا	۸۹۲	۲۲	لاتویا	۹۶
۳	اتریش	۳	۲۳	لیتوانی	۱۹۶
٤	آذربایجان*	۲۲	۲٤	لوکزامبورگ	۹
۵	بلژیک	۳٦۹	۲۵	هلند	۱۵۱۲
٦	بلغارستان	٤۰۱	۲٦	زلاند نو	۷٤
۷	کانادا	۱۷۳۰	۲۷	نروژ	۵۰۸
۸	کرواسی	۲۱۱	۲۸	لهستان	۱۱٤۱
۹	جمهوری چک	۲٤۰	۲۹	پرتغال	۱٦۳
۱۰	دانمارک	٦۲۸	۳۰	رومانی	۵۳۷
۱۱	استوانی	۱۲۵	۳۱	اسلواکی	۷۰
۱۲	فنلاند	۸٦	۳۲	اسلوانی	٦٦
۱۳	فرانسه	۱۲۹۲	۳۳	اسپانیا	۷٦۳
۱٤	گرجستان	تا به حال ترتیب نیافته است	۳٤	سوئد	۳۵۰
۱۵	آلمان	۳۱۵۵	۳۵	سویس	۲
۱٦	یونان	۱٤۳	۳٦	جمهوری پیشین یوگسلاو«مقدونیه»	۱۲۵
۱۷	مجارستان	۲۱۹	۳۷	ترکیه	۱۲۱۹
۱۸	ایسلند	۱۰	۳۸	بریتانیا	۷۷۵۳
۱۹	ایرلند	۷	۳۹	امریکا**	۱۵۰۳۸
۲۰	ایتالیا	۲۳۵۸		مجموع نیروهای ناتو/ایساف و عناصر حمایت ملی	٤۱۷٤۱
				عناصر حمایت ملی	٦٤۹۵

ارقام تا پایان سال ۲۰۰۷ است.

* آذربایجان تعداد ۲۸ سرباز دیگر در تاریخ ۱٦ جدی (دی) ۱۳۸٦ به افغانستان فرستاد.

** ایالات متحده امریکا تعداد، ۱۲۰۰۰ نیروی نظامی مستقل ضدشورش نیز در افغانستان مستقر نموده است.

منبع: http://www.nato.int/isaf/docu/epub/pdf/isaf_placemat.pdf

۲) راهبردهای امنیتی ناتو در افغانستان

۱-۲) تیم‌های بازسازی منطقه‌ای (PRT):

به دنبال بیش از دو دهه جنگ داخلی در افغانستان، ارتش، پلیس و سامانه دیوانسالاری وزارت دفاع ملی و داخله این کشور بسیار آسیب دیده و در نتیجه افغانستان جدید فاقد توانمندی‌های لازم جهت برقراری امنیت و ثبات مطلوب بود. لذا در بدو امر نیروهای ائتلاف ضد تروریسم به رهبری امریکا مسئولیت برقراری امنیت در این کشور را به‌دوش گرفتند و تیم‌های بازسازی منطقه‌ای امریکایی از دسامبر ۲۰۰۲ در سراسر افغانستان ایجاد شدند. اما بعد از گسترش ناتو به سایر ولایات اینک این سازمان مسئولیت و رهبری ۲۵ تیم بازسازی منطقه‌ای را در کل افغانستان به‌عهده دارد. هرچند تیم‌های بازسازی منطقه‌ای را در هر استان یکی از کشورهای خارجی اداره می‌کند، بخش‌های نظامی آنها به‌صورت متمرکز در چتر فرماندهی نیروهای ایساف/ناتو قرار دارد. به عنوان مثال کشورهای ایالات متحده، کانادا، ایتالیا، سوئد، بریتانیا و آلمان هر کدام به ترتیب فرماندهی تیم‌های بازسازی منطقه‌ای را در ولایات بزرگ غزنی، قندهار، هرات، بلخ، هلمند و بدخشان به عهده دارند. مسئولیت‌های تیم‌های بازسازی منطقه‌ای تحت فرماندهی ناتو در افغانستان را می‌توان به قرار ذیل بر شمرد:[۱۶]

- بهبود وضع امنیتی مردم افغانستان و اعتماد سازی از طریق مذاکره با رهبران محلی و آرام ساختن مناطق بالقوه بی‌ثبات؛
- نظارت، ارزیابی و حمایت از اصلاح ساختار امنیتی در هماهنگی نزدیک با یوناما، کشورهای رهبری کننده اصلاحات سکتور امنیتی و از طریق برنامه‌های دوجانبه؛
- کمک به دولت افغانستان در پخش و انتقال تصمیم و سیاست‌هایش به رهبران محلی؛
- نشان دادن حضور فعال و مؤثر در مناطق تعیین شده عملیات؛
- نظارت و ارزیابی اوضاع نظامی، سیاسی واداری در مناطق عملیاتی؛
- فراهم کردن اطلاعات و استخبارات و ارایه آن به فرماندهی آیساف/ ناتو به منظور ایجاد یک تصویر مشترک عملیات در ساحات عملیاتی؛
- کمک به جامعه بین‌المللی در روند اصلاح و تقویت ساختار اداری غیرنظامی؛

• آماده ساختن زمینه برای تشریک اطلاعات میان دولت افغانستان و سازمانهای مدنی؛
• تنظیم جلسات نوبتی مسئولان امور به منظور تسهیل مذاکره و ارتباط میان دولت افغانستان/یوناما/ و رهبران محلی؛
• رهبری کمک به بخش غیرنظامی تیم‌های بازسازی منطقه‌ای، مثلاً در بخش حمل و نقل، مهندسی و غیره؛
• آمادگی برای میزبانی و همکاری با ناظران بین المللی که در زمینه توسعه ساختارهای مدنی کمک می‌کنند.

۲-۲) تقویت اردوی ملی(ارتش) افغانستان:

یکی از مسئولیت‌های مهم کشورهای خارجی در قبال افغانستان، فراهم کردن زمینه‌هایی برای اتکای پایدار دولت به نیروهای داخلی جهت تأمین امنیت در افغانستان است. به‌ویژه ایالات متحده که به صورت خاص به بازسازی اردوی ملی این کشور متعهد است یک کمک ۸/٦ میلیارد دلاری برای تجهیز اردوی ملی افغانستان و افزایش تعداد سربازان آن تا سطح ۷۰۰۰۰ نفر اعلان کرده است، لذا در چارچوب ناتو/ ایساف نیز این امر جزو وظایف کلیدی به‌شمار می‌آید. از نظر ناتو ساختن یک اردوی ملی مؤثر برای اعمار یک افغانستان متکی به خود بسیار مهم است. ایالات متحده در صدر کشورهای عضو گروه هشت (G8) برای توسعه اردوی ملی افغانستان قرار دارد، در این راستا پیشرفت قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته است؛ اما برای بالا بردن قابلیت تحرک، حمایت و خدمات نظامی به کار بیشتری نیاز است.

همکاری ناتو با اردوی ملی افغانستان[۱۷] بیشتر به استخدام افراد و آموزش مقدماتی آنان معطوف است. ناتو از طریق تیم مربیان عملیاتی خود به دولت افغانستان کمک می‌کند تا قابلیت اردوی ملی را به سطح عملیاتی ارتقا دهد. این تیم‌ها در بخش آموزش کمک و در نقش مشاور در عملیات اشتراک می‌کنند. تیم‌های مربیان عملیاتی نقش مهمی در هماهنگی میان عملیات اردوی ملی افغانستان و نیروهای آیساف و جلوگیری از برخورد ایفا می‌کنند. ناتو در حال حاضر ۲۰ تیم از مربیان عملیاتی و ارتباطی را به کار گماشته است و برآن است تا این تعداد را به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد.

اردوی ملی افغانستان یک نهاد واقعاً "ملی" است که همه گروههای عمده قومی را نمایندگی می‌کند و هر روز از لحاظ قدرت و قابلیت در حال رشد است. سه سال قبل توانمندی اردوی ملی افغانستان بسیار اندک بود، اما امروز بیش از ۳۵۰۰۰ نیرو دارد که بسیاری از آنها در کنار نیروهای آیساف/ناتو در عملیات‌های تهاجمی یا دفاعی سهم می‌گیرند. حتی در برخی از موارد، اردوی ملی افغانستان در عملیات‌های بزرگ اشتراک دارد یا آن را رهبری می‌کند.

در سال ۲۰۰۷ یک صندوق اعتبار برای اردوی ملی افغانستان ایجاد شد تا مخارج انتقال و نصب تجهیزات مساعدت‌شده به اردو ازآن طریق تأمین شود. کشورهای ذیل تا به‌حال مبلغ ۴۰۰۰۰۰ یورو به این صندق کمک کرده‌اند: دانمارک ۲۵۰۰۰۰ یورو، بریتانیا ۱۰۰۰۰۰ یورو، لوکزامبورگ ۵۰۰۰۰ یورو. سرفرماندهی نیروهای متحد در اروپا (SHAPE) نقطه مرکزی و نهاد هماهنگ کننده کمک‌هایی است که برای تجهیز اردوی ملی افغانستان ارائه شده است. در اجلاس ۲۶ ژانویه سال ۲۰۰۷ وزرای خارجه کشورهای فرانسه، ایتالیا، هلند، جمهوری اسلواکی، ترکیه و کرواسی برای سهمگیری بیشتر در آموزش یا تجهیز اردوی ملی افغانستان اظهار آمادگی کردند.

به‌نظر می‌رسد عملیات ناتو در افغانستان به‌عنوان نقطه عطفی در گسترش این سازمان به شرق، یکی از عملیات پیچیده در بیرون از مرزهای اروپا باشد. این دشواری تا به‌حدی است که در حال حاضر میان اعضای ناتو اختلاف‌نظر زیادی وجود دارد. اختلافات در میان اعضای ناتو در مورد ماموریت سربازانشان در افغانستان به اختلافات میان کشورهای آتلانتیک‌گرا و اروپا محور بر نمی‌گردد. کشورهای اروپایی در داخل با چالشها و دشواریهایی در اعزام سربازانشان به خارج از کشور روبرو هستند. در آلمان، انگلیس و فرانسه دولتهایی سرکارند که از لحاظ سیاسی در دنباله روی ازسیاستهای آمریکا هم جهت هستند. اما این کشورها هم اکنون در داخل برای عقب‌نشینی نیروهایشان از افغانستان تحت فشار هستند. در صورت شکست اولین ماموریت نظامی ناتو در خارج از اروپا ضربه جدی به توان و قابلیتهای پیمان نظامی ناتو وارد می‌شود. پیمانی که آمریکا سعی می‌کند با گسترش مأموریتهای آن به خارج از اروپا به عنوان پلیس بین‌المللی در خدمت اهداف جهانی و هژمون‌محور خود قرار دهد. از همین رو

واشنگتن تلاش می‌کند به هر طریق ممکن شرکای نظامی خود را در پذیرش مسئولیت نظامی گسترده‌تر در افغانستان ترغیب کند.

جدول شماره دو: تعداد افراد خلع‌سلاح‌شده و میزان سلاحهای‌تحویلی تا اوایل سال ۱۳۸۵ ه .ش

خلع سلاح شدگان	غیرنظامی شدگان	استقرار و ادغام مجدد شدگان
٦٣٣٨٠ نفر	٦٢٠٤٤ نفر	٥٥٨٠٨ نفر
سلاحهای سنگین جمع‌آوری شده	سلاحهای سبک جمع‌آوری شده	
١٢٢٤٨ میل	٣٦٥٧١ میل	

منبع: گزارشات وزارت دفاع ملی افغانستان.

نتیجه‌گیری

چنانچه در این فصل بررسی شد، ایالات متّحده اقدامات ابتدایی خویش را در افغانستان حول محورهای مبارزه با تروریسم (القاعده و طالبان) و سپس با همکاری قوای ناتو/ ایساف در امر تثبیت امنیت، استقرار ثبات و تکوین ساختار سیاسی جدید افغانستان به انجام رساند. نیروهای القاعده و طالبان تا حد زیادی از شهرهای مهم رانده شده‌اند و دولت جدید نیز تقریبا بر همه خاک افغانستان حاکمیت دارد. فرماندهان سابق مجاهدین حتی قدرتمندترین ایشان (اسماعیل خان، فهیم، دوستم، گل آقا شیرزوی و...) از حالت نظامی خارج شده و به نیروهای غیرنظامی و ساختار اداری دولت پیوسته‌اند و اکنون توان نظامی آنها برای دولت خطرآفرین نیست.

پروسهٔ خلع سلاح، غیرنظامی‌سازی و ادغام مجدد (DDR) که ***دولت*** نوپا را در مفهوم نئورئالیستی آن در افغانستان تقویت کرد، با کاستی هایی همراه است که مهمترین آن تحویل اسلحه‌هایی بود که دیگر قابلیت استفاده نداشت و به دلیل کهنه‌گی و فرسودگی به دولت تحویل داده شد. این پروسه به جمع‌آوری واقعی سلاح از بین فرماندهان سابق نظامی موفق نشده است. از طرف دیگر این پروسه در امر مبارزه با تروریسم نیز تاثیر منفی به جای گذاشته

است. چراکه با مطالعهٔ سیر تحولات حدود سه دهه اخیر جنگ در افغانستان به خوبی مشاهده می‌شود کسانی‌که علیه اشغال و نابسامانی در سالیان اخیر ایستادگی و در مقابل تجاوز خارجی مبارزه کردند، مردم بودند نه دولت. اکنون با جمع آوری سلاح، مردم نمی توانند یا نمی‌خواهند در مقابل اقدامات تروریستی ایستادگی کنند. لذا دولت هم که در این امر توانمندی چندانی ندارد نتوانسته پیروز قاطع میدان باشد.

پروسه DIAG (انحلال گروه‌های مسلح غیرقانونی) نیز باید تا آخر سال ۲۰۰۷ کامل می‌شد. به نظر می‌رسد در صورت تکمیل موفقیت‌آمیز این دو طرح تا حدی دولت مرکزی تقویت شود. اما تا اکنون تروریسم بزرگترین چالش برای دولت افغانستان، نیروهای آمریکایی و متّحدان آن در ناتو به‌شمار می‌رود. نوع انتحاری عملیات تروریستی اکنون در افغانستان شیوع یافته و این امر بزرگترین دلیل برای لزوم تغییرات اساسی در سیاست امریکا برای مبارزه با تروریسم است. اگر چنین ادامه یابد، بسط لیبرالیسم و مبانی دموکراتیک آن بدون اختصاص منابع بیشتر مالی و نیروهای نظامی، دشوار به نظر می‌رسد. به‌ویژه توجه به منابع تمویل و تجهیز تروریسم در مرزهای جنوبی افغانستان و در خاک پاکستان جهت تثبیت امنیت و ثبات در این کشور ضروری به نظر می‌رسد.

یادداشت‌ها

۱. محمود یزدان‌فام، *امریکای بعد از ۱۱ سپتامبر: سیاست داخلی و خارجی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸٤، ص ۱۱.

۲. حسین دهشیار، **سیاست خارجی امریکا در آسیا**، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران،۱۳۸۲، ص ۳۹٦.

۳. حمید هادیان، "سیاستگذاری خارجی ودفاعی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر،" ***دانشنامه حقوق و سیاست***، سال اول، شماره ۳، ص ٦۷.

۴. برای مطاله بیشتر ر.ک متن کامل بیانیه کنفرانس بن.

5. http://www.nato.int/issues/isaf/index.html

6. http://www.nato.int/isaf/topics/security/support.html

۷. مصاحبه با جنرال ظاهر عظیمی، سخنگوی وزارت دفاع ملی افغانستان، ۱۳۸۵/٦/٤، کابل.

۸ حسین سیف‌زاده، " سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا در برابر چالشهای ضد هژمونیک،" ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۱.

9. Emanuel Adler and Michael Barnet, "Security communities in Theoretical perspective," in Emanuel Adler and Michael Barnet, eds. Security communities, Cambridge University Press, 1998, p.4.

۱۰. حسین، دهشیار، ***نومحافظه‌کاران و سیاست‌خارجی ایالات متحده امریکا***، تهران: نشر سرایی، ۱۳۸٤، ص۲۰۳.

11. http://www.nato.int/isaf/docu/epub/pdf/isaf_placemat.pdf

12. http://www.nato.int/isaf/index.html

13. http://www.nato.int/issues/afghanistan/index.html

14. http://www.nato.int/docu/basictxt/b۰٦۱۰۹۰٦e.htm

15. http://www.nato.int/isaf/topics/recon_dev/index.html

16. http://www.nato.int/isaf/topics/recon_dev/prts.html

17. http://www.nato.int/isaf/topics/factsheets/nato-support-to-ana-factsheet.pdf

فصل هفتم

ایالات متّحده امریکا و دولت - ملت‌سازی در افغانستان

مقدمه

کنفرانس‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان زمینه‌ای شد تا دولت‌های مختلف سهم خویش در سیر دولت - ملت‌سازی این کشور جنگ‌زده را اعلام کنند. بدون شک ایجاد زیرساخت‌های سیاسی - امنیتی، اقتصادی و اجتماعی بدون پشتیبانی جامعه جهانی، از توان دولت نوپای افغانستان بیرون بود. کاستی‌ها و نابسامانی‌های موجود حتی بیش از آن بود که ایالات متحده امریکا به‌تنهایی قادر باشد آن را حل کند. از این‌رو تنها یک اجماع جهانی و تشریک مساعی بین‌المللی می‌توانست زمینه‌ساز تحول و ترقی افغانستان باشد. در این کنفرانس‌ها دولت‌های مختلف سهیم شدند و هر کدام به غایت توانمندی خویش مبالغی جهت بازسازی این کشور وعده سپردند.

بدیهی است که در فصل حاضر ارایه آمار و ارقامی که مساعدت‌شده و ذکر اقداماتی که ایالات متحده و آژانس‌های مرتبط با این کشور در افغانستان انجام داده‌اند، به‌معنای نادیده

انگاشتن جایگاه سایر کشورهای دوست افغانستان نیست، بلکه تسلسل مباحث و موضوع این پژوهش چنین اقتضا می‌کند. چرا که این کمک‌ها هرچند هم زیاد باشد، تنها قسمتی از هزینه‌های دولت-ملت‌سازی را در افغانستان بیان می‌کند. در این میان، نقش کشورهای اسلامی و همسایه افغانستان به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در کنار سایر دول عضو سازمان کشورهای اسلامی نظیر ترکیه، عربستان سعودی و بانک توسعه اسلامی بسیار مهم است که ذکر مشروح آن در این نوشته نمی‌گنجد. لذا در این مجال صرفاً به نقش ایالات متحده در روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان اشاره کرده‌ایم.

بعد از پیروزی نیروهای ائتلاف ضد تروریسم به رهبری ایالات متّحده امریکا بر رژیم طالبان و راندن آنها از کابل و سایر شهرهای افغانستان، اکنون زمان آن بود که امریکا براساس تجارب دولت- ملت‌سازی خود از آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم و تجارب سالهای اخیر در حوزه بالکان استفاده کند تا ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان را احیا نماید.

تطبیق طرح خاورمیانه بزرگ مبنی بر ایجاد نهادهای مدنی، نهادینه کردن دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان و آزادسازی اقتصادی با فهم نئولیبرالیستی آن و نیز تقویت قدرت حکومت مرکزی و ایجاد یک دولت قوی و پاسخگو با حاکمیت گسترده در بعد نئورئالیستی آن از اولویت‌های کاری امریکا در افغانستان بود. به هرحال اقدامات ایالات متّحده در افغانستان در قالب دولت- ملت‌سازی، مورد توجه این فصل قرار گرفته است و کوشش خواهیم کرد که تا حد امکان و براساس منابع بدست آمده، آمار دقیقی از اقدامات امریکا در افغانستان ارائه کنیم.

الف) افغانستان پیش از یازدهم سپتامبر

افغانستان پیش از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر تقریباً به طور کامل در زیر سلطه طالبان بود، این گروه بنیادگرا با تفکرات تندروانه خود، همه شهرهای مهم و پرجمعیت افغانستان را زیر سلطهٔ خود داشتند. فضایی که از اختناق طالبان به وجود آمد، موجب شد بیش از ٤/٥ میلیون افغان که اکثراً نیروهای فکری و علمی افغانستان بودند به سایر کشورها

مهاجرت کنند. بیشترین میزان این مهاجران در کشورهای همسایه یعنی ایران و پاکستان زندگی می‌کردند. پیش‌بینی می‌شد در افغانستان بیش از یک میلیون نفر در پایان سال ۲۰۰۱، بی‌خانمان باشند.(۱)

بی‌سر و سامانی ادارات دولتی نیز مشکل دیگر افغانستان دوران طالبان بود. اکثر بناها، ساختمانها و به طور کلی بافت اداری افغانستان به هم ریخته بود. اگر چه همهٔ این کاستی‌ها را نمی‌توان به طالبان نسبت داد، چرا که جنگهای داخلی پیش از ظهور طالبان نیز در این بی‌سروسامانی تأثیر داشته است. با این حال، فقدان نهادهای بوروکراتیک قوی، بزرگترین ضعف برای شروع به کار دولت جدید افغانستان بود. خدمات شهری و بین‌شهری از قبیل راهها، آب و برق، مخابرات و همچنین سایر خدمات دولتی از قبیل خدمات جاده‌ای، اقتصادی و بانکی افغانستان به حدی ناکارآمد شده بودند که دیگر ارزش وجودی نداشتند.

افغانستان که چند سال قبل دارای ارتش ملی، پلیس فعال و از نظم ابتدایی برخوردار بود، در دوران طالبان به‌کلی از هم پاشید. سربازان پلیس و ارتش افغانستان که کارآزموده و متخصص بودند از کار اخراج شدند و نوعی نظام چریکی شکل گرفت. دلارهای خارجی و اعتقادات بنیادگرایانه، موتور حرکت نیروهای نظامی طالبان به‌شمار می‌رفت. در زمان طالبان تحصیلات در همه سطوح برای زنان ممنوع شده بود، آن عده از کارمندان دولت، معلمین مدارس، استادان دانشگاهها و سایر مراکز آموزشی که زن بودند از کار اخراج شدند و جای آنها را مردان همکارشان نتوانستند پر کنند. لذا وضعیت تحصیلات و آموزش هم آشفته بود. سخت‌گیریهای افراطی طالبان در خصوص برگزاری نماز جماعت اجباری و حضور و غیاب در صفوف نماز جماعت، الزامی بودن ریش، منع پوشیدن کت و شلوار، ممنوع بودن تردد زنان بدون محرم شرعی و چندین مثال دیگر از همین قبیل، موجب شده بود روحیه مردم تضعیف و میزان امید به زندگی در بین افغانها کاهش یابد. حقوق بشر هم بدترین وضعیت ممکن را داشت.

ساختار دولت افغانستان نیز در زمان طالبان از هم پاشید. فرار مغزهای متفکر عرصه‌های علمی و اجرایی، موجب شده بود اداره و نظام سیاسی افغانستان، یک سیستم بیمار داشته باشد. امارت اسلامی افغانستان جز با چند کشور محدود عربی (امارات متّحده و زمانی هم عربستان

سعودی) و پاکستان با هیچ ارگان بین‌المللی معتبری ارتباط رسمی و سازمان‌یافته نداشت. تمام آنچه یک دولت برای بقا و مشروعیت خود نیاز داشت یا به کلی از بین رفته یا آنقدر ضعیف شده بود که هیچ نیازی را برآورده نمی‌کرد. هنگامی که واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد و توجه ایالات متّحده و سپس سازمان ملل و جامعه جهانی به سوی افغانستان فراموش شده معطوف شد پی بردند چه چالشهای فراوانی در پیش روست. به هرحال افغانها توجه جهانی را به رهبری ایالات متّحده به کشورشان فرصت مساعدی برای برون‌رفت از وضعیت اسفبار دوران حاکمیت طالبان قلمداد کردند و این دوره را برای تجدید حیات اجتماعی ملی و ارتقای وجهه بین‌المللی افغانستان مهم می‌دانند.

ب) افغانستان گزینه اول

در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ یعنی ۲٦ روز پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به برجهای دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن که به حق تا به حال بزرگترین حمله علیه ایالات متّحده در خاک این کشور محسوب می‌شود، حملات نیروهای هوایی ایالات متّحده که با پیشروی نیروی زمینی جبهه متّحد اسلامی (مجاهدین) همراه بود علیه طالبان آغاز شد. پنداشت اولیه مبنی بر دست داشتن بن‌لادن؛ دشمن سرسخت امریکا که اینک با طالبان در هم آمیخته بود موجب آن شد سیر تفکرات استراتژیست‌های امریکا در بدو امر متوجه افغانستان شود. انتخاب افغانستان به عنوان اولین گزینه برای پنتاگون بر دلایل زیر استوار بود:

اول) افغانستان کشوری غیرعربی است، فعالیت و ایجاد تحول در آنجا آسان‌تر است، حساسیت کمتری ایجاد می‌کند و احتمال پیروزی بیشتری نیز به همراه خواهد داشت.

دوم) افغانستان کشوری فاقد حکومت مرکزی مشروع است، خصوصیات فکری و اجرایی طالبان نیز پیروان جهانی ندارد، لذا حمله به افغانستان با مخالفت جهانی چندانی روبرو نخواهد شد. شکست دادن یک دولت ضعیف غیرمشروع نیز هزینه‌های کمتری دارد.

سوم) افغانستان در زمان طالبان به مرکز بنیادگرایی اسلامی تبدیل شده بود، معارضان امریکا از عربستان گرفته تا لیبی و پاکستان و چچن، همه بنیادگرایانی بودند که در پناه طالبان

در افغانستان جمع شده بودند، لذا حمله به افغانستان با توجه به اسناد بدست آمده مبنی بر دست داشتن شبکه تروریستی القاعده در حادثه ۱۱ سپتامبر توجیه‌پذیرتر بود.

چهارم) فقر، جهل و میزان بالای بی‌سوادی، عدم عدالت اجتماعی، نبود دولت پاسخگو و قوی که زمینه‌های رشد تروریسم هستند به طور گسترده‌ای در افغانستان موجود بود، مبارزه با تروریسم فقط با نابودی منشاء آن امکان‌پذیر است.

پنجم) افغانستان پس از فروپاشی اتحادجماهیرشوروی با خلاء قدرت مواجه بود. همسایگی این کشور با کشورهای مهم و قدرتمند منطقه‌ای از قبیل چین، پاکستان، ایران و همچنین موقعیت استراتژیک آن در حوزه نفوذ هند، روسیه و چین و نزدیکی آن به منابع انرژی آسیای مرکزی و حوزه خزر، برای ایالات متّحده جذابیت‌های خاصی داشت و زمینه بهره‌برداری ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک را برای این کشور فراهم می‌کرد.

ششم) بنا به دلایلی که یاد شد، احتمال موفقیت این جنگ در افغانستان بیشتر بود و در اقدامات بعدی در کشورهایی که آقای بوش آنها را «محور شرارت» خوانده بود الزامی بر استفاده از قدرت نظامی شدید وجود نداشت، زیرا به گفته "پل برمر"، فرستاده امریکا به عراق، *اگر ایالات متّحده جدیت و شدت بیشتری در واکنش به طالبان و القاعده در افغانستان نشان دهد (بسان عملیات علیه لیبی در دهه ۱۹۸۰) سایر کشورهای جهان در مذاکره مصالحه‌آمیز با امریکا، زودتر مجاب خواهند شد.*(۲)

با توجه به این مسائل بود که ایالات‌متّحده با استناد به محکومیت عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر از سوی شورای امنیت سازمان ملل متّحد و سایر کشورها، عملیات نظامی خود را علیه طالبان و القاعده آغاز کرد و با استناد به اصل ۵۱ از فصل هفتم منشور سازمان ملل متّحد این حمله را مشروعیت داد. این در حالی بود که پیش از حوادث یازدهم سپتامبر نیز بن‌لادن و گروه القاعده به عنوان یکی از گروه‌های اصلی ضد آمریکایی شناخته شده بودند. حتی کلینتون نیز در دوران ریاست جمهوری خود تلاش زیادی کرد تا بن لادن از سودان خارج شود.

از طرف دیگر، در دوره طالبان موجی از جوانان کشورهای عربی خلیج فارس به سوی افغانستان مهاجرت کرده بودند. آمریکا با اینکه از پناه گرفتن بن‌لادن در افغانستان خبر داشت،

ترجیح داد از گسترش اقدامات تروریستی القاعده به داخل آمریکا جلوگیری کند. از همین رو، نسبت به این موج مهاجرت حساسیت چندانی به خرج نداد. با وقوع اقدامات تروریستی یازدهم سپتامبر که در عمل باعث شد مذهب و رادیکالیسم مذهبی در روابط بین‌الملل اهمیت یابد، سیاست خارجی ایالات متحده نیز مبارزه با تروریسم و گروه‌های تروریستی را در صدر اولویت‌های خود قرار داد. رئیس جمهور و نیز وزیر دفاع آمریکا تأکید کردند که جنگ جدید آمریکا جنگی طولانی خواهد بود، چون در این جنگ، ویژگی، مکان و توانایی دشمن به طور دقیق مشخص نیست. به این ترتیب، تعقیب و نابودی گروه‌های تروریستی و در راس آنها گروه القاعده و طالبان – که به گفته مقامات آمریکا در پنجاه کشور جهان شبکه داشتند – به ستاره قطبی سیاست آمریکا در هزاره جدید تبدیل شد. مقامات آمریکا دریافتند که ره‌آورد هزاره جدید برای آنها، دغدغه امنیت خواهد بود، چرا که گروه‌های تروریستی ناامنی را به داخل این کشور کشانیده بودند، از این رو از لحاظ امنیتی نوعی وابستگی متقابل منفی به وجود آمد. به عبارت دیگر، میان امنیت مردم نقاط دور دست دنیا و امنیت مردم آمریکا ارتباط متقابل ایجاد شده است و در نتیجه، آمریکا دیگر نمی‌توانست در قبال آنچه در افغانستان می‌گذرد بی‌تفاوت باشد.

در پیامد حادثه ۱۱ سپتامبر بود که پلیس بزرگ‌ترین عملیات شناسایی افراد مظنون را در تاریخ آمریکا آغاز کرد. سازمان‌های سیا(CIA) و اف بی ای(FBI) که حیثیت حرفه‌ای آنها صدمات جبران‌ناپذیری دید، تلاش شبانه روزی را برای ترمیم اعتبار خود شروع کردند. در این راه برای آنها اجرای قانون یا نقض قانون تفاوتی نداشت، در مواردی حتی راه افتادن موج خشونت اجتماعی علیه مسلمانان را باعث شدند. مراحل کاملاً محرمانه تحقیقات اجازه نمی‌داد دربارهٔ صحت فرضیات، تحقیقی انجام شود. واشنگتن بیش از هر چیز برای آرام کردن احساسات جریحه‌دار شده مردم، بحث‌های غیر معمول را علیه مظنونین به‌کار می‌برد. در این راستا جرج بوش در ۱۰ اکتبر رسماً به انتشار اسامی تعدادی از مظنونین پرداخت و برای دستگیری هر یک بین ۷ تا ۵۰ میلیون دلار جایزه معین کرد:

اسامه بن‌لادن (با نام‌های مستعار شاهزاده امیر- ابو عبدالله – مجاهد شیخ - محمد بن لادن) با اتهاماتی که از قبل دارد: بمب‌گذاری در سفارت آمریکا در دارالسلام (تانزانیا) و

نایروبی (کنیا) در ۷ اوت ۱۹۹۸ که در این حملات بیش از ۲۰۰ تن کشته شدند، همچنین در هواپیماربایی انتحاری نیویورک، ویرجینیا، پنسیلوانیا متهم و برای دستگیری او جایزه معین شده است. ایمن الظواهری (با نام مستعار ابو محمد - ابو فاطمه - محمد ابراهیم - ابوالمعز - دکتر - معلم - نور - استاد). الظواهری پزشک و بنیان‌گذار سازمان جهاد اسلامی در مصر است که با دولت مصر به مخالفت برخاسته است و با ابزار خشونت برای رسیدن به هدف تلاش می‌کند. در اوایل سال ۲۰۰٤، خبرگزاریها آخرین اعلامیه وی را انتشار دادند که در آن ادعا شده بود بمب اتمی دستی دراختیار دارد.

ج) دولت - ملت‌سازی در افغانستان

ایالات متّحده با درک این مطلب که هر بنیانی برای قوام، به تمرکز و نظم نیاز دارد و بر اساس اینکه بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهایی نظیر آلمان، ژاپن، بوسنی و کوزوو، تجربه دولت- ملت سازی داشت اینک می‌خواست این تجارب را در افغانستان به‌کار بندد. آنچه طی بیش از ۲۲ سال جنگ داخلی در افغانستان از هم پاشیده بود در درجه اول شالوده‌های سیاسی- فرهنگی و سپس بنیانهای اقتصادی و نظامی این کشور است و در این روند مسیر با استقرار امنیت بود.

کشوری که جهت استقرار نظم، توانمندی نداشته باشد همیشه به‌صورت بالقوه تروریست‌پرور است که این مؤلفه‌ها در بسترهای سیاسی، اقتصادی، نظامی- امنیتی و فرهنگی قابل بررسی‌اند. اینک اقدامات ایالات متّحده را که در جهت دولت- ملت‌سازی در افغانستان و به منظور مبارزه درازمدت و ریشه‌ای با تروریسم انجام شده است بررسی می‌کنیم:

۱) کنفرانس‌های بازسازی افغانستان

اولین اقدام در امر بازسازی، جلب حمایت جامعه جهانی در حمایت از پروژه‌های سیاسی افغانستان بود. تشکیل کنفرانس بُن (آلمان) در اواخر نوامبر ۲۰۰۱ برای تشکیل اداره موقت افغانستان به امضای توافقنامه‌ای میان گروه‌های سیاسی افغان مبنی بر زعامت حامد کرزی به

ریاست اداره نوتشکیل سیاسی افغانستان در اول جدی (دی) ۱۳۸۰ هـ .ش منجر شد. در این موافقت‌نامه، دستورالعمل دسترسی به صلح، امنیت، ثبات مجدد و بازسازی کشور تدوین شد. همچنین در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱(UNSCR۱۳۸٤) و قطعنامه ۱۳٦۸ شورای امنیت، کمکهای بین‌المللی به افغانستان بعد از جنگ را تصویب کرد.

متعاقب آن کنفرانسهای دیگری نیز برای بازسازی افغانستان و جلب حمایتهای اقتصادی جهانی برای دولت نوپای افغانستان دایر شد. کنفرانس توکیو در اوایل سال ۲۰۰۲ با شرکت اکثر کشورهای امریکایی و اروپایی و متّحدین آسیایی افغانستان تشکیل و حدود ٤/٥ میلیارد دلار برای بازسازی افغانستان در چهار سال آتی جمع‌آوری شد. برخی از این کمکها در کنفرانس توکیو از این قرار بود:[۳]

جدول شماره سه: میزان کمک برخی از کشورها به افغانستان در کنفرانس توکیو(سال ۲۰۰۲م)

ایالات متّحده امریکا	۲۹۷میلیون دلار برای سال ۲۰۰۲
ژاپن	۵۰۰ میلیون دلار برای سال ۲۰۰۲
اتحادیه اروپا	۵۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۲
جمهوری اسلامی ایران	٥٦۰ میلیون دلار تا سال ۲۰۰٦
هند	۵۵۰ میلیون دلار تا سال ۲۰۰٦
عربستان سعودی	۲۲۰ میلیون دلار در سه سال
بانک جهانی	۵۰۰ میلیون دلار در ۳۰ ماه

کنفرانس برلین نیز در سال ۲۰۰۵، برای اقدامات سیاسی و امنیتی تشکیل شد و در سال ۲۰۰٦ ما شاهد تشکیل کنفرانس لندن در ۳۱ ژانویه و ۱ فوریه بودیم که در نهایت در این کنفرانس حدود ۱۰/٥ میلیارد دلار تا سال ۲۰۱۱ برای بازسازی افغانستان اختصاص داده شد که در همه این کنفرانسها سهم امریکا بسیار زیاد بوده است (۱/۱ میلیارد دلار در کنفرانس لندن) سهم برخی دولتها و مؤسسات بین‌المللی در **کنفرانس لندن** به قرار زیر است:[٤]

جدول شماره چهار: مساعدت‌های بین‌المللی به بازسازی افغانستان در کنفرانس لندن منعقده در ۳۱ ژانویه-اول فوریه ۲۰۰٦

کمک کنندگان		تعهدات	کمکهای بین‌المللی به استراتژی توسعه ملی افغانستان
		سال ۱۳۸٤	از سال ۱۳۸۵
		March 2005 – March 2006	From March 2006
بانک توسعه آسیایی	ADB	244	1,000
بنیاد امام آقا خان	Aga Khan	23	0
آسترالیا	Australia	16	113
بلژیک	Belgium	17	6
کانادا	Canada	83	125
چین	China	8	85
دانمارک	Denmark	29	120
کمیسیون اروپا	EC	132	268
فنلاند	Finland	11	60
فرانسه	France	24	55
آلمان	Germany	74	480
یونان	Greece	0	5
هند	India	126	181
ایران	Iran	50	100
بانک توسعه اسلامی	Islamic Dev Bank	20	70
ایتالیا	Italy	51	56
ژاپن	Japan/JICA	31	450
جمهوری کره	Korea (Rep of)	2	20
هلند	Netherlands	53	179
زلاند جدید	New Zealand	0	11
نروژ	Norway	41	144
پاکستان	Pakistan	105	150
عربستان سعودی	Saudi Arabia	22	153
اسپانیا	Spain	12	182
سوئد	Sweden	41	120
سوئیس	Switzerland	17	90
ترکیه	Turkey	0	100
امارات متّحده عربی	UAE	6	0
انگلستان	UK	284	885
آژانسهای سازمان ملل	UN Agencies	58	94
ایالات متّحده امریکا	US	3,053	4,000
بانک جهانی	WB	263	1,200
جمع کل		4,921	10,501

۱- واحد سنجش به میلیون دلار است.

۲- علاوه بر کمک‌های بین‌المللی، دولت افغانستان نیزمی‌بایست درآمد داخلی خود را برای تمویل و تقویت بودجه جاری خود ارتقا دهد.

۳- این ارقام مقدمتا پیشنهاد گردیده و می‌بایست دوباره در مدت زمان کوتاهی تثبیت گردند.

۲) تقویت حکومت مرکزی

کارکردهای دولت افغانستان هر چند تا کنون نمودهایی داشته است، به طور کل قانع کننده نیست. معهذا باید توجه کرد که دولت امریکا و جامعه بین‌المللی طرحهایی برای حمایت از دولت افغانستان دارند. در موافقت نامه بن که در نوامبر ۲۰۰۱ در آلمان منعقد شد، ساختار دولت بعد از طالبان مشخص شد. سران گروه‌های مختلف افغان در این کنفرانس به این نتیجه رسیدند که حامد کرزی را به عنوان اولین رئیس حکومت آتی افغانستان برگزینند و همچنین سه وزارت کلیدی امور خارجه، دفاع و داخله (کشور) نیز به مجاهدین سپرده شود. در این موافقت‌نامه، ساختار اداره موقت افغانستان، اسامی وزرا و همچنین تمهیداتی برای برگزاری لوی‌جرگه اضطراری (مجلس بزرگان و ریش‌سفیدان افغان) برای تشکیل دولت انتقالی و انتخاب رئیس دولت جدید طی شش ماه پس از تشکیل اداره موقت افغانستان تصویب شد.

در کل، همکاری‌های ایالات‌متّحده، سازمان ملل متّحد و سایر کشورهای جهان بیشتر در دو عرصه امنیت و اقتصاد که در زیر تبیین می‌شود به تقویت حکومت مرکزی افغانستان انجامید و تا به حال باعث شده است دولت بتواند بر سایر مناطق و ولایات افغانستان کنترل نسبی خود را اعمال کند:

اول: امنیت

در بدو امر، نیروهای حافظ صلح بین‌المللی(ISAF) که شامل ٥ هزار سرباز بودند تحت سرپرستی انگلیس تشکیل شدند تا امنیت کابل را تأمین کنند. همچنین ۸ هزار نفر از نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متّحده به مبارزه با سران طالبان و القاعده در سراسر افغانستان مشغول شدند.(٥) نقش ایالات متّحده در جهت تأمین امنیت در افغانستان، بارزترین بُعد تلاش‌های این کشور در افغانستان است، چرا که ایالات متّحده بر این باور است که تنها وقتی که مناطقی مثل افغانستان، سودان و عراق تحت کنترل نظامی قرار گیرد و از مواهب لیبرالیسم نو برخوردار شوند، علایق امنیتی ایالات متّحده تأمین خواهد شد.

این سیاست خارجی، در عوامل درونی ایالات متّحده نیز ریشه دارد. اطرافیان اصلی بوش، افرادی چون دیک چنی، دونالد رامسفلد، پال ولفوویتز و ریچارد پرل عموماً سابقه فعالیت در

شرکتهای بزرگ نفتی، تسلیحاتی و مالی داشته‌اند و معتقدند امریکا برای بسط افکار و ارزشهای خود باید از قدرت عظیم خویش به خصوص قدرت نظامی استفاده و بهره‌برداری کند.[۶] به ویژه بعد از یازدهم سپتامبر در محافل امنیتی ایالات متّحده در باره یک «دکترین آزادی» گفت‌وگو می‌شود که نابودی همه نیروهای مخالف آزادی اعم از افراد، جنبش‌ها و رژیم‌ها را لازم می‌داند،[۷] لذا یکی از برنامه‌های اساسی امریکا در افغانستان، ایجاد امنیت و اقدامات نظامی در این کشور بوده است. امنیت برای تقویت حکومت مرکزی و اقدام نظامی برای مبارزه با تروریسم. ایالات متّحده در جهت برقراری امنیت و حمایت از دولت مرکزی افغانستان تا به حال اقدامات زیر را انجام داده است:

۱- اعزام حدود ۲۰ هزار نیروی نظامی زمینی و تفنگدار دریایی جهت مبارزه با تروریسم و تأمین امنیت سراسری در افغانستان. (البته این آمار در برخی مواقع، مثل دوره انتخابات ریاست جمهوری تا ۳۰۰۰ نفر دیگر افزایش داشته است). در دسامبر ۲۰۰۷ این تعداد به ۱۵۰۳۸سرباز در چهارچوب ناتو ایساف بالغ شد. (به اضافه ۱۲۰۰۰ نیروی مستقل ضد شورش)

۲- کمک ۱۵۰ میلیون دلاری برای شروع تشکیل اردوی ملی (ارتش)۷۰ هزار نفری افغانستان (تا کنون حدود ۵۰۰۰۰ سرباز برای ارتش ملی و بیش از دهها هزار نفر پلیس افغان آموزش‌های لازم را دیده‌اند).[۸]

۳- کمک به وزارت دفاع و داخله (کشور) افغانستان جهت خلع سلاح بیش از ۶۳۳۸۰ شبه نظامی مربوط به ارکان پیشین وزارت دفاع ملی و انتقال۳۶۰۰۰ قبضه سلاح سبک و ۱۰۸۸۸ قبضه سلاح سنگین.[۹] این سلاحها به ابتکار وزارت دفاع ملی در حاشیه پروژه DDR جمع آوری و به مراکز قابل کنترل در کابل انتقال داده شده است.

۴- تخصیص مقدماتی مبلغ ۱۵ میلیارد دلار برای بازسازی نیروهای مسلح افغانستان.

۵- آموزش افسران ارتش و گارد ملی افغانستان (با همکاری فرانسه، بریتانیا و مغولستان).

دوم: اقتصاد

در عرصه بازسازی اقتصادی افغانستان، ایالات متّحده نقش موثرتری داشته است. این اقدامات جهت حمایت از دولت مرکزی، بالا بردن سطح رفاه، کاهش فقر، افزایش درآمد

سرانه، اتکای دولت بر منابع ملی و به منظور کاهش اشتیاق جامعه به کسب درآمد از منابع نامشروع مثل جنگ، کشت و قاچاق مواد مخدر یا انجام عملیات تروریستی به خاطر کسب پول بوده است. میزان درآمد سرانه در سال ۲۰۰۲ در افغانستان بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ دلار بود، برآوردها نشان می‌دهد حدود٦۰ تا ۸۰ درصد جمعیت افغانستان زیر خط فقر جهانی و روزانه کمتر از یک دلار درآمد داشتند. در سال ۱۹۹٦ افغانستان رتبه ۱٦۹ را در میان کشورهای عضو سازمان ملل در زمینه توسعه انسانی کسب کرد. امید به زندگی در افغانستان کمی بالاتر از ٤۰ سال است و ۵۰٪ کودکان زیر ۵ سال از سوء تغذیه رنج می‌برند. تلاشهای پس از حضور امریکا در افغانستان برخی نشانه‌ها را در مورد رشد اقتصادی نشان می‌دهد: تورم به آهستگی به طور مشخصی در ماههای نخست پیش می‌رفت و براساس نظر صندوق بین‌المللی پول، میزان افزایش تورم در کابل فقط ۱٪ بین ۲۲ مارس تا ۲۱ ژوئن ۲۰۰۲ بوده است.[۱۰]

سیستم بودجه دولت اکنون با همکاری صندوق بین‌المللی پول و خزانه ایالات متّحده تعیین می‌شود. حکومت افغانستان به عنوان قسمتی از تلاشهایی که برای ایجاد چارچوب اقتصاد کلان جهت رشد اقتصادی و دریافت کمک خارجی انجام می‌دهد، در ۷ اکتبر ۲۰۰۲ پول جدیدی عرضه کرد که ارزش آن هزار برابر پول قبلی در زمان حکومت مجاهدین و دوره طالبان بود. علاوه بر این، یک مبنا برای آینده رشد اقتصادی در افغانستان میزان جمعیت دانش‌آموزان و دانشجویان در حال تحصیل است که این میزان اکنون حدود ٦/۵ میلیون دختر و پسر در مدارس و موسسات تحصیلات عالی را شامل می‌شود. اقتصاد ملی افغانستان نیز رشد داشته است. چنانچه در سال ۱۳۸٤ بیش از ۱٤٪ و با تورم بسیار پایینی در حدود ۱٪ بوده است.[۱۱] در این که افزایش شکاف اقتصادی بین اقشار جامعه سبب در انزوا ماندن یک گروه و سپس جبران و ابراز این در حاشیه ماندگی به صورت عملیات تروریستی است در افغانستان تحقیقاتی به عمل نیامده است، اما به روال منطقی، نمی‌توان ارتباط آن را رد کرد. اگرچه اکثر سران گروه‌های تروریستی و از جمله بن‌لادن، جزو فقرا به حساب نمی‌آیند و بالعکس از سرمایه‌داران‌اند، در این شکی نیست که برخی از عملیات انتحاری یا سایر موارد مثل بمب‌گذاریها براساس نیازهای اقتصادی انجام می‌شود و لزوماً انگیزه‌ای ایدئولوژیک ندارد. به

هرحال برخی از اقدامات ایالات متّحده و حمایت‌های این کشور در جهت **بازسازی اقتصاد افغانستان** را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱. زمینه‌سازی برای برگزاری **کنفرانس‌های بازسازی افغانستان** (دو کنفرانس در استراسبورگ آلمان، کنفرانس توکیو (۲۰۰۲)، کنفرانس اسلو (نروژ)، کنفرانس در دبی (امارات متّحده عربی)، کنفرانس برلین (۲۰۰۴) و کنفرانس لندن[۱۲] (۲۰۰۶). در این کنفرانسها (بالاخص توکیو و لندن) سهم ایالات متّحده به ترتیب ۲۹۷ میلیون دلار برای سال ۲۰۰۲ در کنفرانس توکیو و ۱/۱ میلیارد دلار در کنفرانس لندن برای بازسازی افغانستان در نظر گرفته شد.(کل کمک‌ها در کنفرانس لندن بیش از ۱۰/۵ میلیارد دلار است).[۱۳]

۲. تخصیص مبلغ ۱/۵۵۶ میلیارد دلار برای گسترش و ارتقای دسترسی مردم به **زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی** در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۲. این تخصیص در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۵۶۲ میلیون دلار برآورد شده بود.[14]

۳. ایالات متّحده آمریکا به بازسازی **راهها و جاده‌های** مختلف افغانستان کمک کرده است. در این زمینه می‌توان از مرمت جاده‌های اتصال مزارع کشاورزی به بازار فروش، راههای تخریب شده منطقه‌ای و کمربندی‌ها نام برد. راههای منطقه‌ای و ملی افغانستان، اکثر شهرهای مهم را به‌هم مرتبط می‌کند ونقش عمده‌ای در توسعه اقتصادی این کشور دارد. در این عرصه، شاهراه هرات ـ قندهار ـ کابل به لحاظ ترانزیتی از اهمیت بالایی برخوردار هستند و نقش مهمی در بهبود اوضاع اقتصادی ایفا می‌کند. در خلال سالهای جنگ بیش از ۵۰ درصد از راهها تخریب شده بود که در سالهای اخیر ایالات متّحده آمریکا به اعمار و بازسازی آن‌ها پرداخته است:

- ۵۸۰ کیلومتر راه جهت اتصال مزارع به بازار عرضه محصول همچنین ۱۱۶ کیلومتر راه‌های منطقه‌ای، ۷۰۴ کیلومتر راه‌های عمده بین ولایات و هم در داخل ولایات.
- ۳۸۹ کیلومتر از شاهراه کابل ـ قندهار و ۲۴۶ کیلومتر از شاهراه هرات ـ قندهار به عنوان دو بخش اساسی از کمربند جاده‌ای دور کشور.
- در مجموع ۱۱۹۵ کیلومتر از راههای فرعی در سطح ملی و استانی و ۶۳۵ کیلومتر از بزرگراههای منطقه‌ای که جمعاً ۱۸۳۰ کیلومتر در سراسر کشور می‌شود.[۱۵]

- نوسازی و بازسازی ۷۰۰ کیلومتر جاده کمربندی در سرتاسر افغانستان تا اگوست ۲۰۰۷.
- نوسازی و بازسازی ۸۰۰ کیلومتر از جاده‌های ولایتی و محلی تا اگوست ۲۰۰۷.[۱۶]

٤. اختصاص ۱۲ میلیون دلار برای ساختن پل برفراز دریای "پنج" در مرز افغانستان و تاجیکستان.[۱۷]

۵. معاف نمودن واردات ۵۷۰۰ نوع کالای تولید شده در افغانستان به ایالات متّحده به فرمان رئیس‌جمهور بوش.[۱۸]

٦. کمک چندین مرحله‌ای گندم، برنج و سایر مواد غذایی در حجم بسیار بالا برای مردم افغانستان.

۷. حمایت از بخش **زراعت و کشاورزی** افغانستان که به هدف بالابردن امنیت غذایی دراین کشور، افزایش تولیدات کشاورزی، ایجاد اشتغال و بالا بردن درآمد خانواده‌ها در روستاها است. افزایش فرصت‌های شغلی و درآمد باعث تاثیرات مثبتی در کاهش فقر در افغانستان شد. چنانچه از ژوئن ۲۰۰۳ تا ژوئن ۲۰۰۵ تولید ناخالص ملی(GNP) افغانستان در بخش کشاورزی افزایش ۹ درصدی یافت و تولید ناخالص مجموعی افغانستان را تا حدود ٤/٤ درصد افزایش داد. تا اکنون مبلغ ۱/۷۵ میلیارد دلار در تولید، خدمات و صنعت کشاورزی افزایش به‌وجود آمده است.

اکنون ایالات متّحده درحال حمایت از بازسازی سیستم آبیاری افغانستان، ساخت راه برای اتصال مزرعه به بازار و ذخیره محصولات است. چرا که بیش از نیمی از این محصولات به دلیل مطلوب نبودن انبارهای نگهداری فاسد می‌شوند، آب نیز قبل از رسیدن به مزارع به دلیل مطلوب نبودن جویها به هدر می‌رود.

در همین زمینه بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰٦ مبلغ ۲۳۷ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۷ مبلغ ٦۷ میلیون دلار هزینه شده است. اقدامات ایالات متّحده در این عرصه تا پایان سال ۲۰۰۷ در موارد زیر خلاصه می‌شود:[۱۹]

- بهبود وضعیت آبیاری در بیشتر از ٤۹٤۰۰۰ هکتار زمین زراعتی.
- بازسازی ۵۸۰ کیلومتر جاده برای اتصال مزارع به بازار
- نوسازی و پاکسازی ۵۰۰۰ کیلومتر از کانال‌های آبیاری، و جویها.

• تجهیز تعداد ۱۴۷ مرکز ذخیره و بازار با امکانات.
• توزیع ۴۰۰۰۰ تن کود و ۱۴۰۰۰ تن بذر گندم بین دهقانان.
• ارایه خدمات به بیش از یک میلیون کشاورز.

۸ زمینه‌سازی و جلب نظر سازمان ملل متّحد جهت تأسیس دفتر UNAMA از سوی سازمان ملل در سراسر افغانستان برای رسیدن به توسعه موزون ملی.

۹. در بخش انرژی می‌توان از کمک ۱۵۰ میلیون دلاری ایالات متّحده آمریکا برای بازسازی سد "کجکی" نام برد. فاز اول و سوم این سد تولید انرژی بازسازی شده و فاز دوم آن در حال اتمام است. در صورتیکه این سد آغاز به کار کند قسمتهای جنوبی افغانستان را از انرژی برق تولید شده بهره‌مند خواهد کرد.

۳) استقرار دموکراسی وتقویت روند حکومت‌داری:

در عرصه بازسازی سیاسی در چارچوب تئوری نئولیبرالیستی می‌توان به بخش دوم راهبرد امنیت ملی (N.S.S) استناد کرد. در این بخش به عنوان آرمان‌های حماسی برای شرافت انسانی، اصول و ارزشهای جامعه لیبرال شامل دفاع از آزادی، عدالت، حاکمیت قانون، محدود ساختن قدرت مطلق دولت، آزادی مذهب، حقوق زنان، حقوق بشر، تساهل مذهبی و احترام به مالکیت خصوصی به عنوان اصول مورد حمایت دولت امریکا در سیاست خارجی به ویژه در نظریه "طرح خاورمیانه بزرگ" اعلام می‌شود. در واقع، در این بخش از سند، دولت ایالات متحده به نقش تاریخی ملت امریکا به مثابه منجی جهانی و منبع الهام‌بخش اصول دموکراسی نظر دارد[۲۰] و این همان اصولی است که در چارچوب تئوری نئولیبرالیسم توجیه می‌شود.

کالین پاول، وزیر امورخارجه پیشین دولت جورج دبلیو بوش در سخنرانی‌اش با عنوان «وضع استراتژی» تحقق میراث مشترک بشریت یعنی آزادی، نیکبختی و صلح را از اصول محوری سیاست خارجی امریکا برشمرد. مادلین آلبرایت نیز گفته بود: «آزادی، هدف غایی (البته در سلسله مراتب ارزشها جایگاه ثانوی را بعد از «خرَد» دارد) و ستاره‌ای است که سیاست خارجی ایالات متّحده تا پایان این قرن و در ادامه آن به وسیله آن می‌تواند راه خود را در دنیای پرآشوب بیابد.»[۲۱]

به تبع این ملحوظات سیاسی- فرهنگی ایالات متحده راهبردهایی در افغانستان اجرا کرد. از میان کمک‌های ایالات متّحده، کمکها در عرصه سیاسی و دموکراسی را می‌توان حدود ۳۱ درصد تخمین زد. بودجه اختصاصی اداره توسعه بین‌المللی ایالات متحده در این رابطه بین سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۲ بالغ بر ۳۴۷ میلیون دلار بود. در سال ۲۰۰۷ نیز مبلغ ۱۴۳ میلیون دلار در این امر هزینه شد. این اقدامات بیشتر به جهت اشاعه فرهنگ دموکراسی و حقوق بشر در بین جامعه افغانی بود. تقویت فرهنگ سوادآموزی، گسترش حقوق بشر و حقوق زنان و تلاش برای بسط آگاهی، نتیجه‌های عملی مثبتی نیز در «مقابله با تروریسم» برای ایالات متّحده در پی خواهد داشت (البته اگر یکی از ریشه‌های روی‌آوردن به عملیات تروریستی را وجود دولت ضعیف و عدم آگاهی عاملان عملیات بدانیم).

در برنامه حمایت از گسترش دموکراسی و دولت‌سازی ایالات متّحده از ثبات، سیستم حکومت‌داری دموکراتیک، ایجاد مشروعیت گسترده برای حکومت مرکزی که تأمین کننده وحدت ملی، کاهنده تنش‌های بین گروهی و محدود کننده نقش بنیادگرایان باشد حمایت شده است. پشتیبانی ایالات متّحده از روند انتخابات و همچنین تثبیت و نهادینه‌سازی نقش قانون و تغییر در ساختار سنتی و قبیله‌ای قدرت در افغانستان در همین راستا است.

ایالات متّحده در کنار اهداف فوق کوشیده است به رشد نهادهای اجتماعی و مدنی کمک کند و جایگاه زنان در افغانستان را در همه عرصه‌ها بالا ببرد.

در این زمینه برنامه‌های زیر اجرا شده است:[۲۲]

۱-۳) بهبود کیفیت ساختار قضایی

یکی از اهداف این طرح دستیابی آسان شهروندان افغان به امکانات قضایی است. هر چند تا به حال نیز فقدان یک سیستم قضایی کارآمد و موثر در افغانستان مشهود است، دولت ایتالیا به عنوان هماهنگ کننده کمک‌های بین‌المللی برای احیای ساختار قضایی افغانستان در این راه تلاش فراوانی می‌کند. ایالات متّحده آمریکا نیز (از طریق مؤسسه USAID) با تربیت کادرهای متخصص قضایی، ارتقای ظرفیت نهادهای قضایی، ایجاد رابطه بین دادگاههای سنتی و محلی با سیستم قضایی دولتی و کمک به نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق بشر و به خصوص حقوق زنان

کوشیده است تاحدی به این کمبودها توجه کند. در این زمینه اقدامات زیر انجام پذیرفته است:

- ساخت و بازسازی ٤٠ محکمه قضایی در ولایات افغانستان.
- احداث ظرفیت نهادینه‌شده در ستره محکمه(دادگاه عالی) تا حدی که در حال حاضر برنامه‌های آموزشی در کل نهاد قضایی در جریان است.
- برای اولین بار در تاریخ اخیر افغانستان، یک متن مدون از قوانین مصوب چاپ و به تمام محاکم سراسر کشور فرستاده شده است.

۲-۳) حمایت از انتخابات و تکوین روند سیاسی

این حرکت یک هدف بنیانی و اساسی برای حمایت از توسعه سیاسی در افغانستان است. ایجاد نهادهای انتخاباتی پایدار، توانمندی دولت افغانستان برای خروج از بی اعتباری و عدم مشروعیت را بالا می‌برد و زمینه انتخابات مشروع را بر اساس منابع وتوانمندی‌های بومی فراهم می‌کند. این روند همچنین به احزاب سیاسی و کاندیداها کمک می‌کند بدانند چگونه وارد انتخابات و رقابت‌های سیاسی شوند؛ یعنی حرکت به سوی ایجاد فضای سیاسی سالم مبتنی بر کثرت‌گرایی. برای نیل به این اهداف می‌بایست اعضای کمیسیون تنظیم انتخابات آموزشهای لازم را می‌دیدند، شهروندان نیز باید با دموکراسی و مظاهر آن آشنایی بیشتری پیدا می‌کردند، همچنین امنیت انتخابات نیز موضوعی حیاتی بود. بر اساس همه مسائلی که یاد شد، ایالات متّحده در سیر انتخابات دموکراتیک در افغانستان جهت تحکیم حکومت مرکزی و استقرار دموکراسی، اقدامات زیر را عملی کرد:

- ارایه خدمات آموزشی به کاندیداها، احزاب سیاسی، کمیسیون تنظیم انتخابات و تجهیز رسانه‌ها در انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۵ میلادی.
- حمایت از انتخابات موفقیت‌آمیز ریاست جمهوری در سال ٢٠٠٤ و انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۵ از طریق ثبت نام و ارائه تعلیمات به رأی‌دهندگان، ارائه خدمات لجستیکی و امنیتی در غرفه‌های رای‌گیری و سپس ارایه خدمات‌آموزشی به نمایندگان شورای ملی و شوراهای ولایتی.

• ارایه امکانات برای برگزاری موفقانه لوی‌جرگه اضطراری و لوی‌جرگه تصویب قانون اساسی در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰٤ از طریق حمایت‌های تدارکاتی و کمک به کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان.

۳-۳) جلب توجه جامعه جهانی و حمایت از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ برای تعیین ساختار سیاسی اداره موقت افغانستان بعد از طالبان و سپس تداوم این حمایت در کنفرانس‌های توکیو و لندن.

٤-۳) درخواست متواتر از کشورهای جهان در خصوص حمایت از بازسازی افغانستان (به عنوان مثال می‌توان به سخنرانی رئیس جمهور بوش در جلسه پنجاه و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متّحد در سال ۱۳۸۱ اشاره کرد).[۲۳]

۵-۳) رسیدگی به امور زنان.[۲٤]

• طرح ۵/۲ میلیون دلاری برای تأسیس سازمانهای اجتماعی زنان افغانستان.

• ایجاد شورای زنان افغان- امریکا در سال ۲۰۰۲ توسط روسای جمهور هر دو کشور در امریکا.

• کمک ۲/۵ میلیون دلاری مؤسسه USAID برای بازسازی باغ زنانه.

• حمایت از حضور زنان در کابینه و سطوح عالی اجرایی در دولت و پارلمان افغانستان.

٦-۳) کمک ۵ میلیون دلاری برای تدویر کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان.[۲۵]

۷-۳) تقویت رسانه‌های همگانی

یکی از برنامه‌های دولت ایالات متّحده آمریکا و مؤسسه USAID در افغانستان حمایت از رسانه‌ها جهت ارتقا و تبادل آزادانه اطلاعات است. این امر در جهت مراحل دموکراسی‌سازی و توسعه جامعه مدنی افغانستان است. ایالات متّحده با حمایت‌های تکنیکی، ارایه تجهیزات، آموزش مهارت‌های تهیه خبر، مشاوره در تدوین سیاست رسانه‌ای و ایجاد چهارچوبی برای

آن در صدد است ظرفیت بیشتری برای رسانه‌های دولتی و خصوصی افغانستان در سطوح ملی و ولایتی تولید کند.

***شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی**

اگرچه غالب افغانها اخبار را از طریق رادیو می‌شنیدند، ایالات متّحده در عرصه تجهیز اداره رادیو و تلویزیون افغانستان به‌ویژه رسانه‌های تصویری اقدامات ذیل را به طور همه جانبه به ثمر رسانده است:

• حمایت از۳٦ پایگاه مستقل رادیویی در سراسر افغانستان که طرح تجهیز ۲۰ پایگاه دیگر را نیز در دست اجرا دارند.

• احداث ایستگاههای رادیو و واحدهای خبری در مناطق مختلف افغانستان جهت انعکاس اخبار سیاسی و رویدادهای اقتصادی و بازرگانی به افغانها و جامعه بین‌المللی.

• ضبط و پخش برنامه‌های رادیویی: آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متّحده آمریکا برنامه‌های رادیویی ملی و مستقلی را با تأکید بر ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی در افغانستان تهیه می‌کند که از طریق ماهواره به ۳٤ پایگاه رادیویی در ولایات افغانستان فرستاده می‌شود.

• پخش برنامه‌هایی که تعداد زیادی از مردم از طریق رادیوی خانگی توان شنیدن آن را دارند. این برنامه‌ها برای مهاجرین افغان مقیم در کشورهای ایران و پاکستان نیز قابل دریافت است.

• تأسیس شبکه‌ای با مشارکت سازمان‌های غیردولتی خارجی و مؤسسه USAID که ۳٤ پایگاه رادیویی افغانها را در بر می‌گیرد تا بتواند به حمایت از ٥٥ پایگاه رادیویی و رسانه‌ای در سراسر کشور دست یابد.

• حمایت مالی از تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی جهت ارتقا و بهبود وضعیت کودکان، تشویق تعلیمات، انعکاس دستاوردهای زنان و تقویت حقوق بشر.

• توزیع ٤۰۰۰۰ دستگاه رادیو در بین اقشار آسیب پذیر و محتاج افغانی از جمله زنان روستایی و ارایه آموزشهای تخصصی در امور رادیو و تلویزیون.

• ایالات متّحده در جهت تقویت پایدار رسانه‌های افغانستان توجه خاصی به آموزش متخصصان تکنیکی و دانشجویان افغان کرده است. آموزش صدها خبرنگار جهت تقویت

رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی مستقل در تمامی نقاط کشور در همین جهت است. وضعیت کنونی این اقدامات چنین ارزیابی می‌شود:

- آموزش بیش از ۲۰۰۰ زن و مرد متخصص در امور رسانه‌ای.
- تقویت و نوسازی برنامه درسی رشته ژورنالیسم در ٦ دانشگاه افغانستان.
- برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت جهت فرصت مطالعاتی برای استادان رشته خبرنگاری دانشگاهها و آموزش خبرنگاران مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی.

* نشریات و رسانه‌های بدیل

ایالات متّحده از تعدادی نشریات و رسانه‌های بدیل از قبیل تئاترهای اجتماعی، نمایش‌های هنری و تولید فیلم‌های هنری و مستند حمایت کرده است. این فیلم‌ها و فعالیت‌های هنری اهداف دوگانه تفریحی و تعلیمی دارند و دستاوردهای اجتماعی و سیاسی افغانستان را منعکس خواهند کرد. این طرح در موارد زیر اجرا شده است:

- حمایت از دو نشریه خبری «کلید» و «مرسل»(نشریه ماهانه زنان).
- حمایت از چاپ روزنامه انگلیسی زبان «کابل» و تجهیز چاپخانه «دانشگاه کابل».
- حمایت از ۸ سینمای متحرک که فیلم‌های تعلیمی درباره بازسازی، انتخابات، حقوق بشر، سلامت و بهداشت، امنیت و آموزش روش‌های مواجهه با ماین را در دسترس حدود یک میلیون افغان روستایی قرار می‌دادند.

* کمک‌های تکنیکی

ایالات متّحده در صدد است ظرفیت رسانه‌های مستقل دولتی و خصوصی را در سطح ملی و منطقه‌ای توسعه دهد و در این زمینه با دولت افغانستان همکاری دارد. این امر به تدوین سیاست رسانه‌ای و تقویت رسانه‌های افغانستان منجر شد. همچنین این تلاش‌ها باعث شد توانمندی دولت نوپای حامد کرزی در جهت پخش وقایع و گزارش‌های سیاسی مهم کشور از جمله برگزاری لوی‌جرگه و انتخابات (ریاست جمهوری و پارلمانی) افزایش و چهره دموکراتیک دولت افغانستان در بین ملت اشاعه یابد. این امر از طرق زیر اجرا شد:

• تأسیس آژانس خبری مستقل که در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت می‌کند.
• در نظر گرفتن مشاوران تکنیکی برای دفتر سخنگوی ریاست جمهوری.
• طرح ۱۰/۵ میلیون دلاری برای ساخت و توسعه سیستم رادیویی افغانستان و کمک برای تأسیس پایگاههای رادیویی و تلویزیونی خصوصی جهت حمایت از فرهنگ کثرت‌گرا و گسترش آزادی بیان.(اکنون بیش‌از ۱۰ شبکه تلویزیونی خصوصی، فرستنده‌های دولتی و بیش از ٤۰۰ نشریه با تبعیت از قانون آزادی بیان و رسانه‌های همگانی در افغانستان فعالیت دارند).

۸-۳)**کمک ۸ میلیون دلاری برای تحکیم امور اجتماعی**(در سال ۱۳۸۰ صرفاً ۹٪ مردم زیر پوشش خدمات بهداشتی قرار داشتند. این رقم در حال حاضر به ۸۲٪ رسیده است).[۲٦]

۹-۳) تحصیلات و آموزش

ایالات متّحده در بدو امر در چارچوب برنامه آموزشی آژانس توسعه بین‌المللی(USAID) در سال ۲۰۰۲ توجه خود را به نیازهای جدی در امر آموزش و معارف در افغانستان معطوف کرد. این نیازها در مواردی از قبیل ساخت و تجهیز مدارس، آموزش معلمین و همچنین گسترش علاقه به سواد آموزی در بین آن عده از بزرگسالان(به خصوص زنان) که در دوره طالبان از نعمت تحصیل بازمانده بودند اولویت بندی شدند، سپس این برنامه گسترده‌تر و آموزش‌های رادیویی، آموزش عالی در دانشگاهها و آموزشهای ادبی و نوشتاری برای نیروهای کاری را شامل شد.[۲۷]

برنامه‌ها

• ***بهبود آموزش‌های اولیه***

افزایش دستیابی به کیفیت مطلوب تعلیمی در سطوح تحصیلی ابتدایی و عالی یک برنامه کلیدی است. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متّحده آمریکا از طریق ارتقای توانمندی‌های معلمین مدارس، توسعه مهارتهای آموزشی و فراهم کردن تجهیزات مناسب برای مدارس و دانشگاه‌ها و ایجاد زمینه آموختن، به بهبود نسبی وضعیت آموزش در افغانستان و افزایش ظرفیت کاری وزارت‌های معارف و تحصیلات عالی افغانستان نایل آمده است. ایالات متحده

بین سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۲ مبلغ ۲۸۱ میلیون دلار و تنها در سال ۲۰۰۷ مبلغ ٦٢ میلیون دلار برای گسترش دانش در افغانستان هزینه کرده است. در حال حاضر حدود ٦/٥ میلیون دانش‌آموز افغان به مکتب می‌روند. این تعداد در دوره طالبان به ۹۰۰ هزار نفر می‌رسید. اقدامات مؤسسه USAID در این عرصه تا به حال از این قرار است:

- چاپ و توزیع بیش از ٦٠ میلیون جلد کتاب درسی از مقطع اول ابتدایی تا دوازده به زبان دری و پشتو تا پایان سال ۲۰۰۷ و چاپ یازده میلیون جلدکتاب درسی با برنامه تعلیمی جدید.
- آموزش ١٠٤٩٦ معلم و ثبت نام تعداد ١٦٩٣٨٧ بزرگسال و دانش‌آموز مقیم کابل.
- گسترش آموزشهای رادیویی در ٣٤ استان افغانستان با استفاده از ٦٥ هزار معلم در برنامه‌های روزانه.
- تأمین بودجه استخدام مشاوران فنی برای وزارت‌های معارف و تحصیلات عالی افغانستان به منظور ارتقای ظرفیت کاری این دو وزارت.
- تأسیس مکتب بین‌المللی کابل که به سبک امریکایی در آن تدریس می‌شود.
- ساخت و ترمیم بیش از ٦٧٠ مکتب تا پایان سال ۲۰۰۷.
- پروژه جدید: پروژه تعلیمی پایه‌ای برای بهبود آموزش در وزارت معارف و همچنین مدارس غیردولتی.

• *تحصیلات عالی*

در حالی که طی ٦ سال گذشته در امر تحصیلات عالی در افغانستان پیشرفت زیادی ایجاد شده است، کیفیت تحصیلات دانشگاهی در افغانستان هنوز پایین است و ساختمان دانشگاه‌ها بدون تجهیزات کافی‌اند. با این‌حال ایالات متّحده به منظور بهبود وضعیت تحصیلی و دستیابی به کیفیت مطلوب اقدامات زیر را انجام داده است:

- حمایت از تاسیس دانشگاه آمریکایی در افغانستان که با تدریس به سبک آمریکایی و به زبان انگلیسی اکنون در حال پذیرش دانشجو و ارایه خدمات آموزشی به آنها است.
- بازسازی خوابگاه دختران دانشگاه کابل که قابلیت زندگی ۱۱۰۰ دانشجوی دختر را که از مناطق مختلف افغانستان برای تحصیل به دانشگاه کابل آمده‌اند دارد.

• تأمین بودجه اتحادیه دانشگاههای امریکـا در سـال ۲۰۰۵ جهـت حمایـت از دانـشکده کشاورزی دانشگاه بلخ در مزار شریف برای مدرن کردن برنامه درسی، آموزش تکنولوژی‌هـا و تکنیک‌های مدرن زراعتی توسط مؤسسه USAID.
• تامین بودجه پروژه‌های جدید تحصیلات عالی برای ارتقـای وضـعیت علمـی اسـتادان دانشگاه‌ها در ۱٦ دانشکده تربیت معلم.
• آموزش ۹٦۰۰ دانش آموز در خصوص مسائل سـواد کـاربردی، اقتـصاد خـود اتکـایی، مزایای دموکراسی و حقوق زنان.
• آموزش ۸۲۰۰ زن خانه دار درحد خواندن و نوشتن و تربیت ۳۰۰ نفـر دیگـر (ازطریـق استادان دانشگاه‌های افغانستان) برای آموزش مسائل بهداشتی به زنان.
• تأسیس مؤسسه آموزش معلمین زن در کابل (سال٤۲۰۰).
• طرح ٦۰ میلیون دلاری برای کمک به رشد و توسعه تعلیم و تربیت و تحصیلات عالی.
• ساخت مدارس در ولایات مختلف.

آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متّحده امریکا در تفاهم با وزارت معارف افغانستان، مدارسـی در مناطق روستایی افغانستان بنا نهاده است تا دستیابی تعداد کثیری از دانش‌آموزان مناطق محـروم را به تحصیل آسان کند. تنها در سال ۲۰۰۲ تعداد ٤۷۷ باب مدرسه در مناطق محروم ساخته شد.

۱۰-۳) طرح ۳٤٥/۷ میلیون دالری برای کمک به مهاجرین بازگشت کننده به کشور

تا کنون حدود ٤/٥ میلیون مهاجر با کمک کشورهای مهـاجر پـذیر، سـازمان بـین المللـی مهاجرت(IOM) و کمیساریای عالی سازمان‌ملل در امور پناهندگان(UNHCR) به‌افغانستان بـاز گشته‌اند.

۱۱-۳) سلامت و بهداشت

اهداف ایالات متّحده در طرحهای بهداشتی و صـحی بـر افـزایش دسـتیابی زنـان و کودکـان افغان به سطح مطلوب خدمات درمانی و زندگی سالم متمرکز است. به خصوص درمناطق تحـت پوشش روستایی، بسیاری از این خدمات را سازمانهای غیردولتی بین‌المللی انجام می‌دهند. مبلغـی

که در حال حاضر (۲۰۰٦م) برای این طرح در نظر گرفته شده، ۵۰ میلیون دلار است.[۲۸] هزینه‌های ایالات متحده در برنامه‌های بهداشتی-درمانی بین سال‌های ۲۰۰٦-۲۰۰۲ مبلغ ۳۰۹ میلیون دلار بود و در سال ۲۰۰۷ بودجه ۷۲ میلیون دلاری برای این امور اختصاص داده شد.

برنامه‌ها

- ***ارایه خدمات بهداشتی مطلوب***

آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متّحده آمریکا در همکاری با وزارت صحت (بهداشت) افغانستان از راههایی که بر مشارکت داوطلبانه علاقمندان به مسائل بهداشتی افغانستان مبتنی باشد در همه سطوح ابتدایی و پیشرفته در بیمارستانهای مرکز و ولایات، فعالیت‌هایی انجام داده است.

در حال حاضر، بیش‌از ۱۰ میلیون از مردم ولایات از کیفیت‌های مطلوب بهداشتی بهره‌مند هستند که حدود ۷۰ درصد این گروه را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند.

برخی از کارهایی ایالات متّحده که در عرصه بهداشت انجام داده به قرار زیر است:[۲۹]

- حمایت از ۳٦۰ مرکز درمانی فعال تا دسامبر ۲۰۰۷ که به بیش از ۱۰۰۰ مریض در هر ماه خدمات بهداشتی و درمانی ارائه می‌کند.
- تامین داروهای ضروری به ارزش ۱/۸ میلیون دلار آمریکایی در سال ۲۰۰۳.
- ارایه خدمات درمانی ومشاوره به حدود ۳٤۰۰۰۰ مریض درهر ماه.
- آموزش ۱۰٦۰۰ پزشک، نرس(پرستار)، قابله (ماما) و کارکنان بهداشت اجتماعی و درمان جهت ارایه خدمات درمانی به مردم در مناطق مختلف.
- فراهم کردن امکانات دسترسی ۸۲ درصد از مردم افغانستان به خدمات صحی و درمانی (این رقم در سال ۲۰۰۲ فقط ۹ درصد بود.)
- تزریق واکسن فلج اطفال به بیش از ۹۵ درصد کودکان افغان (حدود ۷ میلیون کودک)
- فراغت ۳۳۷ قابله از دوره آموزشی USAID از سال ۲۰۰۳ تاکنون. همچنین در سال جاری ٤۹۳ نفر نیز در این دوره آموزشی ثبت نام کرده‌اند.
- کمک به دستیابی مردم به آب شرب سالم.

• ساخت یا بازسازی بیشتر از ٦٧٠ کلینیک بهداشتی درهماهنگی با وزارت صحت افغانستان و تحویل آنها به دولت و آژانس‌های بهداشتی منطقه‌ای.

۱۲-۳) امضای اعلامیه مشترک همکاری استراتژیک

میان ایالات متّحده امریکا و افغانستان به تاریخ ۲٤/ می/ ۲۰۰۵ در واشنگتن.[۳۰]

۱۳-۳) استفاده از تجارب آقای زلمی خلیل‌زاد امریکایی افغانی‌الاصل که به عنوان سفیر ایالات متّحده در کابل تعیین شد بود برای ایجاد یک رابطه خوب میان دو دولت در جهت گسترش همکاریهای دوجانبه منطقه‌ای و بین المللی.

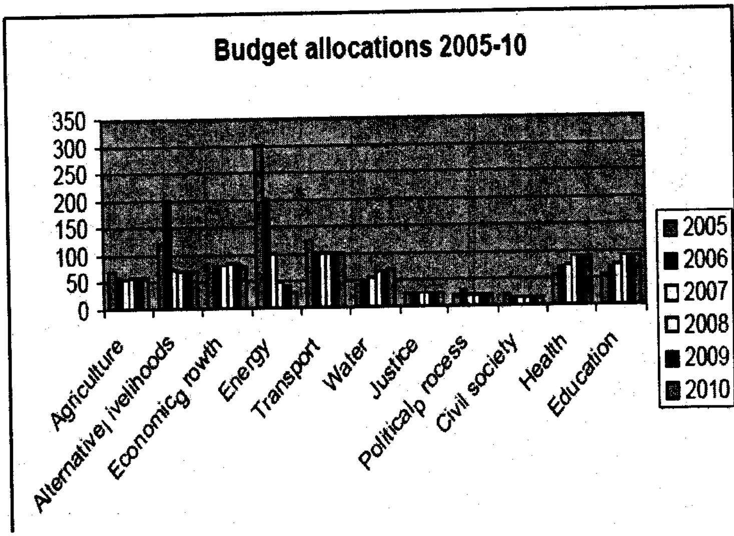
جدول شماره پنج: هزینه‌های آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده در افغانستان (سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۲م)

بخش‌ها	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰٤	۲۰۰۵	۲۰۰٦	۲۰۰۷
زراعت	۲۷	٥٦	٥۰	۷۷	۲۷	٤۲
معیشت بدیل	۳	۱	٥	۱۸٥	۱۲۱	۹۱
جاده‌سازی	٥۱	۱٤۲	۳٥٤	۲۷٦	۲٥۰	۱۰٤
انرژی(نیرو)	۳	-	۷۷	۲۸٦	٦٦	۹٦
آب	۲	۱	۲۷	۲۱	۱	۱
رشد اقتصادی	۲۱	۱۲	۸٤	۹۱	٤٦	٦۸
تحصیلات	۱۹	۲۱	۱۰٤	۸٦	٥۱	٦۲
صحت و بهداشت	۸	٥٦	۸۳	۱۱۱	٥۲	۷۲
ARTF	۳۸	٤۰	٦۷	۸۷	٤٥	٤۱
حمایت از دولت افغانستان	۳	-	۳٦	۳۱	۱٥	٥
دموکراسی	۲۲	۳٤	۱۳۲	۸۸	۱۷	٥٦
حکومت قانون	٤	۸	۲۱	۱٥	٦	۱۳
تیم‌های بازسازی منطقه‌ای (PRT)	-	۱۱	٥٦	۸٥	۲۰	۳٦
برنامه‌های حمایتی	٥	٦	۱۷	۱٦	٤	۱٤
IDPS	۱۰۸	۲۳	۱۰	-	-	-
مساعدت غذایی	۱٥۹	٥۱	٤۹	٥۷	٦۰	-
مجموع	٤۷۱	٤٦۲	۱۱۷۱	۱٥۱۰	۷۷۹	٦۹۹

منبع: www.usaidafghanistan.htm

نمودار شماره ۳: بودجه آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا (USAID)

برای بازسازی افغانستان (سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰میلادی)



منبع: www.usaidafghanistan.htm

نتیجه‌گیری

چنانچه قبلا نیز ملاحظه کردیم حضور ایالات متّحده امریکا در افغانستان سابقه پررنگی ندارد. این به این معناست که تا قبل از ۱۱ سپتامبر، امریکائیان به این منطقه از جهان توجه زیادی نداشتند، شاید اهمیت استراتژیک آن را به مانند سایر قدرتهای مهم (بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی) درک نکرده بودند. به‌هرحال حادثه ۱۱ سپتامبر، موجب شد این نگرش تغییر کند. بهره‌گیری از تجربه شکست اتحاد جماهیر شوروی و همکاری مشترک ایالات متّحده با کشورهای دیگر به‌ویژه بریتانیا و استفادهٔ از تجارب قبلی این کشور در افغانستان تا حدی باعث شده است مشکل عمده‌ای برای امریکا در افغانستان ایجاد نشود، به نظر می‌رسد گامهای ایالات متّحده در افغانستان بسیار به آهستگی و نسبتاً با شناخت فرهنگ و رسوم جامعه افغانی برداشته می‌شود. ایالات متّحده تا حد امکان از هر گونه اقدامی که روحیهٔ بیگانه ستیز افغانها را تحریک کند، ابا می‌ورزد.

اغلب مردم افغانستان نیز به ایالات متّحده به عنوان متجاوز و اشغالگر نمی‌نگرند و این بیان کننده رفتار نسبتاً منطقی این کشور در افغانستان بوده است. این حضور چه با رویکردی **نئورئالیستی** در امر مبارزه با طالبان و القاعده باشد و چه با رویکردی **نئولیبرالیستی** به جهت تقویت حکومت مرکزی و بازسازی سیاسی، اقتصادی و امنیتی این کشور، تا به حال به صورت نسبی مورد اقبال افغانها واقع شده است.

هر چند تا کنون نمی‌توان به موفقیت کامل ایالات متّحده در اجرا و تطبیق کامل "طرح خاورمیانه بزرگ" و مصادیق آن در افغانستان و اقدامات ضدتروریستی ایالات متّحده در مقابل طالبان و القاعده اذعان داشت، نمی‌توان مدعی شکست آن نیز شد. راندن گروه‌های تروریستی از اکثر مناطق افغانستان و محدود کردن آنها به مناطق سرحدی میان افغانستان و پاکستان اگرچه یک موفقیت است، توانمند نبودن (و شاید بی‌میلی ارادی) دولت ضعیف پاکستان در کنترل گروه‌های بنیادگرای اسلامی و تندروان قبایلی در مرز دو کشور هنوز بزرگترین چالش برای ایالات متّحده امریکاست. اگر امریکا با اجرای طرح خاورمیانه بزرگ در افغانستان در جهت خشکاندن ریشه‌های تروریسم، کمابیش موفق بوده است و با ارتقای نسبی سطح زندگی مردم، رشد اقتصادی مطلوب، آزادی نسبی، امنیت تقریباً فراگیر و بازسازی نهادهای علمی توانسته است تا اندازه‌ای روحیهٔ شکسته افغانها را دوباره احیا کند و به میزان زیادی از پیروی فکری مردم از طالبان و القاعده بکاهد، تغییر در نوع عملیات تروریستی از حالت «نظامی و تهاجمی» به حالت «انتحاری» در افغانستان، موجب شده است ایالات متّحده با پدیده‌ای باورناپذیر (و غیرقابل محاسبه و پیش‌بینی) روبرو شود. اگرچه این تروریست‌های انتحاری (اگر نگوییم همه) اکثراً غیر افغان (پاکستانی و عرب) هستند، ایالات متّحده باید راه‌حلی برای آن بیاندیشد. تقویت دولت مرکزی و تقویت بنیان اقتصادی افغانستان و مردم آن، بسط دموکراسی و گسترش سواد و رسانه‌های همگانی گامهای ارزنده‌ای در این مسیر است.

تقویت نیروهای امنیتی افغانستان زمان زیادی در برمی‌گیرد و دورنمای اینکه دولت افغانستان بتواند از لحاظ امنیتی، متکی به خود باشد هنوز خیلی روشن نیست. در همین جهت است که تداوم حمایت از دولت مرکزی، اعزام نیروی بیشتر نظامی و بازسازی علمی-

فرهنگی افغانستان می‌بایست کماکان در صدر اقدامات ایالات متّحده امریکا در سالهای آینده قرار گیرد. با دولت پاکستان نیز در مورد گروه‌های تندرو اسلامی که صادرکننده تروریسم به افغانستان هستند باید مذاکره شود.

به هرحال گام‌های ایالات متّحده امریکا برای تحکیم دولت مرکزی مصداقی برای نئورئالیستی بودن سیاست خارجی این کشور است و بسط حکومت قانون، خلع سلاح شبه نظامیان، دموکراتیک سازی، حمایت از نهادهای زنان و امور اجتماعی، حمایت از حقوق بشر و آزادی بیان، تقویت بنیانهای اقتصادی و آزادسازی اقتصادی به مفهوم نئولیبرالیستی آن و تثبیت اوضاع امنیتی افغانستان و حمایت بین‌المللی از دولت رئیس جمهور حامد کرزی تا به حال ثمرات زیادی برای افغانستان و افغانها داشته است، اما آینده چندان روشن به نظر نمی‌رسد.

یادداشت‌ها

۱. وزارت امور خارجه افغانستان، *گزارش رسمی سیاسی*، دسامبر ۲۰۰۱.

۲. ناصر فرشادگهر، « سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، ۱۳۸۱، جلد ۱۲، ص ۲۱٦.

3. WWW.BBCPERSIAN.COM

4. WWW.AFGHANISTANCONFERENCE.GOV.UK

5. WWW.AFGHANPAPER.COM

۶. محمود سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش،» *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، جلد سیزدهم، سال ۱۳۸۱، ص ۱.

۷. یورگن واگز، *امپراطوری ایالات متّحده امریکا در عصر جهانی شدن*، ترجمه لطفعلی (سمینو)/ اینترنت.

۸. وزارت امور خارجه افغانستان، *گزارش رسمی سیاسی*، ۱۳۸۲/۱۰/۱٦ (به نقل از پال ولفوویتز).

۹. مصاحبه با جنرال ظاهر عظیمی، سخنگوی وزارت دفاع ملی افغانستان، کابل، ۱۳۸۵/٦/۵.

10. James Dobbin and others, America's Role in Nation-Building: From Germany to Iraq, RAND, 2003, p.144.

۱۱. سخنرانی *رئیس جمهور کرزی* در مراسم افتتاح پارلمان افغانستان، دلو(بهمن) ۱۳۸٤.

۱۲. وزارت امور خارجه افغانستان، پیشین.

۱۳. د. ن. ورخوتوروف، ***شاخص‌های راهبردی امریکا در افغانستان*** (اینترنت).

14. http://afghanistan.usaid.gov

۱۵. سخنرانی ***رئیس جمهورکرزی***، پیشین.

16. http://afghanistan.usaid.gov

۱۷. همان.

۱۸. همان.

19. http://afghanistan.usaid.gov

۲۰. مجید بزرگمهری، «سیاست امریکا به رهبری نومحافظه‌کاران»، ***ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی***، شماره ۲۰۰- ۱۹۹،سال ۱۳۸۳، ص ٤۸.

۲۱. نعمت‌الله مظفرپور، «مبنا و مبداء ایدئولوژی در سیاست خارجی امریکا»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، شماره سیزدهم، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳.

22. WWW. USAID.GOV/Afghanistan

۲۳. وزارت امور خارجه افغانستان، پیشین.

۲۴. همان.

۲۵. د. ن. ورخوتوروف، پیشین.

۲۶. سخنرانی ***رئیس جمهور کرزی***، پیشین.

27. Ibid.

28. Ibid.

29. www.afghanistan.usaid.gov/program.28b.aspx/

۳۰. داود مرادیان؛ «تلاش برای نهادینه کردن روابط امریکا و افغانستان»، ***فصلنامه مطالعات استراتژیک***، کابل: وزارت امورخارجه افغانستان، سال اول، ۱۳۸٤، ش ۷ و ٦، صص ۱۳۵-۱۳۰.

فصل هشتم

نتیجه‌گیری نهایی

بدنبال فضایی که پس از خروج طالبان از افغانستان به وجود آمده و نیازهای انسانی وسیعی در این کشور به جا گذاشته بود، ایالات متّحده بر آن شد با تأسیس نهادهایی این فضا را ترمیم کند. آژانس توسعه بین‌المللی (USAID) که یک مؤسسه آمریکایی است و از جانب دولت آمریکا امور مربوط به توسعه همه جانبه در کشورهای مورد نظر را به عهده دارد از دسامبر ۲۰۰۲ فعالیت خود را در افغانستان آغاز کرد تا نیازهای سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی افغانستان بعد از جنگ را تأمین کند.

بین سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ عملکرد ایالات متّحده آمریکا از توجه به نیازهای اضطراری، تدریجاً به رویکردهای توسعه محور معطوف شد. سیاست جدید با تمرکز بر حمایت از خودباوری ملی و ایجاد ظرفیت‌هایی که منافع ایالات متّحده را در جهت ثبات و خودکفایی ملی افغانستان تأمین کند تدوین شد. اکنون در پی انتخابات رئیس جمهوری و پارلمانی افغانستان، تداوم حمایت‌های ایالات متّحده در جهت توسعه ملی افغانستان در سند راهبرد امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ مورد تأکید جدی قرار گرفته است.

استراتژی امنیت ملی دولت جورج دبلیو بوش بر این نکته تأکید می‌کند که ایالات متّحده متعهد است حمایت‌های خود را "در جهت بازسازی مجدد افغانستان ادامه دهد تا این کشور و مردمان آن دیگر هرگز مورد تهدید همسایگان خود واقع نشوند و افغانستان به لانه‌ای امن برای تروریسم بین‌المللی تبدیل نشود." در جهت تحقق این تعهد بود که وزارت امورخارجه و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متّحده امریکا یک طرح توسعه استراتژیک مشترک را که به طور مشخص، کمک‌های همه جانبه به افغانستان را به صورت یک اضطرار تعهد می‌نمود، ترتیب دادند.

کمک به ایجاد دولت و زیرساختهای سیاسی - اقتصادی، بالا بردن میزان مشارکت سیاسی از طریق حمایت از انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، حمایت از دموکراسی، ارتقای تعلیمات (ابتدایی و عالی)، گسترش سلامت و بهداشت و بهبود وضع کشاورزی از سیاست‌هایی است که در چارچوب رویکردی بیناگفتمانی میان نئورئالیسم و نئولیبرالیسم قابل تبیین است، که البته این فرایند را ایالات متّحده آمریکا در جهت طرح خاورمیانه بزرگ مبنی بر اصلاح نظام‌های سیاسی و اشاعه فرهنگ دموکراتیک در منطقه انجام می‌دهد. این اقدامات به نوبه خود مبارزه پایدار ایالات متّحده را با تروریسم در افغانستان به پیروزی نزدیک‌تر می‌کند. کمک به بازسازی اردو (ارتش) و پلیس ملی افغانستان و خلع سلاح شبه نظامیان برای تقویت حکومت مرکزی و اشاعه نفوذ آن بر همه ولایات در جهت مبارزه با تروریسم توانسته است دستاوردهای متعددی برای افغانستان و همچنین ایالات متّحده به ارمغان آورد.

باید توجه کرد که واقعه ۱۱ سپتامبر، نقطه عطف تحولات جهانی، به خصوص در ایالات متّحده امریکا به حساب می‌آید. این حادثه تروریستی بنیانهای تئوریک در عرصه روابط بین‌الملل را تغییر و به رکود ناشی از بحران معنا در سیاستگذاری‌خارجی ایالات متّحده، پایان داد. این تحول در عرصه دفاعی و امنیتی(انقلاب در امور نظامی:RMA) در قرن بیست و یکم بعد از جنگ افغانستان (و عراق) تجارب جدیدی در جنگهای نامتقارن و در چارچوب برتری تکنولوژی نظامی، طراحی استراتژی جدید علوم و تکنولوژی تسلیحاتی، گسترش فناوری اطلاعات، اتکا بر علوم و تکنولوژی مدرن، کسب مهارت‌های نظامی بیشتر در زمین، هوا، دریا و زیر دریا و نمایش تکنولوژی‌های پیشرفته، نصیب ایالات متّحده امریکا کرد، اینجا بود که

سیاست اضطرار، تهدید و اجبار مبنای سیاستگذاری خارجی ایالات متّحده در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ قرار گرفت. این روند به معنای مشروعیت استفاده از ابزار نظامی برای اشاعه دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد است.

دشمن جدید به نام تروریسم به زودی جایگزین دشمن پیشین (کمونیسم) شد و تمام مؤلفه‌های سیاست خارجی و امنیتی ایالات متّحده به سمت مبارزه با تروریسم سوق پیدا کرد. تصور می‌شود که مقابله با تروریسم نیز همانند مبارزه با کمونیسم در دوران جنگ سرد منافع نظامی و اقتصادی زیادی برای ایالات متّحده داشته باشد. تحرک‌های جدید ایالات متّحده به بهانه مقابله با تروریسم بهترین فرصتی است که این کشور منافع خود را به هر جا که بخواهد گسترش دهد.

حق دفاع مشروع که طبق قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت و تطابق آن با ماده ۵۱ منشور ملل متّحد و ماده ۵ اساسنامه پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) در مقابل حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، برای امریکا به رسمیت شناخته شد این امتیاز را به این کشور می‌داد که بدون اینکه از مجرای شورای امنیت بگذرد یا گزارشی به این شورا ارسال کند، مدیریت بحران را به دست گیرد.

این امر به تبع توانمندیهای تسلیحاتی و تکنولوژیک ایالات متّحده باعث شد امریکائیان جمهوریخواه و تیم نومحافظه‌کار جورج دبلیوبوش، سکان تحولات جهانی را به دست گیرند. روابط بین‌الملل در دوران بعد از جنگ سرد که با قدرت گرفتن بیشتر چین و اتحادیه اروپا به سمت چندجانبه‌گرایی در حرکت بود، با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، اگر نگوییم به سمت یکجانبه‌گرایی، به سمت چند جانبه‌گرایی سلسله مراتبی تغییر کرد. البته در رأس این هرم قدرت، ایالات متّحده امریکا قرار دارد.

مطرح شدن دوباره قدرت سخت‌افزاری و تلاش امریکا برای «بقای» خود که بهره‌برداری از توان تسلیحاتی را در جهت گسترش دموکراسی جایز می‌شمرد، تئوری نئورئالیسم را اعتباری دوباره بخشید و این بحث را که هنوز می‌شود وقایع بین‌المللی را در ظرف این تئوری ارزیابی کرد نمایان ساخت. اقدام یکجانبه ایالات متّحده به عنوان یک «دولت» و نیز یکی از مؤلفه‌های مورد تأکید نئورئالیسم بر این تفکر صحه گذاشت.

عملیات تروریستی که یک نبرد نامتقارن است مشکلات زیادی برای امریکا آفرید و این عمل به ویژه در نوع «انتحاری» آن که جدیداً در افغانستان [و عراق هم] شروع شده، توان نظامی سربازان امریکایی را کاهش داده است. اگر در بررسی ریشه‌های تروریسم، عوامل اقتصادی و فقر نقش عمده‌ای دارند، این را هم باید اذعان نمود که سران القاعده از توانمندی اقتصادی بالایی برخوردارند. تنها قشری که ممکن است به دلیل فقر اقتصادی به عملیات تروریستی تا حد انتحاری آن رو آورند افرادی می‌باشند که در سطوح پایین این شبکه قرار دارند و ممکن است صرفاً به دلیل جهل و ناآگاهی با این گروه همراه شوند. هر چند نمی‌توان انگیزه‌های روانی و ایدئولوژیک را نادیده گرفت.

مبارزه با تروریسم، بحثی ریشه‌ای است و راه‌حل آن هم با جنگ و عملیات نظامی به دست نمی‌آید. اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت پیروزیهایی نصیب ایالات متّحده شود، در درازمدت امکان تکرار این‌گونه عملیات علیه منافع ملی و جهانی ایالات متحده محتمل به نظر می‌رسد. حوزه خاورمیانه به صورت کل و افغانستان به طور خاص، توانمندی بالقوه‌ای در گرایش به سمت جذب و پرورش گروه‌های بنیادگرا و تروریستی در آینده دارند. سیطره تفکر بنیادگرایانه اسلامی در نزدیکی مرز با پاکستان (کشوری که احزاب بنیادگرای اسلامی با سابقه و قدرتمندی دارد) و گسترش تجارت مواد مخدر توسط قاچاقچیان بین‌المللی هم مرز با این کشور بر این امر نکته صحه می‌گذارد. معادلات امنیتی در منطقه جنوب آسیا و رقابت استراتژیک بین پاکستان و هند نیز کاستی‌هایی متوجه دولت اسلام‌آباد کرده است. از این‌رو، حمایت از تروریسم و بقای بنیادگرایی در افغانستان (و کشمیر) می‌تواند به تقویت جایگاه پاکستان در منطقه منجر شود. نقش دوگانه و غیر شفاف پاکستان در مبارزه با طالبان و القاعده می‌تواند برای پیروزی ایالات متحده در افغانستان یک چالش بزرگ به‌حساب آید.

علاوه بر این، پیروزی در جنگ فعلی ایالات متّحده علیه تروریسم، دورنمای روشنی ندارد. نمی‌توان امیدوار بود گروه القاعده و طالبان به طور کل نابود شوند یا کلیه فعالیت‌های آنان در کنترل در آید. در ضمن این بحث نیز، مطرح است که مرزهای جنوبی افغانستان در همجواری با پاکستان به دلیل عدم توانایی هر دو دولت در کنترل بر این مناطق، کماکان برای جلب و لانه‌گزینی تروریستها، مکان امنی است.

آن طور که در این تحقیق بررسی شد ایالات متّحده برای مبارزه اساسی با تروریسم در افغانستان، بعد از حملات نظامی پیشگیرانه علیه طالبان و القاعده، بازسازی این کشور را در دستور کار خویش قرار داده است. روند دولت- ملت‌سازی هنوز ادامه دارد و تاکنون گامهای مؤثری در جهت تشکیل دولت، ایجاد پارلمان، نظام قانونمند، پلیس و ارتش ملی نسبتاً کارآمد، بسط فرهنگ تقریباً کثرت‌گرا و دموکراتیک، ارتقای حقوق بشر و حقوق زنان، بهبود وضع اقتصادی و جلب حمایت جامعه بین‌المللی برداشته شده است. اما افغانستان هنوز هم اوضاع قابل قبولی ندارد.

ایالات متّحده امریکا نیز بعد از جنگ جهانی دوم چند تجربه موفق و نیمه موفق را در امر دولت- ملت‌سازی در جهان داشته است. در این زمینه از کشورهای آلمان و ژاپن به عنوان دو تجربه موفق ایالات متّحده در روند دولت- ملت‌سازی یاد می‌شود. اما اگر قرار باشد بودجه تخصیصی امریکا و تعداد نیروهای نظامی این کشور (در آلمان غربی برابر با ۱/۶ میلیون و در ژاپن ۳۵۰/۰۰۰ سرباز) را با افغانستان (حدود ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی) مقایسه کنیم و قدمت دموکراسی و توسعه در دو کشور اولی را نیز در مقایسه با افغانستان بر آن بیفزاییم آن وقت شاید موفقیت امریکا در روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان را تاریک‌تر ببینیم. تنها یک ملحوظ وجود دارد: این روند اگرچه ممکن است با کندی انجام شود، دولت و ملت افغانستان می‌توانند و نشان داده‌اند که از امنیت به وجود آمده می‌توانند بهره‌برداری حداکثری را کنند و برخی گامها را خودشان بردارند تا به این روند سرعت داده شود. این بهترین موقعیت برای دولت افغانستان است که با برنامه‌ریزی‌های دقیق، از وجهه بین‌المللی مثبتی که به آن داده شده است به نفع ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی خود استفاده کند و مراحل توسعه ملی داخلی را نیز تسریع کند.

به هرحال حضور ایالات متّحده امریکا در افغانستان که در مرکز هارتلند جهانی قرار دارد زمینهٔ نفوذ این قدرت جهانی را در منطقه پربار انرژی آسیای میانه، حوزه خزر و خلیج فارس فراهم کرده است و همچنین باعث شده است این کشور بر فعالیتهای کشورهای مطرح منطقه از قبیل روسیه، چین، هند و ایران اشراف داشته باشد. حضور ناتو در افغانستان نیز که از عملیات‌های مهم این پیمان نظامی در روند گسترش به شرق است برای ایالات متّحده

فرصت‌های بیشتری فراهم کرد تا هزینه‌های حضور خود را در افغانستان با متحدین اروپایی‌اش تقسیم کند. همچنین این اقدامات باعث شده است ضمن تحکیم موقعیت هژمونیک و بسط حوزه‌های نفوذ ایالات متّحده، طرحهای این کشور در مسیر دموکراسی‌سازی خاورمیانه بزرگ که افغانستان را هم در منتهی‌الیه شرقی خود شامل می‌شود، زمینه اجرایی بیشتری پیدا کند.

ایالات متّحده برای موفقیت در روند دولت- ملت‌سازی به هدف مبارزه درازمدت برای «حفظ آزادی» در جهت مهار و نابودی تروریسم، می‌بایست فعالیتها و اقدامات بیشتری انجام دهد. افغانستان در حال حاضر به کمک‌های بیشتری نیاز دارد، حکومت مرکزی هنوز بر تمامی افغانستان حاکمیت موفقی ندارد، طالبان و القاعده هنوز فعالند. میزان بی‌سوادی و فقر در کوتاه مدت حل شدنی نیست، شبه نظامیان هنوز همگی سلاحهای خود را تحویل نداده‌اند، امید به زندگی کماکان در سطح پایینی قرار دارد. ایالات متّحده نتوانسته است از همسایگان غربی و جنوبی افغانستان (ایران و پاکستان) به عنوان رکنی مهم در موفقیت خود در امر دولت- ملت‌سازی استفاده کند. شاید تیرگی روابط سیاسی با جمهوری اسلامی ایران و ناتوانی دولت پاکستان در کنترل مرزهای قبایل‌نشین با افغانستان این مشکل را به وجود آورده است.

اما یک مسئله در اینجا قابل ذکر است که به نظر می‌رسد ایالات متّحده درصدد است «آنتی‌تز» تروریسم بنیادگرایانه اسلامی را در درون خود اسلام ایجاد کند؛ بدین معنا که طبق بررسی‌هایی که به عمل آمده است اکثر افرادی که به اقدامات تروریستی بویژه نوع انتحاری آن دست می‌زنند از مسلمانان اهل سنت‌اند (و بعضاً تندروان وهابی). لذا تقویت مسلمانان شیعه مذهب و حمایت از آنها می‌تواند به همراهی این گروه در مبارزه با تروریسم منجر شود. حضور قدرتمندانه معاون رئیس جمهور و چندین وزیر از شیعیان در دستگاه دولتی افغانستان [و همچنین عراق] در همین جهت قابل ارزیابی است.

به هر حال اگرچه ارزیابی نهایی از موفقیت ایالات متّحده در مسیر دولت- ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم در افغانستان هنوز زود است، می‌توان گفت گامهایی که در این زمینه برداشته شده در این مدت کوتاه تحولات مطلوب و متعددی برای مردم و دولت افغانستان رقم زده است. اما در کنار این نکات، لازم است به جلوه‌ای از چالش‌های ایالات متّحده در جهت اجرای طرح خاور میانه بزرگ در افغانستان اشاره کرد:

۱- *در عرصه اقتصادی*: فقر کماکان به صورت گسترده‌ای بر زندگی مردم سایه افکنده است. توسعه اقتصادی و بالا رفتن درآمد ملی (۳۵۰ دلار درآمد سرانه) صرفاً در آمار و ارقام وزارت مالیه و گزارشات بانک جهانی نمود دارد نه بر سفره مردم. دولت هنوز به کمک‌های بین‌المللی متکی است و اقتصاد وارداتی شالوده تولید را بر هم زده است. بیکاری فراوان است و مهاجرت‌ها هنوز برای کسب درآمد، به خارج از کشور تداوم دارد و اکثر مردم حتی توان رفع نیازهای اولیه خویش را هم ندارند.

۲- *در عرصه امنیت*: امنیت هنوز در سرتاسر افغانستان تأمین نشده است. مناطق جنوبی افغانستان کماکان محل فعالیت گروه‌های تروریستی است و وزارت دفاع ملی و پلیس افغانستان همراه حدود ٤١٧٠٠ نیروی نظامی از ۳۹ کشور جهان نتوانسته اند امنیت مطلوبی برقرار کنند. افزایش عملیات تروریستی انتحاری هم بر این بی‌ثباتی افزوده است.

سلاح به طور کامل جمع‌آوری نشده است و گروه‌های مسلح محلی به روش‌های نامتبارز از توان نظامی خویش برای تعیین معادلات و قواعد بازی سیاسی استفاده می‌کنند. اردوی ملی (ارتش) افغانستان نیز از نظر کمیت به حد مطلوب نرسیده و تعداد نیروهای خارجی نیز بسیار کم است و در نتیجه روز به روز طالبان تحرکات تروریستی قوی تری انجام می‌دهند. پاکستان نیز به محو طالبان و القاعده علاقه‌مند نیست. این امر به جسور شدن بیشتر تروریست‌ها انجامیده است.

۳- *در عرصه دموکراسی سازی و گسترش آزادی*: این عرصه یکی از پر چالش‌ترین مسائلی بود که می‌توانست پیش پای ایالات متّحده باشد. سیستم اجتماعی سنتی افغانستان بر اساس تجارب تاریخی در دوره‌های مختلف، با تغییرات مدرن به آسانی تطابق نمی‌یابد. فضای اجتماعی و سیاسی متصلب و بسته دوران طالبان نیز این وضعیت را تشدید کرد و باورهای جدید و مدرن را کمرنگ و دشوارپذیر کرد. به ناگاه پس از ۱۱ سپتامبر فضای باز، آزادی "بیان و رسانه‌های همگانی" مبتنی بر قواعد دموکراتیک فضای جامعه را پر کرد. اما این مظروف متناسب با نیازها و ظرف مردم نبود. دموکراسی از بالا به پایین نمودار شد و بدون اینکه بر اساس یک نیاز اجتماعی شکل گرفته باشد، بر اساس یک تصمیم سیاسی بسط داده شد. به همین علت تا کنون نتوانسته است نهادینه شود. از سوی دیگر دموکراسی با فقر شدید

اقتصادی تناسب ندارد. مردم در وهله اول به رفع نیازهای اولیه‌شان علاقه‌مند بودند تا نیازهای مدنی، اما به این امر توجه چندانی نشد. دموکراسی و آزادی می‌بایست با تعلیم و تربیت در بطن جامعه رسوخ کند تا ماندگار باشد. اما در افغانستان این موضوع فی‌نفسه مشروعیت دولت مرکزی را بسیار پایین آورده است. تنها می‌توان موفقیت نسبی این طرح را در قسمت ارتقای حقوق بشر، حقوق زنان و رشد نهادهای مدنی و اجتماعی مشاهده کرد.

امروزه به تبع فقدان اجماع نخبگان اجرایی دربارهٔ مسائل کلان ملی و بین‌المللی (از جمله تداوم حضور نیروهای خارجی در افغانستان)، مشروعیت دولت به میزان زیادی پایین آمده است و غالب مردم معتقدند که یک دولت ضعیف و غیرمنسجم، توانایی برقراری امنیت مطلوب و رفع نیازهایشان را ندارد. تروریسم دوباره در حال احیای مجدد است، طالبان قدرتمندتر شده‌اند و در حال تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی فعال هستند. فساد اداری در دستگاه سیاسی به میزان زیادی مشهود است و فاصله بین دولت و ملت روز به‌روز بیشتر می‌شود. مردم از دولت انتظار دارند حداقل امنیت آنان فراهم شود، اما هنوز طالبان آزادانه از پاکستان مسلح می‌شوند و آرامش مردم افغانستان را به خطر می‌اندازند. ایالات متّحده نیز نتوانسته است فشار لازم را بر پاکستان بیاورد. به‌نظر می‌رسد مبارزه با تروریسم در افغانستان بدون ایجاد تغییرات ریشه‌ای در ساختار و نگرش دولت و جامعه پاکستان، با موفقیت همراه نباشد.

در نهایت به نظر نگارنده، امریکا در افغانستان موفقیت خود را به هر قیمتی بدست خواهد آورد و بر چالش‌های پیش رو فایق خواهد شد. افغانستان ویترین موفقیت سیاست خارجی و نمونه‌ای از اقدامات فرامرزی ایالات متّحده در جهت طرح خاور میانه بزرگ مبنی بر دموکراتیزه کردن منطقه و سپس آرزوی بسط آزادی و لیبرالیسم در جهان خواهد بود و باید گواهی بر نقش «هژمون‌محور» ایالات متّحده در تعیین معادلات سیاسی جهانی در ابتدای قرن ۲۱ باشد.

منابع و مآخذ (کتابشناسی)

الف) کتب

یوجین آروتکویف و جیمز ام‌مک‌کورمیک؛ ***سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی امریکا***، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.

عزیز آریانفر، ***افغانستان به کجا می‌رود***، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۲.

امیر علی ابوالفتح، ***برآورد استراتژیک ایالات متّحده امریکا***، تهران : مؤسسه فرهنگی ابرار معاصرتهران، ۱۳۸۱.

استیو اسمیت و جان بیلیس، ***جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین***، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

استیفن امبروز، ***روند سلطه گری: تاریخ سیاست خارجی امریکا***، ترجمه احمد تابنده، تهران: نشر روز، ۱۳۶۸.

بشیراحمد انصاری، ***افغانستان در آتش نفت***، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۲.

حسین بشیریه، ***تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری***، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

محمدعلی بصیری و عباسی ردانی، مجید، ***بازدارندگی هسته‌ای در آسیا: هند و پاکستان***، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۱.

محسن پاک آیین، ***شناخت نومحافظه‌کاران امریکا***، بانکوک: بنیاد مطالعات اسلامی بانکوک، ۱۳۸۳.

لیون پاولادا و لیلا پاولادا، ***کشور شاهی افغانستان و ایالات متّحده***، ترجمه غلام صفدر پنجشیری،کابل:۱۹۹۹.

دومینیک داوید، ***مفهوم امنیت پس از حادثه یازده سپتامبر***، ترجمه معصومه سیف افجه‌ای، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳.

جیمز دردریان و دیگران، *تروریسم*، ترجمه علیرضا طیب و دیگران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ترجمه حمید عنایت و دیگران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷٦.

کارل دویچ و دیگران، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵.

حسین دهشیار، *سیاست خارجی امریکا در آسیا*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲.

حسین دهشیار، *سیاست خارجی آمریکا و هژمونی*، تهران: نشر خط سوم، ۱۳۸۱.

حسین دهشیار، *نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی امریکا*، تهران: نشر سرایی، ۱۳۸۳.

والتر رایش، *ریشه‌های تروریسم*، ترجمه حسین محمدی نجم، تهران: نشرسپاه پاسداران انقلاب اسلامی،۱۳۸۱.

محمود سریع‌القلم، *روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، تهران: نشر فرزان، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

حمیدرضا سید ناصری، *کشمیر؛ گذشته؛ حال، آینده*، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰.

ریچارد شولتز و دیگران، **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی**، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

رابرت د.شولزینگر، *دیپلماسی امریکا در قرن بیستم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

علی عبدالله‌خانی، *نظریه‌های امنیت*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

ابراهیم عطایی، *تاریخ معاصر افغانستان*، ترجمه جمیل الرحمان کامگار، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸٤.

محمدظاهر عظیمی، *افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاست‌های غرب*، مشهد: نشر محقق، ۱۳۸۲.

زیبا فرزین‌نیا، *پاکستان و تحول در رویکرد استراتژیک*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲.

یوسف فضایی، *اسماعیلیه و نهضت حسن صباح*، تهران: انتشارات حیدری، ۱۳٦۳.

حسین قربانی، *تسلیحات خلع سلاح و امنیت بین‌المللی*، چکیده کتاب سال ۲۰۰۵، تهران: نشر اندیشه ناب، ۱۳۸٤.

عبدالعلی قوام، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.

عبدالعلی قوام، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸٤.

رابرت دبلیو کاکس، *رئالیسم نو، چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی*، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

جمیل‌الرحمن کامگار، *حوادث تاریخی افغانستان*، پیشاور: نشر میوند، ۱۳۷۹.

شروود کوردیبر، *نیروهای واکنش سریع امریکا*، ترجمه همایون الهی، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹.

هنری کیسینجر، *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

لوتراست لودتکه، *ساخته شدن امریکا*، ترجمه شهرام ترابی، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹.

پیتر مارزدن، *طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)*، ترجمه نجله خندق، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

رالف، اچ ماگنوس و ادن نبی، *افغانستان: روحانی، مارکس، مجاهد*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۰.

عبدالحمید مبارز، *آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش*، پیشاور: سبا کتابخانه، ۱۹۹۹.

سید جلال‌الدین مدنی، *یازده سپتامبر و پیامدهای آن*، تهران: نشر پایدار، ۱۳۸۳.

احمد نقیب‌زاده، *تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)*، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۵.

حسن واعظی، *تروریسم*، تهران:انتشارات سروش، ۱۳۸۰.

یورگن هابرماس، *جهانی شدن و آینده دموکراسی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

ساموئل هانتینگتون، *نظریه برخورد تمدنها:هانتینگتون و منتقدانش*، ترجمه مجتبی امیری، تهران: نشر وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.

کتاب امریکا (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصرتهران، ۱۳۸۳.

ب) مقالات

آذین داد، «گامی دیگر به سوی خاورمیانه بزرگ»، به نقل از:

http:// www. Azindad. Net

شهروز ابراهیمی، «تحول مفهوم امنیت: از امنیت ملی تا امنیت بین‌المللی»، *فصلنامه مطالعات دفاعی*، تابستان ۱۳۷۹، ش ۳۱، صص ۱۳۳-۱۱۷.

علی امینی، «اهداف راهبردی امریکا در لشکر کشی به افغانستان»، **ماهنامه نهضت**، ۱۳۸۰، جلد ۲، شماره ۱۷.

بشیر احمد انصاری، «ما و امریکا از نخستسن تماس تا نخستین پایگاه»، *همشهری دیپلوماتیک*، شماره ۱۸، سال ۱۳۸۳.

توماس جی. بدی، «تعریف تروریسم بین‌المللی: نگرش عملی»، ترجمه سیدرضا میرطاهر، تهران: *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پائیز و زمستان ۱۳۷۸، شماره ۵ و ۶، صص ۲۶۸- ۲۴۷.

مجید بزرگمهری، «سیاست خارجی امریکا به رهبری نومحافظه‌کاران»، ***ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی***، شماره ۲۰۰- ۱۹۹،سال ۱۳۸۳، جلد ۱۸،صص ۵۷-٤٦.

کالین پاول، «راهبرد شراکت،» ترجمه سیدمهدی مرادی، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه*** (ضمیمه)، سال ۱۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳،صص ٤۳-۲۷.

هارولد کی.جاکوبسن، «ایالات متّحده آمریکا و سیستم سازمان ملل؛تعامل سلطه با متعلقات آن»، ***رئالیسم نو،چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی***، رابرت دبلیو کاکس، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی،۱۳۸۰.

رابرت جرویس، "یک ارزیابی موقت از یازدهم سپتامبر: ابعاد ثابت و متغیر نظام بین‌الملل"، ترجمه سید مهدی حسینی متین، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال ۵، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳، صص ۱۳٦-۱۰۵.

امیرمحمد حاجی یوسفی، "امریکا و عربستان پس از اشغال عراق: سیاست پیشگیری دموکراتیک،" ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، صص٤٦-۲۷.

عبدالناصر حریز، «نظام سیاسی تروریستی»، ترجمه اصغر افتخاری، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال ۱۳۸۱، جلد ۱۲،صص۱۲٦-۱۰۳.

حسین دهشیار، "خاورمیانه دموکراتیک: ناکجا آباد امریکا"، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳، صص ۲٦-۱.

آنتونی دیویز، «نحوه شکل‌گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی»، ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: انتشارات ترانه،۱۳۷۷.

علی رحمانی، « ناتو در افغانستان»، ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۱۸، سال ۱۳۸۳.

احمد رشید، «پاکستان و طالبان»، ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: انتشارات ترانه،۱۳۷۷.

هادی زمانی، «نگاهی به طرح خاورمیانه بزرگ»، ***فصلنامه مطالعات استراتژیک***، کابل: وزارت امورخارجه، شماره ۸، صص ۱۰۰-۷۲.

محمود سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه،۱۳۸۱، جلد ۱۳، صص۲۲-۱.

مسعود سوری، «ورودی آشوب ساز تروریسم و آینده نظام بین‌الملل»، ***حیات نو سیاسی*** (ضمیمه)،۱۳۸۰.

حسین سیف‌زاده، "سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا در برابر چالشهای ضدهژمونیک،" ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، صص ۲۶-۱.

میهالی سیمای،«همکاری‌های چند جانبه و تغییرات سیستمی»، ***رئالیسم نو،چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی***، رابرت دبلیو کاکس، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی،۱۳۸۰.

محمود شوری، «مفهوم‌بندی وضعیت جهانی پس از جنگ سرد، هژمونی و ضد هژمونی»، ***فصلنامه راهبرد***، ۱۳۸۲، شماره ۲۷.

علیرضا طیب، «تروریسم در فراز و فرود تاریخ»، **تروریسم**، جیمز درردریان و دیگران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

اسماعیل عبداللهی، «امریکا - روسیه: یک راهبرد جدید»، ***گزیده مطبوعات جهان***، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۱، صص ٦٦-٥۹.

ریچارد فالک، « نظریه، واقع‌گرایی و امنیت جهانی»، ***ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل***، جیمز روزنا و دیگران، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.

ناصر فرشادگهر، «سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، ۱۳۸۱، جلد ۱۲، صص ۲۲۵ - ۱۹۷.

ارسلان قربانی شیخ نشین، "روابط چین- امریکا پس از ۱۱ سپتامبر"، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال چهارم، شماره ٤، ۱۳۸۲، صص ۱۷٤-۱۷۱.

رحمن قهرمانپور، «حضور امریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳، صص٤۰-۲۱.

مایکل لیمن و گری پاتر، «تروریسم به عنوان جرمی سازمان یافته»، ***تروریسم***، جیمز درردریان و دیگران، ترجمه قاسم زمانی/علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

داود مرادیان، «تلاش برای نهادینه کردن روابط امریکا و افغانستان»، ***فصلنامه مطالعات استراتژیک***، کابل: وزارت امورخارجه افغانستان، سال اول، ۱۳۸٤، ش ۷ و ٦، صص ۱۳۵-۱۳۰.

اسماعیل مردانی گیوی، «جهانی شدن: نظریه‌ها و رویکردها»، ***ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی***، سال پانزدهم، شماره ۱٦۸- ۱٦۷، ص.

حمیرا مشیرزاده، «سازه‌انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» بی‌جا، بی‌تا.

مهدی مطهرنیا، «محافظه‌کاری در خدمت لیبرالیسم»، ***کتاب امریکا (ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا)***، نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

ویلیام میلی، «توضیحی درباره طالبان»، ***افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی***، ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: انتشارات ترانه،۱۳۷۷.

نعمت‌الله مظفرپور، «مبنا و مبداء ایدئولوژی در سیاست خارجی امریکا»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای***، شماره سیزدهم، ۱۳۸۱، صص۱۲٤-۱۰۹.

احمد نقیب‌زاده، «واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل به مثابه هسته مرکزی دیدگاه سنتی»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۲، صص.

یورگن واگز، امپراطوری ایالات متّحده امریکا در عصر جهانی شدن، ترجمه لطفعلی (سمینو)/ اینترنت.

د. ن. ورخوتوروف، مؤلفه‌های راهبردی امریکا در افغانستان (اینترنت).

الکساندر ونت، «اقتدار گریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساختهای اجتماعی سیاست قدرت»، ***جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل***، اندرو لینکلیتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵.

ونت، الکساندر، «مسئله کارگزار ساختار در نظریه روابط بین‌الملل»، ***چالش علم و سنت***، اندرولینکلیتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵.

حمید هادیان، «سیاستگذارای خارجی و دفاعی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، ***دانشنامه حقوق و سیاست***، سال اول، شماره۳. تابستان ۱۳۸٤.

ج) منابع لاتین

Barnett, M.(1999)"*Culture, strategy and Foreign policy: Israel's Road to Oslo*". ***European journal of Intaenational Relations***, SAGE Publications, London, Thousand Oaks, CA and New Delhi,Vol.5 (1).

Paniel L.Batman and Mathew C. Waxman (2000), "*Kosovo and Greate Airpower Debate*", ***international Security***, vol. 26, No 4,.

Robert w. Cox (1996), "*Global Restructuring: making sense of the changing international political economy,*" ***Internationalization and domestic politics***, edited by Robert o..Keohane and Helen v. Milner, u.s.a , Cambridge University press.

V.H. Daalder (2002), *"The Bush National Security Strategy: An Evaluation"* ***Policy Brief***, 19.

James Dobbin and others (2003), ***America's Role in Nation-Building: From Germany to Iraq***, in RAND.

Farrell, T. (2002), *"Constructivist Security studies: Portrait of Research program"*, International Studies Review, 4:1.

Lawrence Freedom (1998- 2001), *"Introduction: Strategic Coercive"*, ***Strategic Coercion, Edited by Lawrence Freedom***, Oxford University Press,.

Onuf, N. (1998) Review. ***The new Culture of Security studies***, Mershon international studies Review 42.

Sedra, Mark. *"Security Sector Reform in Afghanistan"*, in: DCAF SSR Yearbook,2004.

USNA State Department Files, No. 890.405/3, Tehran Dispatch; No.140, Aug 23, (1930).

"Afghanistan makes haste, slowly," the ***National Geographic Magazine***, December 1933.

Bonn International Center for Conversion, Conversion Survey 2005, Nomos, Baden-Baden, 2005.

Terrorism and political Violence,(QUARTERLY)

د) منابع اینترنتی

Afghanistan's New Beginning Programme (ANBP). Update on 12 September 2005, at www.undpanbp.org/Weekly

http://WWW.AFGHANISTANCONFERENCE.GOV.UK

http://www.afghanistan reconstruction.com

http://WWW.AFGHANPAPER.COM

http://www.bakhtarnews.com

http://WWW.BBCPERSIAN.COM

http://WWW.USAID.GOV/Afghanistan

http://www.washingtonpost.com

http://www.whitehouse.org

http://stopthedrugwar.org/chronicle/394/afghanistan.shtml

Constitution of the Islamic Republic of Afghanistan, 2004 at:

http://www.oefre.unibe.ch/law/icl/af00000_html

United States Government Accountability Office (US GAO), Afghanistan Security,June 2005 at:

http://www.gao.gov/highlights/d05575high.pdf

USIP Special Report 117, 2004, at:

http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr117.html

http://www.nato.int/isaf/docu/epub/pdf/isaf_placemat.pdf

http://www.nato.int/isaf/index.html http://www.nato.int/issues/afghanistan/index.html

http://www.nato.int/docu/basictxt/b۰۶۰۹۰۶e.htm

http://www.nato.int/isaf/topics/recon_dev/index.html

http://www.nato.int/isaf/topics/recon_dev/prts.html

http://www.nato.int/isaf/topics/factsheets/nato-support-to-ana-factsheet.pdf

http://www.nato.int/issues/isaf/index.html

http://www.nato.int/isaf/topics/security/support.html

فهرست عناوین در دست انتشار

۱- محیط امنیتی پیرامونی جمهوری اسلامی ایران

۲- ایران و مسئله هسته‌ای

۳- قدرت در عصر اطلاعات (از واقع‌گرایی تا جهانی شدن)

٤- تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین‌الملل

٥- آمریکا و خاورمیانه؛ راهبردها و چالش‌ها

٦- سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

فهرست عناوین منتشره سال ۱۳۸۷

۱- منطق سیاست خارجی آمریکا (نظریه‌های نقش جهانی آمریکا)

۲- ماهیت متحول سیاست خارجی

۳- اقتصاد سیاسی فساد

٤- توسعه و روابط بین‌الملل

۵- تحول سیاست دفاعی و امنیتی ایالات متحده پس از یازده سپتامبر

٦- جنبش‌های نوین اجتماعی